

حرف الالف

گفته اند با قسم بود و بنیاد در بسیاری از کتابهای شیعیه و سنی اعمی مضبوط است با وجود این میباید که جمعی از متعصبان در معنی صوتی و در وجه
بریکسان پیروان عثمان کوفی چه دستها با آزرده اند چه در دستها در هم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند که این عبارت از محتاج
صده بود که صوتی نام کردند و صوتی گفته اند و طایفه از فریبدهگان بجهت سوتی کار و در و رواج بازار خود و نسبت به این توجیحات گامده قابل
تند اند کردی از خاندان نادانستند باین وجه فاسده مترف گفته اند و آن سخنان را در و ادوی بگریزی انداخته اند پس
بدان او کی را که صوتی گفته چنانکه شیعیه و سنی معتقد گردیده اند ابو ششم کوفی بوده و این بسبب آن بود که مانند در میان ان نصاری جاها
بشینه در شیعیه پیشه و آن عنوان مثل نصاری بخلول اتحاد قابل بود چنانکه نصاری در باره عصبی بخلول اتحاد قابل بودند و از بر روی خود
این دعوی بنیاد نهادند و در این دعوی مشهور و متعجب بود و معلوم نیست که در آخر راهی شومش بر که نام یک قرار گرفتند که کتاب
اصول الدیانات مسطور است که بظاهر اسمی و جبری در باطن مضمود دیگری بود و مرادش از وضع این در میان بود که دین
اسلام را بر هم نهد و از آنکه مصومین چندین حدیث در طعن او وارد است پیروان او را صوفی پوشند و خواه پوشند صوتی گویند
و گاه بکنیت او گاه بنام او و گاه بنام پسر او ایشان بلکه و انیده و بیاهمشبه ابو شمشیر و شامیه و شریکیه خوانند و چون میخان
ثوری میفرمود در دشمن او را خوش کرده صورتش عزویت و تشبیه و تحقیر بر مذنبان افزوده و عهده این مذنب با طهارت او وسیع گردانده
این فرقه را ثوری و صغیرانیه نام کردند و بعد از آن ایشان را با برید بطنای نسبت داده نیزه و نیزه و بطنای قتل کردند و با دستهای
بودن بخلول و اتحاد ایشان را مخلوقیه و اتحادیه خوانند چون جمعی از ایشان بر اتحاد مباحثه نموده بودند که خود قابل شده اند ایشان را گفته
نام کردند و همچنین منصور مصلح ایشان را مغرب کرده و تحقیر گفته بجهت آنکه در باب شیخ خود خلونورده بخدائی ایشان بر وجه
حلول اتحاد قابل شدند و بر گرای خود دیگران فسرودند ایشان را خلافت خانیه و خاویه نام کردند و بسبب که شیعیه و زرقانی
خدا و مردم فریبی ایشان را بر زرقانیه و خدا و موسوم ساختند و چون طریق و در جمعی استرغ نمودند که مشتمل بود بر چند بنده خدایه در
گفرد اسلام را در هم آمیخته بودند اما مانع ایشان را بجهت ستمی گردانیدند و ستمیان بسته اند که باین دستهای نام جعفر اقصا و ق بود
و این منقح اقر است آن شقی معاصر امام حسن عسکری بود و روزی چند خدمت جعفر که آب کرده بود و کشتن این خانیه بظاهر بنسب
امیر جنبل و مالک در فروع علی میکرد و بظاهر مشایب مالکی مذنب بود و در اثنون ساگرد مالک بود و بیشتر این طایفه در باطن محمد بودند
حسین این منصور مصلح رسوائی را از بنایریم که زانید و گفته اتحاد خود را بر پلاس پوشیدند فلانبر گردانید و تویع عین او بسیار نامند
بعد که یک قوی قتل او نوشتند از یکی این روح است که از دلکهای حضرت صاحب اقران بود و عادت متعصبان سنی است که در
از این طایفه که بینه رسوائی را از حد گذرانید و پرده از گفته خود بر انداختند نیزه بی سنی و حسین منصور مصلح گویند که در با بوده
و اگر صوفیه نیز دعوی و توانی ایشان را میکند با آنکه در دیگر کتابها اتحاد فاعلند درین طور جایها از غلبه تعصب مده فاسد بود و فراموش کرد
بدونانی قابل میوه و میکوبند حسین منصور و توانید و باین بطنای بسته و توان بود یکی از ایشان که فرموده و دیگری نومین از کار بر این
اند و هیچ نظری کنند که چون بکت بیرون تواریخ صغیر رجوع نمایند رسوائی شوند و از جمله احادیثی که از حضرت سالت پناه صمد در چند کتاب است
قدما علماء شیعیه است اینست که فرموده که یا ابا ذر یقول فی اخیر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و تشاءعهم
الفصل طم باینک علی عجبهم اولئک بالعلمهم ملائکه السماء و الا کفین من اباندر آخر الزمان قومی باشند که
در رستگان تابستان شمع پوشند و گمان برند که ایشان را بان پشم پر تین با دنی خشنی بر دیگران است تحت فریبند که در
ه که آسمان از من پس در این مقام چند کلمه در ذکر معنی از حوائج صوفیه و اندکی از عقاید و مذاهب ایشان اختصار بنمایم در بیان

در بیان مذهب صوفیه

طوائف صوفیه و عقاید ایشان بروفق علمای طاهرا سمرقنی از علمای فاضلان و فاضلان صورت بیابان از
متقدمین و از متأخرین میگویند که مذهب صوفیه بسیار است بعضی گفته اند که از آنچه چهار مذهب اصل است باقی فسر و آن چهار مذهب
اول مذهب حلو است دوم مذهب اتحاد است سیم مذهب اصمد است چهارم مذهب مشائخ است بعضی گفته اند اصل چهار مذهب
در جای اصمد و عشاقیه و حدیثیه و تاسعیه مشهوره اند و بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان شش است تعقیب و در آئینه برابر آنچه در کتب
ذکور شده است و بعضی گفته اند هفت است و حدیثیه را بر آن شش که مذکور شد یاد کرده اند و بعضی گفته اند که اصل دو بوده است
پس جمعی از متأخرین صوفیه را مذهب یکم خست رای کرده اند آن را نیز اصل ساخته آن قابل بودن است بحدت بود پس با قبول آن هفت
سه مذهب اصل مذهب صوفیه خواهد بود و غیر از آنچه مذکور شد دیگر نیز اقوال هست اما حق اینست که از جمله مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است
و باقی فسر و آن دو مذهب یکی قابل شد نیست بحلول و یکم قابل شدن با اتحاد و بیشترین این دو مذهب در باطن متماثل و متحد و در ظاهر
بوده اند و بعضی از ایشان بطاهر تر ضایح و اتحاد قابل شده اند و مستند مرضی را زری در کتاب شجره انعماء مذاسب صوفیه صول و فروع طایفه
از شش قسم شمرده اند که کتاب فضول الله که در آن جمعی تصنیف کرده قابل شده که اصل مذهب صوفیه از دو مذهب یا سه مذهب است
از فروع آن دو مذهب اول آن دو کتاب ذکر کرده پس بدان که عقیده مولیه و اتحاد و یک اصل مذهب صوفیه است اینست که ایشان گویند خدا
تعالی در باطن هر کس که در او است و همچنین در جمیع ابدان عارفان حلول میکند، مذهب اتحاد آنست که با خدا یکی شده ایم و همچنین با همه عارفان یکی شویم
و این فروع صوفیه را تشبیه با شش خود را این دانست نموده اند میگویند چنانچه این و آنست بسبب تفاوت در صحبت با شش باشد پس
عده نیز بواسطه قرب بخدا شده اند و این سخن بعضی گفته اند و مذکور است صاحب این عقیده مانند حولی کا فر است بیدین و محمد و زینب و سیدنا
و... که کتاب مان الا دیان مسکویه که اصل حلول و اتحاد بعد از بر بانیست که ظایفه اند از صاحبش از سرمان بر خاسته خلقت شبیه گویا
اشتی میگویند یعنی اندیشی خیر خدا میماند و خلقت است با حاکمیت غیر صوفیه که مشایخ مشرب آثار میدهند حلول و اتحاد را از سرمان پس گفته اند
و هیچ مذهب از مذاهب غیر سرمان را ندانند مذهب نو یکم تر بنامند تا اینجا کلام صاحب کتاب بیان الا دیان بود باید دانست که در بین
صوفیه مانند بانیید و حسین بن منصور حلاج بر یکی از این دو مذهب بوده اند و بعضی از نسبت آخرین اتحادیه مثل علی الدین اعرابی و شیخ عربی
احمد الرزاق کاشی گفته اند که در ادیان دو کفر آمده بود وحدت خود قابل شده اند و گفته اند همه موجودی خداست تعالی الله
تعالی قول الظالمون خلوا اذیبا سید مرضی در تفسیر العوام فسر موده که عقاید گویند که نسبتاً بنسبتی تسبیح از تعالی میشوند و خلق
خدا میخوانند بگفت پس ایشان باز میمانند از حق بجهت ثبوت بر چه خلق را از حق باز دارند باطل است پس القات قبول نسبتاً در صل بنا
کرد و مختلف تعلیم نیاید که به حاصل است اما اعرابی در کتاب میزان میگوید که با یکی از مشایخ صوفیه صورت نمودم که بنوا هم بتر آن بود نسبت
نام مرا از آن منع کرد و گفت خلاق مینا و ماه و علم از دل بیرون کن در خانه قاریغ نشین و اختصار کن بر ادای فریضه اندیشه باطل
جمع کن و میگوی اند انده این حکایت قوی است که خود را عشاق خدا خوانند و اعتقاد ایشان آنست که بهترین خلق خدا ایشانند و از غیر
این مقربوی شوند و با کسی اختلاف نکنند و گویند خلاق جهانی را از خود دردم و هم با بنسبتند سیدیم و فرموده صوفیه که ایشان او اصمد خوانند
گویند که ما در این سخن شده ایم و نماز روز و کوفه و احکام دیگر از بر آن نهاده اند که تا اول آن سخن نماند و مذهب اخلاق حاصل کنند
و سزای خود را حاصل شود و اصل کرد یعنی بر سر سد و خون و اصل شد تکلیف از وی بر خواست هیچ چیز از شریع دین بر وی واجب
نماند و نسبت به او از کفر بگردد باشد اگر خواهد با ما و در خواهر و پس از آن خود مدعی کند او را حلال باشد و در کلمات از خود را با او و ما
مردم بر او حاکم کرد و کسی را برابر او اعتراض نیست اگر از تیر قلع دهد میاج باشد و بنویسد و گویند یکی از ایشان شهورت غالب شود و

حرف الالف

یکری بجاست طلبه اگر مضمون منع نماید از طایفه اصحاب بر بر قبلا شده و منع گرفتار است اگر گوئی یا زنی گفته اند و صحت این است بجاست کند
و او شویست براند شخص بدرجه لایت سده و از ادبیای کبار باشد زیرا که راجحی بواسطه رسانیده است این ذریع و اعتقاد و جود عارفانست
که درین زمانند و ایشان اعتقاد دارند بموال قیامت و خرد نشود و گویند عالم قدیم است فرقه دیگر از صوفیه است که ایشان را توحید
خوانند گویند که بجاست دست یکی نوری و دیگری ناری آنچه نوری است مشورت با کتاب صفات غیب چون توکل و شوق و تسلیم و مشرب
و در حد حال و امثالهم آنچه ناریست مشورت با فعال شیطان چون حق و مجرور و حرص و شورت است آن چنانکه مشیخان ناریست
فل او نیز ناریست این قوم گویند نشاید که خدای تعالی را برای بهشت جفاوت کنند یا از خوف ایم و درج و این قوم دعوی کنند که
از ایشان بوده است عمر بن خطاب گفته یگور دیت صیبا اگر از خدا نرسیدی گناه نگروی فرقه از صوفیه است که نسبت ایشان جنگیم
نباشد و خرقه در پوشند و سجاده و عتیق دارند و از حرام استراحت کنند و ایشان را علم باشد و در دیانت از بهر لغوی و کسوفی که عالم کردند
همیشه طالب طعام در حق میباشند چون شکم پر کنند درهم نشینند و حکایت ایشان این باشد که در دهقان شهر و خانقاه اهل سیکو سازند و سگ
در حق را بیکو کنند و بچکس و در نهایت تر از ایشان نباشد و در رئیس دعوی استخوان حسین ابن منصور حلاج است او ساحر بود
در سحر مهارت تمام داشت و شاگرد عبد الله بن بلال کوفی بود و او شاگرد ابو خالد گالی بود و او شاگرد زرقا و از کسوفی بود که ایشان
از سحاح که زنی بود آخرت بود و در سحاح در زمان حقیق که اب بود و بر زد دعوی نیمبری میکرد و در سال سیصد و نه از بهر حجت معلوم حاله
بنی عباس کرد که حلاج دعوی خدای میکند و سیکوید مرده زنده میکند و چستیان خدمت میکند و هر چه از ایشان خواهم پس من سیکو
در من سیکویم مجرّه همه بسیار با تمام و نصیر و سیری از کتاب دیوان تابع او شده اند و یکی هم از بنی هاشم دعوی کرده که محتاج خداست ملائکه
بنی است زیرا که بود تا این قوم را حاضر کردند و با ایشان مناظره کردند و همه متفرق شدند که خلق را با توحیت حلاج میخوانیم و ما را یقین است
او مرده زنده میکند حلاج را حاضر کردند چون از او پرسیدند ما گفتار کردی گفت این قوم خلاف سیکویند من دعوی خدای میکند و دعوی
سیمبری من بنده خدایم و بخاند روز و خیرات مشغول از من جز این بوجود نیامده و زیر قاضی جماعت تقوا را حاضر کردند ایشان گفتند که
و نترسد درست ثابت نشود بر خون او حکم سیکویم کی از اهل بصره گفتند من اصحاب در همیشه هم در بلاد متفرقه و خلق را با توحیت حلاج میخوانیم
داین بعیری از اصحاب حلاج بود و آخر دانست که او ساحر است ترک او کرد پیش ابو علی مارون بن عبد الغفر کتاب انباری رفت و کوفی
و او که حلاج که آبی کرد و در بخاری و جید و در امانت حسین حلاج در سندی سلطان نزد نصر واجب مجرّس بود و حلاج را و نام بود یکی
منصور و دیگری محمود بن احمد فارسی و دختر سیمری صاحب حلاج در سرای سلطان مدتی نزد حلاج ترده میکرد او در پیش زبیر آوردند ابو القاسم
زبیری گوید من حاضر بودم و ابو علی احمد بن نصر سینه حاضر بود و در احوال پرسیدند گفتند پدرم مرا پیش حلاج برد و او مرا چیزی بسیار بخشید
زنی ضمیمه بود و عبارت آنچه خوب استی گفت چون حلاج چیز با من داد مرا گفت تو را با پدر خود دادم و او نزد من عزیز تر از جد فرزند است
در قضا بر عظیم است لابد باشد که میان من و مشرک سستی خفی سخنان آید که حاضر بر بخاند و در بار مرده دار و در آخر روز بر بام شود و در خاکسترو
بگفتن و در روز بکشای و روی بامن گن و هر چه خواهی بگو که من بشنوم زن گفت و زنی با چادر و چنبر میآیدم و دختر حلاج بامن بود و حلاج
پیش از ما از بام فسیله داده بود چون بر دبان رسیدیم او را امید دیدیم و او ما را امیدید دخترش بمن گفت که او را بامده کن گفتم خزانده تبا
کسی را سجده نموان کرد حلاج بشنید گفت بگذرد آسمان است و بگذرد زمین در پیش تو خوانده دست در جیب کرده و حلاج پندون آورد و با
مشک و بوی او در کفستانان را پوی خوش احتیاج است این را در جیب نگاه دارد روز دیگر در آنجا آمد و گفت که شکر بر بار آورده آنچه در زیر
آن است چند آنکه خرابی بر کفیه من گوشه بر بار برداشتم دیدم که زرنانه است که بمن است و خود خانه خنبن بود من مشورت با نامم و زیر طلب صحاب

کاشن اول

(۲۸) بیکر و صید و عمیری در مخربان علی قباوی در سوره ای یکی از خواص علاج مخی نشده از خانه او کتابی بسید من آورده و بعضی بزبانه نوشته و در دیوارها
 و اسباب اصحاب او آنجا بود یکی از آنجا این کتب بود و من آنرا که در وی از خواص اصحاب علاج مخی که نوشته این امری علاج است که در خراسان خلق بطلب
 میخوانند و در میان کتاب چند نام بود که از فراغی بدو فرستاده بود در پیشانی که او کرده بود و اصحاب آن را که بکفره خلق را بدو خوانند و آن
 با ایشان بقدر عقل ایشان گویند و جوابها که بر من نویسد چنین نویسد که ایشان آنند که نوشته اند و آنکه نوشته است ابو القاسم که
 گوید روزی با پدر خود نزد وزیر بودیم وزیر بر خواست ما در آن سستی که علاج مجرب آن بود در آیدیم و در آن روز بنام آنجا بود پدرم
 میکرد علاج دیدم که اسرار و بری کردارون بر خواست بعد از ساعتی یا از آنکه شش ششتره حال پرسیدم گفت علاجی که مرا خواند
 علاج مکرر است هر روز علاجی بر او میسبب گفت بحدت هر روز طبق بر گرفته که در علاج برودم و دیدم که خانه را از جسد خود ارتفع
 پر کرده و چنانکه هیچ جای نیامد که طبق بگذارم ترسیدم طبق را انداختم و اکنون غلام را تلب که فرستاد است بهر عیب با دیدم نگاه وزیر
 غلام را بخواند و حال از او پرسید غلام قصه بازگفت زیرا عراض کرده گفت از سفر علاج ترسیدم و بعد از آن میان کتاب در
 یافتند که اگر فراخی قحط کنی و توانی در ایام حج بخانه خالی و چهارموی پاکسید در ایام و چنان کن که کس آید و شکر کند و آن خانه را
 کن و مناسکت بجای آوردی نفسی قحط را طعام ده و خدمت کن به هر یک پاپیر اینی در پیشان بخت در هم با تو در هم به یکت به که
 این عمل فایده مقام حج باشد ابو القاسم گوید پدرم کتاب اینخوانه چون بیفصل رسید قاضی ابو عمر و علاج را گفت اینخوانه نوشته
 گفت از کتاب اصحاب جن بصری قاضی گفت ایسی ادم ما این کتاب از کوزه نرد او ستاد خوانده ایم این در آنجا نیست زیرا قاضی را گفت
 گفتی نویسی قاضی نمی نوشته با علاج سخن میکرد وزیر علاج میسبب و تا قاضی نوشت هر که در آن مجلس بود از قضات متقیان هر که شنیدند
 و علاج را چون معلوم شد که او را خواهند گفت گفت خون من بر شما حرام است شما مار را انباشد قتل من زیرا که اقتصاد من اسلام است
 و در بخت کتب من در دست بسیار است خون مرا بیزید و مکرار این کلمات میکرد و ایشان فرمودند پس از آن نوشته را نزد خود
 عباسی بردند و جواب داد که چون توی قضات تمام افتاد و اینکار بود برید بر سه جزو در هزار تا زیاده بزنید اگر نبرد دست پای او
 برید و گوش را زیند و سرش را از او آویخته و جسدش را بسوزانید چنانکه فرموده بود کرده و سرشش اغیره کرده و دست کمال بدو داد
 خراسان کرده اند تا خلق را معلوم شد که این سر زندق است کتابی تا نیت کرده است نام او در آن معروف و عاقلان را دل بجز کفر زندق
 است و در آنجا گوید هر که خدا را بضع شناسد اقتصاد بر ضعیف کند و در منافع و کوبه دل با پر کوش است خون فانی معرفت دهان تمام
 کبیر زیرا که معرفت جوهر زبانت تا اینجا از بصره العوام نقل کرده و در وصلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین تسلیم شرح ابتدای آن از مشرق آن
 خطا و ترسنان ما در آن آله و خوارزم که نوشته از زبانی خزر جوهر کرده اند و یاد شش بر آن و موخان و کربستان از خیره ارض روم
 کرده بجز روم را قطع نموده از بلاد اندلس و طنج که نوشته در ایام اوقیانوس بر چند و خداوند این کشور زبره است زمان فطیم دوست فاذ
 مدینه مشهوره و در بزار نصب نموده وی که بزرگ و چندین نفر شکر نوشته اند چون مرد شش سفید و موافق معتدل خاکش چون خرد
 جوشان نیز نهیت ایام او اسطاکتور پانزده ساعت است ساکنان آنجا از نسل امام دیانت بن فوج علیه السلام آمد سواد عظیم آن
 قوم ترک و طایفه خاندان مولی و نام او فسرده و تحقیق و فکر و علق و فسحاق و کج و در یکت بعد بود و صداری از دانشندان
 و انانان و طوک و ترسان از آنکان بر خواسته اند و بر زور فضایل و کالات فضائی آنرا بسته اند صاحبان لغات بسیار در باب علم
 بسیار بهت خدا آید بار ماکی و شافعی آید و پنج حصه دیگر شکر و کافره و نیز بهت پرست آتش پرست لانه بسیار و وجود فرمودند
 و کجند و کجند که مستیبه امامیه اند و در کوه سرد و سرشس اسطایل خوبی دورا کشته تا کنان با کاندوم وجود فرموده امثال آن انداخته بسیار خوب و خلا

بسیار

بسیار

حرف اطلاق

تشریح دارد و معادون غلام و نسبه و این در سبب آن کشور هم میرسد بر نفس پنج بسیار است ذکر فخر انصلا مولانا زین الدین که
آن بزرگوار فاضل ضحای و زکار و اکل علمای نامیار بود و در کشته تضایل انسانی و کلمات غصاتی کوی سبب از بنگان میرود
بغایت متنی و پر بزرگوار و عظیم و پر بار و سیاحت فرادون کرده و ایام بسیار با عرفای و زکار بر آورده بود و کتب بسیار از بزرگان
دیده و در سبب شمار از برفون خوانده و شنیده بود و روزی خیر از خدمت استاد اشرف مستوفی نمود که در حق عرفا و صوفیه چه میفرمود
و آنچه علماء طایفه در حق عرفا گفته اند از حصول اتحاد با سایر مذاهب عبادت و ادوار و نواحی از متکلفین المستبده کافرات و از غیر
مسلمین خارج است هر کس باشد فخر است و در روح و عین اعتقاد با یکدیگر که خاک با نسبه و اولیا خود واجب الوجود است نیز
کفر است آنرا فرقت میانه اینکه خود او نیند یا از نیند یعنی مخلوق و عبد ضعیف دیند و ارتباطی که میانه واجب الوجود است با خلق و کما
خاقیت او جل جلاله و مخلوقیت اینها نیست اگر اشخاصی که مصنف کتاب حدیقه صاحب تجربه و همی دیگر از علماء امامیه نامه مولانا
محمد طاهر قمی چنانچه از دستگوست مولانا فخر بقسم مجلسی مؤلف کتاب حیات القلوب و عین النجات اسم برده اند بانی است صاحب
بوده اند البته کافرو زمار فخر اند هر چند که حدیث در لعن و طرد ایشان وارد شده باشد با اینکه در مذمت بعضی احادیث از اهل بیت
ماثور است مثل سفیان ثوری و ابو یوسف کوفی و حسن بصری و غیره است اگر چنانچه بابتی در نفس الامر نبوده اند اما حدیث در
ایشان وارد شده است آنستکه یا زانته انما طلیک مومم اینها بر فاسد باشد از ایشان صادر شده باشد و خود اینها زانته باشد
و مقصود ایشان از انبهارت اینست که مفهوم شود چنانچه اگر متخصمین معانی صحیح از کلام برای ایشان بسیار نمود اند حکم کفر
ایشان نیستون نمود در حدیث وارد است که میباشند لغت کننده بدستیک لغت بر گاه بیرون آید از صاحبش تترود است در کما
لا عن و ملعون اگر مستحق لعن باشد با و میرسد و الا راجع بلای عن خواهد شد بلکه وارد شده است نبی از لعن بر حیوانات با عبادت فرموده است
فاضل حق شارح تخریب انکس که پاک پاکیزه است جاری نمیارد زبان خود را لعن احدی کرد صورتیکه ثابت شده باشد بلکه بعضی
از اهل بیت لعن است مثل بودن آن شخص کافر با فاسق یا بر وجه عموم چنانچه لعن نموده است ایشان ابارتجالی در کتاب مجید خود یاد
شود شخص بجز صعد اینکه او مرده است با یکی از این صفات مکرره مثل آن اشخاص که ثابت شده است از اهل عصمت لعن نموده است ایشان
او را یا خبر دادن ایشان بدون ایشان با یکی از این اوصاف موامی نیند و مقام از اشخاصیکه با معرفت بحال ایشان مذموم خصم
استما صیکه زمان پیش از ما بوده و از اهل اسلام باشد لغت ایشان نیستون کرد و بعضی اینکه نسبت داده شده اند بعضی مکررات مثل
قول بجلول و اتحاد و امثال فلک بخند بر آقول آنکه این نسبتها بر ایشان ثابت نشده شرعا و دوم آنکه ممکن است اهل بیت
بر وجهی که موافق ظاهر شریعت معتد باشد در احادیث وارد است بر گردانیدن قول و فعل کسی که بر ظاهر اسلام باشد بر بنیاد کمال
یکو غایت امر آنست که ایشان ملعون باشند باینکه چرا مراد خود را لعن الفاسق مشابیه تعبیر نموده و این امر باعث تجریر لعن میشود و کما
اینکه در حدیث است که یاد میکند اموات خود را که یکی استیم آنکه ثابت نیست تترود بر اینها فاسد چه خانه تترود است پس
جرت لعن بر لعنت بدون شدن است از لعن سلاطه بجز در حربه بلکه باید اقتضای نمودن بر لعن کافرین و فاسقین پس آن اشخاص اگر از
جهل ایشان میباشند که شاعران و اشعار لعنت و اتا امین میشود لعن از اینکه لغت خود او بر کرده و حدیث همی نیز بر این منوال است
یا بن آدم لا تلعن الخلق و بن قریه اللغه علیک پس لعن بر وجهی خیال فاسد با تقلید بعضی اهل لعن خود میشود و این کلام ادب و عبادت
میخ ما قدس سره الفرز میفرماید که جمعی کثیر از متخصمین و عین معده سین متخصمین کشته اشخاص و آن نسبت داده شده اند بجلول و اتحاد و کفر و زندقه
تریف توصیف نموده اند و هم ایشانرا حرام ذکر نموده اند که در بعضی مسائل با هم مخالفت داشته باشند چنانچه عادت مجلسی طایفه شرا و در شرح

حسن اول

فدوسیته نزد گوار این ملا و حسن محمد علی علیه نقل نموده که در این شیخ بزرگوار شیخ مفید و سید علی محمد از سیدان قمی در صد با دوستی است
که یکی در اصول دین است و تا حدی با این جناب سید مرعشی از تلامذۀ او بود است و بجز این اختلاف در مسائل اصولی که مختلف فیها در میان
علمای امامیه است از ندادند و در آن است از یکدیگر بچسبیدن و طعن بر مخالف خود نمیشورند. اما در تصانیف بعضی علمای امامیه چون
محقق طوسی خواجه نصیر الدین نقی شایخ کتاب اشارات به موقوف تجربی در کلام و محقق عرق صاحب کرات عالمیه بابا بخش زانی که موقوف است
بسیار بودند چند رساله بنظر اتم رسیده یکی فارسی قدیم است اما مطالب عالیۀ در آن رساله مذکور است شیخ علی مسکون ایشان هم بعضی
که مشتمل بر کمال تحقیق است و کلام این شیخ الهجری شایخ نیز البلاغۀ و محمد بن ابی جمهور کسادی موقوف بقلی و عوالی اللطائف و شیخ رجب زبیری موقوف
مشارف الانوار و شیخ محمد غزالی موقوف اخبار العلوم و یکی با سادات مرعشیه در اجاب و کیمیا سعادت به دستش از رساله مطبوعه نموده است
کرده است که همان اوقات مسمی بوده است بعد شیعۀ شده است چنانچه در کتاب سماع العالین حدیث غدیر فخر را نقل نموده است و شیخ رده در
بین یو بیانات غیره و تشنیعات بجهت بر عمر بن الخطاب علیه السلام نموده است نظر بکتاب نفی شیعۀ امامیه نموده است در توحید راجعی موقوف
جامع الاسرار و منتخب التاویل و شیخ دین الدین شایخ محمد و موقوف منبیه الازید و رسائل اسرار القلعه و این چند مکتبی موقوف و مقرب است
محققین و شیخ بهار الدین محمد طالی و پدر بزرگوار او شیخ حسین و میرزا فخر الدین و پدر بزرگوار ایشان کتب معیده تا لایف نموده اند که نظر فریب
است و مولانا ناصر الدین تبریزی صاحب اسفار و مولانا محمد علی مجلسی صاحب کتب زیاده مولانا فخر صالح مازندرانی موقوف کتاب شرح اصول
کافی و مولانا محمد باقری مصنف مفاتیح در فخر و دیگران در فن عرفان و تفسیر صفاتی و مولانا جلیل تبریزی موقوف به زیادت شاکر و محقق
فاضل عبیدی قمی شایخ توحید صدوق و موقوف اربعین و رسائل بسیار و مولانا فخر صادق اردستانی صاحب رساله مختصره از ایشان در مسئله
وجود در میان است و مولانا محمد آرزوئی لایحی موقوف سقز و کوه مراد و مولانا محسن میرزا حسن که خلفا و دست موقوف شیخ العین و شایخ و در
مولانا مفید طالقانی موقوف رساله اصول اصلیه در رساله حدیث عالم و مولانا محمد الزجری و مازندی موقوف مفاتیح الاسرار الحسینی و میرزا ابوالکاسم
قدر سکی موقوف رساله صناعه و فضیله شهوره و حاشیه بر چوک شمس مولانا محمد باقر سمرقانی موقوف خبره و کتابه و مستخرج تهذیب
اشارات امیر جده اند که پسر زاده سید محمد شمس الله شوشتری شایخ نجف است که که بسیار از علمای آن زمان در این علم علمی حاصل
شود که ایشان از متعین و مقربین بجلالت قدر کثیر عرفان و صرفیه میباشند مانند میرزا محمد الهادی که مولانا محسن و آقا دوی شایخ صفای
و شیخ مرتضی کاشانی و قاضی سار سیرمی و میرزا محمد علی قمی و میرزا امیر شجاع و میرزا جلال و شایخ التبیان میباشند سید تقی مستبید ابراهیم قمی و
سماح مرین مولانا آقا محمد عبید ابادی دست مالک او میرزا محمد علی میرزا صفیانی و مولانا محمد باقر جمیلانی که بر سبب بزرگواران اعلم علمای و نگارنده
عرفای آید یاد بودند و مولانا محمد سعید نراقی است سبب بزرگوار مولانا امیر محمد الدین زعفرانی فی الجمله مقربین بجلالت قدر عرفان و صرفیه و تحقیق
و متأخرین حکما و علما و فقهای امامیه و غیر ایشان از شماره بیرون زیاد اند و چند چونت اشارت الله تعالی بر یک در موضع خود ذکر نمودن و شیخ
درین باره علی سبب با وجود طعن و غل و در حکمت نظریه بیرون او از کار حکمای اسلام و احاطه فلاسفه اعلام در کتاب اشارات که در کتاب
بجز این تحقیق فرموده اند که نقل اجنادات و غیره قادات و اشارات و دیگر رسائل از کتاب شایخ و نظایر او که در خمس بر کلام حکای تحقیق
است که با او که مخطوبان باشد در مقامات اندازد و بر قرار داده است از غیایات آنی رسائل مکتوبه و مختصره از احادیث و اشارات متأخرین عرفا
زیاده اند از آنچه بخواهد کسی تصور نماید و شده است بعضی باجماع و در نظر و استقام مشاهده حلال اتحاد از ایشان نظر نیامده است بی حجاب
فتاوی با این در بعضی رسائل در حدیث است اما باید است که در کتاب ترمذی و نادان با اصطلاح در جزوات ایشان است بلکه فی الجمله
تفسیر و کلام ایشان و بیشتر شده است از آنرا و در کتاب ترمذی و نادان با اصطلاح در جزوات ایشان است بلکه فی الجمله تفسیر و کلام ایشان و بیشتر شده است از آنرا

حرف الالف

(۳۱)



ندارد که اشخاصی بناگذاشته اظهار تقصیری رسیده باشد در این امر و ایشان که ادب است عمون و مطرود است این مطلب ظاهر و روشن است که
 مشاخرین از قدما و حاضران و ادق نظر و اکثر اسباباً و جانشینان در این حال چگونگی نسیف غالی از ادب و عرض نسیانی جزایست نماید با وجود اینکه
 جمعی کثیر و جمعی غیر شهادت بحالات قدر متعین عرفا و صوفیه محسوسه اوده باشند که در بقول محدودی دلیل مخصوص هر یک معلوم است و طبع
 بدیهه و از آن زیاد این سخن الطین اتم ترسد و بطن و گمان حل کند و استقام علی من اشیخ از بدنی اقلیم ششم ابتدای آن دانشمند بهر
 با حوج و با حوج و دخول و تا نارد و شت نجاق و اسنجات و بخار و قشقرق و مغالبه و بعضی بلاد و کس و جبال الیزد و کک قرم و ذرا قرم
 و قسط طیه و اکثر بلاد روم ایلی و اکثر بلاد فرنگ گذشته بدیاری اقلیم ستمی شود برقی این کشور عظام است در آن اوست و جبل
 شهر آباد و برادر صفت غیبیه بخار و صفت دو کوه عظیم و سی نر بزرگی نوشته شده و در آن اکثر اسفرا اللون زرد نوی میباشند و هوا نیز میباشند
 و اس که از نده و خاکش در زراعت قلیل بر شهر و بلدان اقلیم که در ساحل مجری و اقرب به جوار بخار و جبال باشد خوبتر حاصل میدهد زیرا که اینها
 مانع سرما میشود و طول ایام اواسط آنجا یا نرود ساعت نیم است و ثلث هر شش از فصل یافت بن قیوح علیه السلام و یک ثلث از نرود
 در باب لغات مختلفه زیاده از چند و چون اصحاب علم متفرقه از چند صنف افزون در اکثر زمینها دانچه معلوم شده است و کما
 آن اقلیم باعث یکیش و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق
 و اقل قلیل سینه اما نسیان در کس قرم با حوج و با حوج و دخول و تا نارد و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق و قشقرق
 و اسفرا ایلیان نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان و نسیان
 و بر در فضایل و کلمات و جمله محاسن بر اینه فراد که در میوه سردی پیش رسد و قلیل و خوب و خلافتش از آن قلیل است و معادن و ثمرات
 بهم میرسد و آنگونه هم که در ایران قبور گویند را آنجا ساخته میشود و بر قشقرق در بر موسم آنجا موز و پوست سوراخ و نجاب و قشقرق و نجاب
 است قایده را قلم گویند که در شهر سوال نوشته نزار و دو دست و چوب و پوست بگری نازیده اگر نانشه و منزل میون و آن بودم و در نسیان
 یکی از اهل فرنگ بر شاهه نوم بعد از استقام احوال معلوم نمود که از زمین قسیم بر جوانی دانسته نظر آید و کتب بسیار داشته خانقا
 از احوال اخلاق شیشه نمود روی به دیدم که در کت فرنگ در حق صوفیه که گویند و شما در این نسیان نسیان که گویند خواب اذک و در زمین
 خوش خنس معدوم کرده و از کتب اسلا و ضعیف تحقیق نموده بودیم که به مسلمانان اهل ایلیان طایفه صوفیه و باشند زیرا که دانش این کتب
 اشخاصی را دانیم که نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 عتیبه جزیره و رو بیستان و متندان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 گفته گاند و خرد میان گراه سکه بدین ابانجی در کاره شیرین سینه بار اهل حکام و ارباب حکمانند و مخزون این نسیان در کتاب تجلی
 بسیار است نیز در کتاب سلطان یده در مسائل سایر فرق مشاهده کرده بدست که در فرق شیعه نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 بحث اینکه علماء اخبار از قدیم اخبار نسیان و برابر از فرق بوده آمده و هر اهل عقلی با از اخبار از نسیان ظاهرین در هدایت نموده اند و از نسیان
 کلام و قیاس و استخوان بنای اخبار نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 فاسق و در نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 عالم است و عالم کافر است چنانچه فرموده است **وَاللّٰهُ يَتَّقُونَ هُمُ الظّٰلِمُونَ وَ الظّٰلِمُونَ هُمُ الظّٰلِمُونَ** و اینها نسیان نسیان نسیان
 با دست نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان
 مانند عهد العبره اطلاق کافر بر ظالم و فاسق صبر کافر بی ظلم و فاسق بسیار بد و در کس بسیار نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان نسیان

فصل اول

(۲۲)

گفتند از باب بیانت عدالت تفسیر و تفسیر حق را چون در آن شصت آفرین هزار قسمین بر این اجناس و عدالت که مسلم روز و در آنجا که
پیر کاه معرفت شمار از جهت کفار محسوب دارند و قتل او را از طرف خداوند اسلام شماره که بنا لا یفرخ قلوبنا بعد از خدا بقنا
و هب لنا من کذابتک حذرا فانک انت الیقاب اعلیم بنفستم ابتدای آن از شرق و از بلاد یا جمع و یا جمع و یکجا که قزوین است
و خاکت ملکنا و حسن استقبال فرمت که شده بسیار محل عبودیت و صاحب این تسلیم فرستاد در آن بنیاد شریف است و نیز از جهت خورد
بزرگی چندین که در شرک و شرود و عظیم گفته اند ساکنان آن کشور زود روی و سریع عوی از نزد چشم و بعضی از شدت باطن بل مبرنی باشند تنها
در نهایت بردت و آتش در نهایت حدیث زرد آتش در کمال قلت در ازترین ایام او اطمینان یافته و مساحت است اینچه معلوم شده است
هفت صد و شش از نسل یافت بن فرخ و دو صد و دو صد دیگر از نسل سمانند و دو صد و صد است این که مذکور است یکس از زرد شش مردی در دو از نظر است
مورد و هفت صد و یکم شرک و کافرو خدا مانید و اقل قبیل سمان جنمی مذکور است خیره باشند پوست نجای سمور و قائم و خرد و گشود حال
میشود و از یکسینه شمار در آنجا ساخته بجای دیگر میسوزند و بقیه اعلی میخورد و معادن قبیل از فقرات بهم میرسد و موافق که ما در ایام با آنجا
بد و قسم انقسام یافته قسم اول از این خط است که با اصطلاح اهل بیعت و در ایام خط استوار گویند و عمارات آن فریب بسیار زود و
و کسین باشد در عرض جنوب بر صد بعلم سبب و شنبه پنج فرسخ بود در آن در این حساب بسیار و شمار و جهان و چهار و پویش و حکایت
حدیث و آتش در آنجا مواضع بی حدیث و مرد شش جوان صفت زرد آتش در کمال قلت آنجا که مذکور است شرک و کافرو شنی است
در حدیث و همدان باشد که شش و صفت مذکور است اسلام که شش ایشان سیده و دیده ایشان اهل ایمان ندیده است بعضی معادن
و چهار نفی در آنجا که مساند قسم و دریم بعضی جدا است که آن را ما در ایام اعلیم سبب گویند و عمارات آنجا پنجاه و سه دره و هفتی که آن
و عظیم ختم است بقولی نهایت عرض او تقریباً شصت شش درجه باشد و نیز در عظیم سبب حکیم چهار صد و شصت و شصت و نیم است در آنجا که این
تقدید دارد و بر این است در دشت به کام ستار کسی در زیر زمین اوقات گذرانند و آبش در کمال حدیث و در شش چون سبب و زمین
کنند و از ساکنان سایر نقاط غیرت بلندند و اکثر ایشان کیش و هفت دارند و بعضی کافر است برست باشند و در قبه روی دشت و صفت است
گویند یکی از نسل با صد بن فرخ میباشند اهل ایام او اصطلاح یا برست و مساحت است در آن سمور و بگذرد از شدت بردت که است
بج و در قبه غیر توان هفت و حیوان و نبات در آنجا نمیشناسد گویند سمور زرد آنجا سید امیر و در علم بتجانی الحال ذکر آنرا در اینجا و در
معروف دور است در آنجا موصوفت بحسب آب و هوا و صفوت و صفات در سبب جهای فرست و در آنجا و کشت با اجازت و مشتمل است بر
رایه و حال عالی و منزه بند با دو بیت در هفت غنچه بنیاد و مسکن از باب نیم از قبایل قریب شش و نام اصحاب ختم از حصار نصرت شش
محدود است از طرف شمالی ولایت بوهران و تیروان و بحال البرز و از سمت جنوب عراق عجم و کردستان از جانب مشرق و در شمال کینان
و طالع و در جهت مغرب بغداد در منج که در خستتان از قدیم الزمان از بند ربا و کوبالی و شمالی بود پنج فرسخ طولاً و از هفت با جردان الی جبل
سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضاً بوده و در الملک آن زمین قبل ازین شهر مرا خد بوده اکنون فرنیامی فراد است که در بند بر زردار الحکوم که اکثر است
و جمع بلاد شش از اقلیم چهارم و آب و هوای یکی جهت تمام است قدیم الا ایام آنجا که در آنجا که گفتندی میگرداند در لغت قرس شش را گویند
در میان کلاف فارسی محل و مکان را گویند یعنی آتشگاه و آتشگاه و چون در به و حال در آنجا آتشگاه چند احد است کرده بودند که در استی با در میان
شده و در این مرتب نموده از در جهان گفته شد در عمارات از باره حروف بسیار است جمعی گویند با آنجا که در این مورد بین سام بن فرخ بود و بعضی
از در میان نیز در بین سام آنجا را عمارت نموده و برخی گفته اند که در زمان شاپور زو آنجا که ناسا فراد نام در آن حروف عوی توت کرده
بسیار از او فریفته شده چون خبر آمد ما بریم تا در سبب از او کرده روی که در خسته بر روی سید اس رنجده تمام گفته این منی سبب یا اولی است

حرفه الاف

و مردم آن بلاد گشت آبادی اندید از دست جحشی نشسته که از کجور کتاس بن در سبب ایانی دعوت ز رشت با اجابت مقرون و خفا
 دوران کیش وقت اوج گشته رسوم تقلید با و اجده برانده اند و در وقت فرمان او که در اظهار عالم و امده او چو گشکند از نزد و خدیقا
 بر دش گش و این ز رشت پر و از چون مشاخصه افروس نمودن شکست بود و خشی گش که در ماکان محدود و احداث نمود و الا
 بود بعد با در بیکان منعی گشت پوشیده تا آنکه خلق انبار قبل از ظهور اسلام مذنب نبودند و سائید و هستند و بعد از ظهور گشت بیکان
 مساکه بن اسلام گشته اکنون کثرت از و جام بسیار و مذنب نامیده از رز و قرب و بزرگ خانه اهل سنت با حجاب که اند و بجز آن
 خانه علی نقی و قبل نصاری و اهل قبل سیر و شیطان پرست و زیدی در بعضی حال آنجا گشته از جهود و بود که هر سسته و ابدار و کفر و
 اولایت ایلان استندی و کلابی او بود و ایشان برای استقلال افراشتندی چون آفتاب دولت اسلام از مشرق آمدین گرفت و زمان
 نوک عجم خستام پذیرفت در سال بیست و دو هجری در زمان خلافت عمر الخطاب غیره اولایت اقصی ساخت و احدی این دولت
 دولت اقصی از آنکه سر بر انداخت بعد از خلافت خلفا انکسور و مشهور بایا منی با حقیه کرد و چون ایام دولت ایشان با خبر رسید بجز آن
 عباس را آمد چون در میان خلافت ایشان اختلال پیدا شد نظام آنجا که در رشت با خند و چهل هجری از زمانه سون بختی است
 یا قنده بعد از انقراض دولت ایشان چندین ترک عراق و خراسان بگنوستند و در شام قنده تا آنکه دولت حکمرانان خود را از این بگریزید
 آنجا را کشورند فسد و از ایشان بریزند اما الملک خویش کردند و بعضی از نظام و سلاطین ایشان فوج خوب و باغ مرغوب بر آوردند و چون
 با مرز اهل دولت ایشان ابدال یافت چو پایان با ایلان اولایت شام گشته و در زمان نوک ایلان طاهر است و با وجود که
 با استقلال خود و بعد از آن قبل منی امیر خرد و اولاد فسران و آنجا بود و در آنکه فسران قیوم خود نوک خرد و نوکها با حقیه
 نوک منصور است پسند که با برادر فرشته و چندگاه در زمان سلطان محمد مغزی آل عثمان عید شرف و ساد و نوک ایلان شاه عباس با خلق
 در میان است و در کده بعد از انقراض دولت صفویه دیگر باره بدست نوک موسی و ساد و سبب شری نامور شاه ایلان با گر گشته و
 شوقت نادری در گذشته اولایت نوک اطراف گشت نوک زیدیه را با بر سلسله منی با حقیه و میگردانند اما آنکه در زمان دولت ایلان با حقیه
 اکنون که گشته هزار و دویست و میان بیست و چوبیست که با و اکثر بر کاشان ظاهر و در میان عجم سیران این حقین شاه که علی
 بیابان تسلط است متقی دارد و بعضی آن که خود را با او بیاید و در حقیه حکومت ندارند و بغایت شوکت و استقامت دارند در آن فرزند
 موضع خود که خواهد شد قادرند و توان حاصل مال و پوران جان در زمان دولت سادات در دست از توان منی بود و در سرتوان منی بود
 نقره است در عجم با دشمن میوه سرد سیری و شمار و خوبه علائقش با قرار است و اگر مرز ایلان میرزا ابو انوشیروان هم فاسل که نامیده و عالم
 بن پایه بود و در عجم صوری و فضایل مسنوی با کاشان بود اصل انتخاب کرد از دیدن ایروان بود و در ایلان عجم در آن محصل عجم خدیقه
 عنایت عالمانه عجم است بنفیکه کرده بود و فقیر آن بزرگوار در وقت اسلام بزرگوار گشته بود و بعضی محققان معجزه را میگویند و بسیار
 عراقیه و خراسان و از بیکان کرده و ایام بسیار با حقیه و عجم و خدیقه ای بر بر آورده بود و عجمی از طرف های ایران آمده و خبر است با حقیه
 رسیده بود و روزی تیر از انتخاب سوال ز که در حق علی ایستاده و در عجم ایستاده و بسیار است از نوک عجم در عجم
 کلا ایلان با حقیه بسیار آمده است جدا که بنامی بر حق بیعت منی است ایستاده است با حقیه و نامور است ایستاده است و بعضی
 نیست مرگاه بیت فاسل باشد تحت صورت عجمی فایده زار و چنانچه از طرفین نامه خانه میروست تا آنکه ایستاده است با حقیه و بعضی
 الا کمال با این با حقیه و کلی ایستاده است و بنامی و ایستاده است اما ایستاده است با حقیه و بعضی ایستاده است با حقیه
 و بگردید که ایستاده است با حقیه و ایستاده است با حقیه و ایستاده است با حقیه و ایستاده است با حقیه

در بعضی از اینها
 در بعضی از اینها
 در بعضی از اینها

کاشن اول

در تدبیر عالم باری تعالی فرموده است که **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** از حضرت رسول ص روایت علماء ائمه کانینا و غیره
 اینست اشیل که با این حدیث مخصوص غیر مصوم باشد و در احادیث وارد شد که آنرا مصومین از انبیا بنی اسرائیل اخصند و انبیا در
 اصول کافی از ائمه روایت کرده است که **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ مَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ**
كَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْصُبُ عَلَيْهَا الرِّيحَ الطَّيِّبَةَ لِيُعَلِّمَهُ اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَقٌّ أَحْسَنُ فِي
الْفِرِّ وَقَضَى الْعَالِمُ عَلَى الْعَالِمِ كَقَضَى الْقَسْرَ عَلَى نَابِلِ الْبَيْتِ لَيْسَ كَالسُّدُودِ وَالْعُلَمَاءُ قَدَمُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَإِنَّمَا الْأَنْبِيَاءُ كَرَمٌ
بَيْنَنَا وَقَلْدَرُهُمْ وَإِلَيْنَ قَدَرُوا الْعَالِمُ مَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَقِّهِ وَإِنَّمَا كِتَابُكَ مَكْرُورٌ خَرَّتْ بِي عِبَادَتُهُ نَبِيٌّ
الْعُلَمَاءُ أُمَّتُهُ وَالْأَنْبِيَاءُ حُصُونُهُ وَالْوَصِيَاءُ سَادَتُهُ و اینها از سرست ایضاً در کتاب مبرور روایت کرده است که **عَالِمٌ يَتَّقِي اللَّهَ**
أَفْضَلُ مَرْتَبَةٍ بَيْنَ الْغُفَايِدِ و اینها از حضرت رسول روایت شده است **تَوَمَّعَ فِي خَيْرٍ مِنْ صَلَوةٍ عَلَى جَلِيٍّ وَنَزَلَ مَرُورٌ**
قَلِيلٌ مِنَ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْبِنَادِ و در ذمت علماء سوزنیست احادیث بسیار در آورده است من جمله روایت کرده است که **عَلِمٌ**
رَسُولٌ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لَا يَرْجِعُ دَخَلَ الثَّانِيَةَ لِبَابِهَا مِنْ الْعُلَمَاءِ أَقْبَلُوا رِيحَ الْبَيْتِ الْعَمَامَةِ وَأَبْصَرَتْ وَجْهَ النَّاسِ كَمَا كُنْتُ
لِيَأْتِيَهُمْ مِنَ الْأَمْزَادِ یعنی حضرت فرمود که هر کس طلب علم کند از برای یکی از چهار چیز بود اول آنست که او بود اول آنکه معاشرت با اهل
 علم و علمای که مجاد کند با آنها یا آنکه بگرداند بسبب آن مردان را بطرف خود یا آنکه بسبب آن علم بیستاد از امر او و سایرین خدای در
 اصول کافی از جناب سالت کتاب مبرور است که **الْعُلَمَاءُ أُمَّتُهُ الرُّسُلُ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا فَبِكَلِّمُوا رَسُولَ اللَّهِ تَمَّ وَعَادُوا حُجُومَ**
بِئْسَ الدُّنْيَا قَالَ إِيضَاعُ الشُّطْرَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَحَلَدُوا فِيهِمْ عَلَى دِينِكُمْ یعنی حضرت رسول فرمود که علماء را اینان بسیار
 هارامیکه داخل و بیانشده اند گفته است که یا رسول الله علامت غول ایشان در دنیا چیست حضرت فرمود **عَلَمٌ** غول ایشان در دنیا
 مناجت و موافقت نمودن سلطان پادشاه را پس سده گاه این کار را کردند یعنی مناجت سلطان نمودن بر جند با شهیدان ایشان
 بدین خود و اینها در کتاب مذکوره از حضرت ایضا روایت کرده است که **إِذَا وَقَعْتُمْ الْعَالِمَ حُبًّا لِدُنْيَا فَايْمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنْ كَلِمَ**
بِحُبِّ نَفْسٍ وَنَحْوِهَا مَا أَحْبَبَ قَالَ أَوْجَعُ مَا دُمَّ لَا تَحْتَلُّ نَفْسٌ وَتَقْبَلُ حَالًا مَقْبُورًا مَا لَيْسَ بِمَقْبُورٍ كَعَنْ كَثِيرٍ مِنْ نَحْوِهَا
فَطَاعَ طَرِيقًا دِينِي لِبَرِيَّتِي وَأَدْنَى مَا أَنَا صَالِحٌ يَتِيمٌ أَنْ تَرَى حَلَاوَةَ نَسَائِكُمْ مِنْ تَابِلِيهَا حضرت رسول ص فرمودست
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا مَا جُوعَ الْعِلْمِ لَوْ تَقَفَّ اللَّهُ عِلْمَهُ سِوَى بَرِّينَ مَرْدَانٍ سَدَّ بِهِ دَرُوزَ قِيَامَتِهِ عَلَى
 که در ستای بیغ زب و آن عالم از علم او زیرا که سگ عالم عمل نماید بر علم خود و زیاد نمودن بدست او و علم و است پناه چهره است شده انجلم
بِلَا حَقِّ وَبَانَ وَأَقْبَلَ بِالْإِجْلَامِ ضَلَالٌ و در اصول کافی از حضرت مبرور است که **عَالِمٌ مَكْتُوبٌ فِي الْأَجْلِ لَا يَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا**
تَعْلَمُونَ فَلَمَّا تَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلِمْتُمْ قَاتَ الْعِلْمَ إِذَا تَعْلَمُوا بِمَنْ تَزِيدُ صَانِعًا لِأَكْفَرًا وَلَمْ تَزِيدُوا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بَعْدًا و اینها در
 کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله مبرور است که **عَالِمٌ حَسْبِي مَنْ حَرَمْتُمْ وَبَلَّ لِلْعُلَمَاءِ كَيْفَ تَلْعَلِي عَلَيْهِمُ النَّارُ** و اینها فرموده است
لِلْمَاهِلِ سَبْعُونَ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ تَعْقِرَ لِلْعَالِمِ قَرْبَتًا وَنَجِيدًا یعنی سیاهمزد و گذشته بنام از برای حامل تمام و گناه را قبل از آنکه سیاهمزد و از برای
 عالم گناه واحد نظم علم کم برود. مایه می شود علم کم برین زندگی مایه می شود تیغ دادن بر کف کسی است بیکه آنکه علم کم کسی
 دست از حضرت رسول مبرور است **الْعِلْمُ عِلْمَانِي عِلْمِي فِي الْقَلْبِ هَذَا الْعِلْمُ الشَّلَاحُ وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ هَذَا الْعِلْمُ حَجَّةُ اللَّهِ عَلَى**
ابْنِ آدَمَ یعنی حضرت فرمود که علم برود و علم است یعنی بودن انجلم سفید و تیغ رساننده است و علم دیگر بر زبان می چهره است و علم عقول
 نیست پس علم تحت خطاست بر اولاد اعم نظم علم کم بر زبان بیاید. حمل از آن علم بود بسیار که هر وقت تا ناسن بالینه آمدن انجلم

حرف الالف

آیه شریفه عالم بود که بد کند نه بگوید بخلق و خود کند نه محقق بود و دانشمند چاره ای ببلای کبابی چند مثل الذین یجملوا التوراة ثم یقیم
تجملوها کثیرا یخارجهما یجملوا انفسا تا آیه در روایت نرود شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی ابن ابویوف در کتاب فضائل اسناوش از امام
کفرموده در سبب جنسی از علما دوست که علم تحصیل نمایند و دوست نمایند که تعلیم دیگری نمایند و این قسم از علما در درگاه اولی از نازد جنسی دیگر علما
کسایتند که اگر ایشان را موافقت و نصیحت نمایند گفت میدارند و خوش نیاید ایشان را و اگر خود موافقت دیگری نمایند در حالت موافقتندی
و بدخونی با مردم میکنند پس این عالم در درگاه اولی از نازد است جنسی دیگر از علما طریق ایشان است که علم خود را بادل صرفا اختیار و اعلی جاهه
دنیا میکنند و صرف بذل و تعلیم فقر و مساکین نمی نمایند پس ایشان در درگاه پنجم از نازد و جنسی دیگر از علما وضع و سلوک ایشان طریق چهارم است
و سلاطین است پس ایشان در درگاه چهارم از نازد و جنسی دیگر از علما جاتی اند که طلب احادیث اخبار از پیوسته و نصاری می توان بخسبند و
آنکه بدین سبب علم ایشان بسیار شود و عقل و قوه بسیار تواند بود پس ایشان در درگاه پنجم از نازد و جنسی از علما گروهی اند که خود را
قرار میدهند و بگویند سوالی کنند از ما و احتمال دارد بلکه چنین است که بگردد بر تحقیق نه استناد و الله تعالی دوست میدارد که بر غیر
نیداند و بر خود بند و دوستی آنرا و این فرقه در درگاه ششم از نازد و جنسی دیگر از علما جاتی اند که طلب علم نمایند با صبر و تعارف میان
مردم و هم چنین این طایفه در درگاه پنجم از نازد آغاز تا الله یخیر الکتوبین من جمیع الالقسام پوشیده نماند که در هر چه علم و عالم احادیث
بسیار است در وقت عالم که عمل بعلوم نماید بسیار است شیخ زین الدین در کتاب فیه المیزان بعد از ذکر صفات میر و صفات
تخصص از آن و منحصر بودن علوم در آنچه نقل نموده اند فرموده که بلکه با چهار است از برای فیه و رفع صفات سیر و صفات حصول نجاست
که صفات حمیده است بروج نمودن بسوی علمای حقیقت عالمان بعلوم خود و کتابهای ایشان که در اجاب نوشته اند و نیز فرموده چه علم
محقق عالم که راضی شود بعلوم رسیده و فاضل که در اصلاح نفس خود و حصول رسدای باری تعالی نظم علم با کار شود و مسدود
علمی کارهای پسند بود علم بای نیست پس علمت سرور از علم خوانده با علمت علم بچرخ خاک کوی بود علم با علم با علم با علم با علم با علم
علم سوسی در آن بود نه سوسی بال نفس و جاه و جاهل از علم جاه جوید و دور ذوالجمل بیاض آرزو بود علم نیز بر راه و بلوغ بود
مجموعه در در اجراع بود علم بر حجت آموزی حاصلش بر پنج دان بود زانکه جان جریب صیقل صمغون بچو علم و ان بود
نزی کار داشت علم پس داشت بر بقره و نفیس قدر دین تو دیر دانند که در مثنوی وقت بنامه تو را طمس کتری ای
زانکه تو دین فرست او در جنگ آنکسی از خدای برخوردار که حدیث حدیثی شود حیدر در مذهب نماید که تو با احدی شکر نای
و حیل الله علی محمدی و آله اجمعین و کرامت است فعال در لغت معنی جفا است سرت شمس از او نید نمی بستبان غفا
چون آفتاب در کوه بلند و جای ابرمند واقع شده و بجای نکل و استوار اتفاق افتاده اند این استوار درین غده نشاند و وی در وقت فرنگ
شده قسروین در طرف شمال در میان جبال آید و از قسیر برامع ایش و قسیرتین متدل محسوس شیخی باطل نخست آمد علی ای حق من بین
زید این آدم تمه باشد در سنه دویست و چهل و شش هجری بعد از احدی شد و حسن مستیج بیاریخ لفظ کوه است آن کوه صومعه فروردین است
دولت المونیه صد و شصت و یک سال بود در ایام ایشان سه آند با یکی همی بود و چون بلا کوه جان خورد و کوه انبشار خصل کرد و بود و بود
مردمش اهل فتح با عمت شده و بعد از خود خروج شاه از این مثنوی جایزه نه بسیار نیده اند از کوهن عمل بعد از سادات و مجتهد
سوی و مجمع الای ان و ان سبب شیخی خرابه در میان نه صیبا اسمیله ان برود قی اعتقاد ایشان بر غیر
صاحبان بر شش و فقه و در آن مذهب نیستن تیر و در سینه کرده بود و به در کتب جمعیه ان دیده و از نزهت خرم شنیده
در ایامت مردمان غیر من مشاهده کرده است ما فتنه ان ایست که ایشان گویند با اخبار متواتره معلوم است دست حضرت صاحب

گلشن اقبال

نفس با امت اسمعیل نسو بود و در حضرت اسمعیل آید در خیانت بود و هیچ زن جاریه گرفت چنانچه حضرت رسول با حدیجه و حتی بن اسیلاب باقی
 و در وفات اسمعیل مردم اختلاف نمودند بعضی گویند در زمان حیات امام جعفر صادق وفات یافت و خایه نفس انتقال امامت است از امام جعفر
 صادق با ولاد اسمعیل چنانکه حضرت موسی بهارون نفس نسو بود و در زمان موسی در گذشت اختلاف با ولاد ارون قتل گشت نفس
 بتصرف با زنی که در و بدیحا است حضرت امام جعفر بی اذن حکمت عظام و بی اسناد ابایی کرام حسین یکی از ولاد عظام نماید و جعل نماید
 و سو و خلفت امام را نماید و هر که امام را خطا کار و خلفت شمارد مذمتی است بر کلمات اسیب و اعتبار نیست در آنکه حضرت صادق در حق
 اسمعیل پس فرمودند گشت و شبیه نیست فرقه شیعیه اشعریه نیز بر این قائمند و بعضی گویند اسمعیل فوت نکرد و لیکن اظهار کرد فوت او را چنانچه
 نمازخانه آن اورا بنامند و بر قتل آن بزرگوار نشاند و حضرت امام بر فوت اسمعیل فرشت منقولست که منبر خلیفه عباسی رسانیدند که آن
 در بصره دیده اند و بدعای او چنانچه شایسته است حضرت امام جعفر صادق استخار نمود امام بنان حضرت را که خفا حاصل منبر نیز
 بود برای منبر فرستاد بنا بر این حد از حضرت امام جعفر صادق امامت اسمعیل رسید و بعد از اسماعیل محمد بن اسماعیل امام باشد و آن
 با اسماعیل ختم آمد و بعد از او آمد مستورند و او همان ظاهر است و چنانچه در امام ظاهر شود و چنانچه در امام ظاهر کرد و در احکام با دست
 است تا آنکه امام بنامند و دعوات مسجده کو کعبه مفت گانه و طبقات زمین مششوی هم شمارا انفس دیده بخت طاق
 فرد سبع دعوات طباق کوکب نیاره بخت و هفت بخت هر یکی از وی شده تا بان وقت جنس بخت مو بخت و بخت
 انب بخت نور بخت تا بخت بخت و بخت و بخت زمین بخت آمد هم جوارح بخت بین بخت تن قلب سولان اند
 کین و در این روز امر آنکه در نوح آمد بخت ای زیبمان سید ابواب از قرآن بخوان مان کو با خود که در نوح هم باشد
 که سر آمد ای حق خدایت تقاریر از برود و ازده است شیعیه اشعریه از آنجا خط کرده اند که آمد راجد و تقاسم کرده اند و گویند
 اسمعیل را با نقاب اسمعیلی گویند و نیز صحابان چنین گفته اند که چون اسمعیلیه خود فرود استلال او در معرفت ایزد متعالی کافی نمیدانند که تکریم
 معلم و دانشمندی بخت ایشان را اصطلاح خوانده و باعث بارانیکه میگوید هر که تراکی ظاهری باطنی دارد و عوام را بر ظاهر فقط اطلاق است
 و خواص را بر باطن تاویل و حرف ایشان باطنیه گویند و چون کسی در طریق ایشان اسخ شود و اجازت کلام پیدا و انا دون نامند و چون
 بدین دعوت رسد و مستبده باشد او را بخت خوانند و چون نبوت درجه او کمال رسد از تعلیم بی نیاز شود او را امام دانند و بالای امامت
 است و بالای اسمعس در منزلت اطلاق است امامت است داعی و داوره باید دانست که آنجا که گویند که گویند خدا موجود است یا
 عدم است یا عالم با معلوم است یا قادر است یا قادر نیست همچنین در سایر صفات نیز که و اثبات آنها برای حقیقت او سبحانه و تعالی مبارک
 موجودات شریک ندند و آن تشبیه است از نفس مطلق بعد و مات نیاز کرده و آن تحلیل است اطلاق این حقان بر حضرت اجب الوجود
 بطریقیکه بیچگونه مشارکت در آن تصور نیست حضرت باری تعالی اگر متعالی و خالق متعالی است چون حضرت آتاب بر علم است
 علم نمود و سبحانه را عالم گفته و چون قدرت با بره قادر افاضه نسو بود آنچنانکه را قادر خوانند عالم و قادر اطلاق نمودند و آن
 حق سبحانه و تعالی یا تعالی است که واجب علم و قدرت نیز گویند که حضرت خلاق با هر واحد عقل بر خلق کرد که من جمیع بجهات تمام
 است و نیز تا این عقل نام نفس را که تمام بود و بد کرد و نسبت نفس با عقل نسبت نظر است با عقل یا نسبت یقین است با وجود و یا نسبت پر
 است با بد و یا نسبت زنت باشد پس شاق و از زنده شد نفس کمال عقل نام که از او نفس کبر و لاجرم محتاج و نیازمند کرد و نیز بخش گشت
 از نقصان کمال و حرکت تمام نیز بخت که با کت پس ایجاد کرد و باری تعالی اجرام سپهر و اهلک و کواکب را و جسمیه ملک حرکت نمود
 برکت و درمی تیر نفس و بواسطه او حادث شد طبایع عنصری پس بر آید و در هر کلمات بر الیه غایب یعنی جاد است نباتات جزوات داد

حرف الالف

و بقرین همه انسانست جهت استعداد انواع قدسی و مشابهت معلوم علوی چنانچه عالم علوی بر این مشتمل است عقل کامل عقلی و نفس باطنی
عین فرض و فرض عین است که در جهان مطلق عقلی و نفس کلیه بود باشد تا برسد ایشان جهانیان رسکار شوند و عقل رسول باطنی است
و نفس انسانی و سرور اولیا علی مرتضی از این خبر میدهد که *مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ* و چنانچه افلاک میگردند بحر یک عقل
و نفس بجهن رسکار شوند نفوس دیگر بحر یک عقل و مطلق بود و چنین است در همه عصر و هر زمان ابرود بر سخت شخص و ایراست
شود و در آخر و زمان قیامت در آید و تکالیف شریع بر خیزد چه اینهاست حرکات عقلی و الزام شریع جهت وصول نفس است به کمال و کمال
انسان آنست که بر بینه عقل برسد و این قیامت کبری است نیز گویند هر ظاهر را باطنی است که آن باطن مصدر آن ظاهر است و اظهار مظهر
و هیچ فاسدی نیست که او را باطنی نباشد و اگر ظاهری نباشد لازم آید که در عالم بیچ نباشد و نفوس و حصول و اعراض و جواهر یکی بی اول
و لفظ باطن که در زمان نبی و اوصیاء اولیاء ابر شده و نفوس پیوسته باشد تا آنکه امام حاکست در عالم باطن بیچکس عالم با نیز دست
بزرده جز بتعلیم او و نبی حاکست در عالم ظاهر و شریعت ظاهر آن جز بتعلیم نبی تمام نکرد و شریعت ظاهری بود و گمان را عقل خوانند و باطنی
دارد که آنرا اول نامند و زمان خالی نباشد از وجود نبی یا از شریعت او و چنین غالی نباشد از امام یا از دعوت امام و دعوت گاه پناه
و معنی بود و گاه ظاهر پیدا باشد اگر چه امام مخفی و مستور بود و چنانچه نبی را بجزیره قری و عقل شناسند امام را نیز به دعوت و دعوی پند
و باری تعالی را متوان شناخت مگر با امام پس وجود امام واجب لازم است خواه ظاهر باشد و خواه مستور بچنانکه هیچ وقتی از اوقات
خالی نباشد از روشنی و زود تاریکی شب است یا حین صبح ساکنانی است که در آن فرموده است که معنی برادر معرفت حضرت باری بیرون
از دوقول نیست یا آنکه گوید خداوند را عقل توان شناخت احتیاج بتعلیم مسلم صادق نیست یا گوید که معرفت حضرت حق تعالی حاصل نمیشود مگر بتعلیم
مسلم صادق و گوید بس که قوی و در قبول نیست او را انکار غیر نزد زیرا که چون انکار کند اشعار بتعلیم است و دلیلست بر اینکه مکرر حدیث است
بغیر گوید برود قسم ضرورتست که چون معنی قبولی قوی و یا قوی او باشد یا غیر او و همچنین چون اقطاع بخیری کند یا نفس غیش میدارد آن اقطاع
بوده یا غیر او این مضمون جاریست که فصل اول کتاب متضمن آن بود و در ضمن این فصل کسریست بر اصحاب عقل و ای در فصل دوم کتاب ذکر
کرده است که چون احتیاج بمعلم ثابت شد آیا بر عقلی صلاحت بتعلیم دادن دارد یا از معلم صادق ماکریر است اگر فاعلی شود تا آنکه بر عقلی صلاحت
تعلیم دادن دارد او را و انباشد انکار معلم خصم کردن که چون انکار کند بر معلم خصم هرگز مسلم داشته که لا اله الا الله است و معلم صادق و در فصل
کسریست بر اصحاب حدیث و در فصل سیم ذکر کرده است که چون احتیاج بمعلم صادق ثابت شد آیا لا اله الا الله است از معرفت مسلم اولاد و غیره و یا
معلم از عقلی جاریست بی تعیین شخص و تعیین صدق او و چون طریق سید فاضل مکن نیست پس بر آید اول برقی ثم الغیرین باشد و این کسریست نسبت
در فصل چهارم گوید که افراد برود و مستغذ فرقه گویند در معرفت حضرت باری تعالی مجامیم اولاد عقلی صادق و تعیین و تعیین او واجب است
و بعد از آن تعلیم گرفتن از او فرقه دیگر گویند معرفت بر عقلی را از هر شخصی اخذ توان کرد خواه معلم باشد و خواه غیر معلم چون بعد از آن سابق
معلوم شد که حق با فرقه اولیست پس بر آید بریس فرقه اول بریس همچنان بوده باشد و چون گفته شد که فرقه دوم بر باطلند بریس بطلان باشد
سستند تا گوید این در بعد است که حق را بتجسس سیم محلیست شهادت بشود حق مفعلاً و مراد با حق در این مواضع احتیاجست و نیز گوید که
با احتیاج امام را شناسیم و امام حق را چنانکه بکار خود خوب آید پس بیست حال است واجب الوجود انیم و جای دیگر فرمایند که طریقه دانشی فرجه
بین مسیح در عالم حق و باطلت و عبادت خرمون و عبادت باطل که بت و وحدت متعرون بتعلیم است اکثرت معادن ای و سست
و عبادت امام و برای نفسند و ایشان با در سانی نرود و تنقذ و جهت اقرای حق از باطل تشبیهی حق را با باطل است از این جهت
که جمع را در آن کنند و آن میزان از طریقه شهادت امامس بوده و آن در کت از تنی و تبات آنچه منقذ نباشد حق است و یک مستحق

باطل و این میزان جمیع شده و صدق و کذب سار مضادات اوزن کشیم و سزای سخن است که هرگز از این مقدار راجع است بحقیقت آنگاه
و توحید و اثبات اهل امامت با تبت که تبت با امامت در میان نبوت ایشان باشد و گویند که در صورت عبادت از پدر سخن آید پس
امام دهم از اذن در غیبت امام و نماز عبادت از رسول بدلیل قول امیر تعالی *إِنِّي أَصْلَحْتُ مَنَّهُمْ حِينَ الْفَتْحِ وَأَنَا الْمَكِيدُ الْحَمِيدُ* است
از آنجا که سر زوایشان بفرستاده است کسی و غسل تعدید میدهد است که گویند که تبت نفس است بعرفتم این مصوم عبادت از مخالفت است
در نماز عبادت از انشای اسرار در غیبت نیز گفته اند که نماز عبادت از امامت است و نکات گمانت از آن که نفس اماره را با امامت
و کعبه پیغمبر و باب علی است مضاف و مبروه و صفات صحتی ایست و تمسبه عبادت را اجابت و عبادت است بخت طواف نماز سواد است
عبادت از عبادت بدانت از تکلیف و دروغ عبادت از نعمت مشت بدانت بکلیف عبادت از نعمت آن شخص است که مبروه است
من هاتان فصله علف و کعبه پیغمبر بر امامت است که در حال حیات او باب شهرستان علم اوست امام دور او نیست امام شخصی
بشدت سخن آدم بود درین صفات شریعت و قایم مقام و ولید وی صادر و هات او شیع بود و امامت دور او نیست امام شخصی گشت بعد از
دور آدم حضرت نوح بود شریعت آنحضرت شیخ شریعت آدم بود دور او نیز نیست امام تمام شد و صحتی او تمام بود بعد از آن حضرت
ابراہیم و شریعت آنحضرت شیخ شریعت نوح بود و صحتی آنحضرت اعمیل بود دور او بگشت بخت امام تمام شد و بعد از آن حضرت موسی بود و شریعت
او شریعت ابراهیم را نسخ فرمود و صحتی او سرور بود چون رسد درین جزیره موسی رحلت نمود و صحتی او نسخ بن نوح بود و شریعت امام
تمام شد بعد از آن حضرت عیسی پیدا شد و چون آنحضرت شریعت موسی نسخ شد و صحتی او شمول بود دور آن حضرت امام باجمام رسید بعد از آن
خاتم نبی است مطلق نبوت گشت شریعت عیسی در گذشت و صحتی او علی بن ابیطالب بود و چون حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
اقتصادی و امام دهم تمام اعمیل ابن امام جعفر اقتصادی بود و در عهدی بدو تمام شد و چنین گویند که ممکن نیست که امام وفات یا بد کفر آنکه بگفت بر او امام
خواهد بود و صحتی او بگریز از بیست و شش من جنس است و فخری است یا مشرب و جمل کلمه یا در تبت است پس چون بخت آوردند که حق این
علی با شفاق بر شیبیان امام بود و فرزندان امام بود جواب گویند امامت دستور بود یعنی تلب بود و انواریت بود امامت حسین بن علی
مستقر بود و آیه کبری فشر و مستقر اشاره بانست و نیز گویند مطلق کبیت که شرح مفید من ماضی کند و اساس منعی تا در شریعت نزد او
و اسرار باطن همه خلق را بماند مطلق ماضی شریعت اگر گویند و اساس باطن در ایمان کند کار ماضی وضع تبت است و کار اساس اول شریعت است
شریعت نزد او بانست و گویند در عهد مسیح مخیری دنیا از خود امام خالی نباشد و در عهد پیغمبران در هر روز کار یک بوده اند و چون امام شاریت نبوده
زیرا که امام باطن است و اصل باطن اند و هر که در باطن بگفت تیره تعبیه است و اولی که در صدف و صدف در تهر بحر و روح انسان
جسم تیره نباشد و در انصافی دلیل آوردند از قول امیر تعالی *لَهُ نَابٌ نَاطِقٌ فِيهِ لَيْحٌ وَظَاهِرُهُ مِنْ فَيْلٍ الْعَذَابُ وَبَدَنُهُ*
لَيْسَ الْبَيْتُ بَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبُيُوتَ مِنَ الْقُنُوقِ وَأَنْتُمْ مِنَ الْبُيُوتِ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
ترجمه این شریعت است یعنی بگو کاری آنست که بطن مستقر شریعت است چون حوام شده و اگر چه پیغمبر و بر سر کار باشند که خوردند و نگاه
نمودند *الْكَلِمَةُ آتَتْهَا النَّحْيُ حَقًّا وَأَذْنُهَا آيَاتُهُ وَأَرْدَاكَ الدَّائِلُ بِالْأَعْلَى وَأَرْزُقْنَا أَحْسَنًا يَا* در بیان
ذکر احوال حسن ابن علی **حسن بن حسین بن محمد صباح عمیری** متناهی رخ کرده گویند که حسن صباح از اولاد پیغمبر
عمیری یا شاهین و شبی اثنی عشری بوده بعد از آن بشام نزد مستقر شده همین دست و زار که ولید او بود و شبی اعمیل شد و
کودکی از فرزندان خود بودی و او در حسن صباح انکود که در پورش کرد و در شصت و چهار صد و شصت و سه هجری بر قلعه انکوت استیلا یافت و
بشام مستقر اعمیل کرد و همچنین و هات او بسیاری از مواضع جبال و غیره دست آوردند انصافی کلامه غیر گویند که در کتب پیغمبر مشاهده شده است

حسن
صباح

حرف الاالف

حن را فرقه احمدیه سستید تا گویند پرسیدند تا ازین بگویند آمد و از کوفه تم دارم بری آنجا سگوست نموده رسید تا مردی بود صاحب وزاهد و روح
و در آنجا بسر روی و حاکم رای ابو مسلم را ازین بواسطه مخالفت غیب با او عداوت و رزید می و از آن راه رفته از آنجا بسیار کشیدی چون
موتی تشابوری از علی اهل سنت با حاجت بود و الله حسن جهت دفع مظنه سیدنا را از آنجا غیبش بود آورده مجلس امام موقی بستاده و علی
گروانید و خود در او به قناعت نشسته سبادت بصورت شاغل کرده و کای بخوان بنده تر از او را که عوام از وی بطور میرسد جانان آنرا بکلام
اصحاب اقرال و احوال است از ندی زبان سخن و وطن برانده سیدنا گشایدی سیدنا حن با نظام الملک طوسی که آن نسیب حن نام دارد به
حیات تشابوری هم در سن بود و در خدمت امام موقی طلب علم نمود که یاسیدنا از پدر خود شنیده بود که نظام الملک در بزم بنده خواهد رسید
و درجه او از بنده خواهد لاجرم سیدنا با نظام الملک گفت که هر کس از ما بترسد دولت رسد و شوکت او را فخر کرده در میان برت علی التوسیه
شود و بنده خوب عهد کند و در میان آورد چون خواجه وزارت البارسلان یافت بکلمه حده عمر حیات خدمت خواهد شتافت خواجه نظام
الملک بعضی از قرای تشابور را با اطلاع وی داده عمر منسوزی کردید و بکس کمال و شرف علوم و فضایل کشیدید تا انتظار کشیدی که خوا
او را بخواند و بوجه عمل نموده بقصد رساند چون اینصورت است سیدنا نیز خدمت خواجه نیز میستاد دولت البارسلان در گذشت
سلطان عکشا و سلجوقی گفت سیدنا در تشابور بخیر خواهد رسید تا آنچه حده فرقه بود بخاطر نرساید سیدنا با نظام الملک گفت تو از این
تحقیق دارا صاحب طریقی میدانی که دنیا فانی است هزار ادبک و بسیار او اندکست و اینهاست که بجهت جاه و منصب یا حده یا تخیل ماری
و خود را در جاه و بل تقصیر نموده اند ازین قلم دست فادکر عهد کن تا شوی عهد مشکلی جدید کن خود را حاد و در مجلس سلطان
کشا در آورد و مقصداری از تو در ریاست و فضیلت او تقریر کرد و نسیب بعضی سلطان ساینه که تذکره کرد و صاحب طیش است اعتماد نشاید
و در سخنان او اعتماد کردن نباید چون سیدنا مردی دانا و بیرواقتب امور بسینا و بر کارهای بزرگ توانا بود بنا بر ویاست تغییر می کرد
هر آنکه فرصتی در مزاج سلطان تصرف نمود می در امور خیره و معات غلبه سیدنا با سلطان بر سخن سستید تا نهاد و ابواب امور است کلیه
و مالی را بر روی روز کار او بکشا چون سلطان دانست که نظام الملک در حق سیدنا آنچه گفته محض اقرار است مطلب خواجه از آن سخنان
بقتضی سیدنا ریخت جهات دیگر سلطان را از مزاج خواجه اندک خیار بر حاشیه ضمیر نشد خاطر دریا مناظر پادشاه عالم پناه از حرکت خواجه
آنکه بجهت روزی سلطان از خواجه سسوال فرمود که بچند گاه و قمری منتظر توان نمود که محوی باشد بر جمع و حریج با و خواجه جواب داد
دو سال بنیاد منتظر او توان نام سلطان فرمود که دیر شود و از دیر می خاطر طول کرد و سستید تا بعضی رسانند که نه ت جمل روز متبع خواهم
گردانید مشهور و با بر آنکه در وقت مذکوره نویسنده کان سرکار روز نرد من بپسند سلطان را این سخن بنیابت سخن افتاد سستید تا بموجب
و قمری مشکی بر جمع و خرج ممالک محروسه در رعایت خوبی تریب از خواجه از این خبر بنیابت بد حال و مضطر گردید و حق و افسوس پیش
رسید خواجه را خلاصی بود که با خادم سستید تا دوستی استی و در قم بخت لازم سستید تا بر لوح ضمیر خود کلاشی باشد و خواجه غلام خادم
سیدنا را مبلغ سینه از دینار زر فریب داده که در قمر با بر رسم زده ابر ساخت و بقولی خود خواجه در وقتی که سستید تا در بیرون بارگاه و قمر
در دست داشت از سستید تا که قمر بر هم زده از تریب انداخت چنانکه سستید تا خصیه تا آنکه خدمت سلطان رسید و در وقت عرض
و قمر را بنویسید و به تنظیم دفتر مشغول گردید و بر هم نهاد سلطان بنیال نمود و سستید تا جواب تراست او لاجرم آن چون گفت سلطان
از قول کت برانست و فرمود بموجب تخیل حقیقت و مانع آن کبست جواب مطابق سسوال شنید شهر یا شیر گردید خواجه فرصت یافته
بعضی نور احری که تریب او در دو سال خواهد بود جالی که دعوی نماید که در جمل روز آن قمر را کفایت کند جواب او را پادشاه
عالم خندان درین نخواه مشغول مانده باشد مدبر بعضی سلطان ساینه بود که در طبیعت او طبیعت تمام است و سخنان او در خود و نافرمان

کشتن ازل

سلطان ارشدین این سخن برخیزد روی از روی بر تافت و سیدنا اچار فرار بر قرار اختیار کرده برو بار شتافت در آن ولایت با حیدر
الملک عطا شس که داعی اسمعیلی بود ملاقات کرد و از آنجا روی توجه بجانب اصفهان آورد و از ترس و بیم خواهد و سلطان در خانه اهل
پنهان گشته حتی از اوقات بر زبان مستبدان گذشت که اگر دو یا بر موافق بدست آورد می بر آئینه دولت این ترک و تاجیک را منهدم
کردی ابو الفضل این سخن را عمل بر خط و داغ نمود بی آنکه اظهار کند همچونی که تعلق بقوت باغ داشت حاضر فرمود سیدنا از کمال فرست
مانی التعمیر او اطلاع یافت و از آنجا بیستون قدم بجای دیگر شتافت بعد از آنکه قلعه الموت مستری گشت ابو الفضل نزد او آمده مستبد
فرمود که داغ من بجنبه بود یا از آن تو دیدی که در دیار موافق یا ققم چه گزند ما حاصل کردم و در بار از روزگار منافقان بر آوردیم
احی حاصل سیدنا اچار بر ولایت مصر توجه نمود در آنوقت مستنصر اسمعیلی خلیفه بود و او را منظر نظر الطاف گردانید و با بر تقدیرش با قریه
احلی رسانید سیدنا مدت یکسال و نیم در پناه مستنصر بود با لآخره در میان او و امیر البحرش تجارعت می نمود بسبب آنکه مستنصر
خود نزار از ولایت مصر عزل کرده منصب امیر البحر که المستنصر با تعلق داشت او ظاهر حکم ثانی بنا بر هجوم عام بوده است
امیر البحرس با این معنی بهر استخوان شده سیدنا گفت که جهت بار حق اول اردو عقل ما با ما است نزار دعوت کرد امیر البحرش با اتفاق
بعضی امیر البحرس مستنصر رسانید و سیدنا را بدین جرم در قلعه و میاها محبوس کرد دانیدند بجز در رسیدن سیدنا بقصد بری از بردن
آن قلعه که در خایت منانت بود افاقا فرمودم این گرامت را دیدند از سیدنا ترسیدند امیر البحرش سیدنا را در کشتی نشاند با طایفه
فرنگان بجانب مغرب فرستاد و چون خلیفه بمیان دریا رسید بادی بنیابت تند وزید و طوفان برخاسته اهل کشتی کج خط
نشسته سیدنا چنان آرام بود (بیت) تا بهر بادی بخشی با بدین کس چو کوه گادی شت خبار و عمر با در صراحت
یکی از اهل کشتی از روی پرسید که سبب چیست که تو را اضطراب نیست سیدنا گفت که مولای من خبر داده که ایسی بابل کشتی میرسد
جان مخلص طوفان شکین یافت اهل کشتی بخت سیدنا را در اول خود جای دادند و کشتی را به سیدی از شهرهای ضاری افتاد و سیدنا
باز کشتی نشسته در بجانب شام نهاد در حدود شام بیستون آمده از آنجا بجنبه از یارب بنیداد افتاد و از آنجا نحو رستان رفت
چندگاه در آن ولایت منزل گرفت و از آنجا عزیمت اصفهان نمود و بر این قیاس با خوف و بهر هوش در ولایت عراق و آذربایجان
سوار و در سفر بود مدت سه سال در اصفهان و حدود آن بسته برد و جمعی کثیر و حوثا در قبول کردند و کرده انبوه بجز سیدنا
در آمدند و بعضی از اعیان قلعه الموت فرود بار و قستان و سایر بلدان از رسال نموده بیاری از تنگان آمد یا بر بسی و استقامت
اسمیلی شدند سیدنا چندگاه بجز جان داد و از آنجا بفرزین شده آنگاه به اصفهان رفت از آنجا بفریه که قریب الموت بود سکونت نمود
و در کمال زهد و صلاح و تقوی بسر بردی و با انواع مواجفات کف شکوک و او اقامت از دل طالبان مستردی چون سکنه آن قریه
ذات نجبه صفات او را دیدند یکی مرید دستقد سیدنا گردید و در شهر حبس سه چهار صد و پنجاه و هفت از بصری جمعی از اهل الموت
اتفاق کرده مستبدان را بقلعه در آوردند و جمیع اهل آن نواحی بخدمت او بیعت کردند محمدی حلوی از قبل سلطان ملک شاه حاکم قلعه بود
سیدنا بمهدی فرمود که از این قلعه انقضا از زمین که پوست گادی بچاند آن شود مبلغ سه سینه اردو یا بریح من غامی تا ملاحظت من
این مکان سراج کرده مهدی فروتنی کرده تن در داد و سیدنا پوست گاد را ریشهای با برکت که دانید و آن ریشها را بر سر یکدگر کرده
کرد و در آن قلعه کشید بر زمین منظر کرد که در کوه و اصفهان حاکم بود و بیعت سیدنا را قبول کرده بود و در قلعه بنیبارت نشست که رئیس منظر
خطه الله تعالی مبلغ سه هزار و بیارز در جهای قلعه الموت بمهدی حلوی رساند علی السبی المصطفی قالیه السلام حبسنا
الله و نعم الیکل آن نوشته را بمهدی داد و بهر رئیس منظر فرستاد و مهدی بعد از آن بد اصفهان رسید و بواسطه احتیاج بود

حرف الالف

(۲۱)

برین و در رئیس مقررند اگر چه مبلغ مزور را بوی تسلیم نمود دستید تا بعد از صود و بجزار انکوت ترقی عظیم نمود و بانگ زمانی تمام رود
 و قستان برادر حیدر تفرق در آورد و گمشدگان جبال خراسان بدیشان اهل قستان بدایر و بیت مستید تا در آمدند و بسیاری
 از مردم بنا در بند و سندی و بلاد کابل و سیستان از ابراهیم سید تا اسمعیلی شدند و مدت سی و پنج سال من حیث الاستقلال بدولت
 و اقبال اوقات گذرانید و تمامت عمر را ترویج شریعت عمرا وقت بیضا معصوف کروانید و جمعی کثیر از اکابر و اشراف و اعیان کنگ
 وقت را بقتل رسانیدند و چندین وزیر بزرگ و علمای سترگ متناهیین درین دولت را نابود و با چسبیر ساخت و وجود دشمنان
 قوی دست را از فسق و اعدا و خلفا و حقا و قصات و غیره از مباحث و روزگار بر انداخت که تخیل آنها موجب تطویل کلام خواهد
 بود سید تا در سنه پانصد و شصت یازدهم که بزرگ امید را و امید کرده از جهان در گذشت در همین وقت و هیئت چنین فرمود که
 وزارت امید بزرگ با بر علی باشد و جنس و ایشان را وصیت نمود که از صوابید حسن خصانی بیرون نروند بعد از آن سال این
 و صابا در بیست و ششم شهریور الاغمنی سنه مذکوره وفات یافت و عالم جاویدان شرافت هیئت اگر صد سال باقی بود
 بیاوردت ازین تاریخ اول فروردین و صلواتی الله علی محمدی قاله الطاهرین ذکر آستان اندیا در سنه صفری و در
 سال مرغش و جنوب و زنده جوایش بغایت فرخنده و آبس بسیار کوزه در او آخر تسلیم رایج واقع و جوانب بار بعد است
 در زمین هموار اتفاق افتاده و اسباب عیش فی النعم در آنجا دنیا آماده است گویند قبل ازین شهری بوده و بعد از آن روی بخوابی نبرد
 اکنون قرب و بسا در خانه در دوست و تخمین سی بار بر قسریه مضامین است از شهر افسوس یکم عدد در دو با عاشق فصل و غلام
 موفراست طرف جنوب کوه قریب و مردمش غریب است و در قریب یکم جنون خالی از شهر است نباشند و غالب ایشان چنین است
 باشند و نصاری نیز دارند و در نواحی آید یا رطایبه اگر آید بنام و علی اقصی اند و در ایشان که در اخبار آمده از نیم فرسخی آن جاری است
 در حیات حدیث و منبع آن رود نیز با نجاست از شمال ملک شام که شده تخت مندر است آب باشد چون در فرسخ
 کعبه و افزون شود بر در آنجا موقوفه در وی ریزد و از جبال عظیم عبور کرده داخل بحر رود و در آن کوه که چند گاه در آنجا بار بوده و با
 و اعظم آنجا بحث نموده است و اگر احوال ایشان باعث طول کلام خواهد بود ذکر آنچه جزیره است بزرگ و آباد در راه چین نواز
 و مثل است بر نواحی مبروره و قسما مشهوره او در کبار در آنجا بسیار چنان که از سیاحتان شنیده شده است که بر سیاه با قافله
 خوب هم تر از دست از اقلیم دوم و پیش کرم و ذهاب مختلفه دارند و گمشد طریق تماشای سپارند غیر آنجا اندید و لیکن کسانی که بنا
 جزیره رسیده اند بسیار مشاهده کرده است و اگر آستانها که در آستانها غیر نامند نام دو موضع یکی در بلاد هندوستان و در قریب
 پیاورد واقع شبه است جویش کرم و آبش مسطوره و در آنجا و دیگر اسم قریب بزرگ است از بزرگ کوه قریب سینه خانه در دست
 و چند فرسخ مضامین است آبش جویش کرم و آبش مسطوره و در آنجا و دیگر اسم قریب بزرگ است از بزرگ کوه قریب سینه خانه در دست
 اندک کشاده است از جانب ابرویش جبال قریب و مردمش همان دوست و قریب سینه آن قریب گمشد طایفه تخت پاری و سخی
 از بزرگان آنجا در نهایت کوشاکی نمودند اما بنی الحجاج پر در آنجا شخصی تمسید کرد و در او پندیده اظهار مخلص در ایشان و مستند
 ایشان بر یور نصیال انسانی آراسته و از جنس بعدی پر است بر آن چند روز همان آن تخت فروز بود و حق از هر اسم مردت
 و توتی بکونه صلح منظر نمود مصراع خزاه الله فی الذانین جزا ذکر آستان قریب است شبه مانند و منجی است
 خاطر پسند از توابع بزرگ فزان و در میان کوهستان و دره اتفاق افتاده و طرف جنوب آن غایت کشاده است آبش کوه
 و در پیش فرخنده محو است بقر برابر با خانه دلکش و باغات بسیار فرخنده است و آب عامی در آن گمشد عمارتس روان در ساری را

سید

سید

سید

سید

کاشن اول

عمر نیکت نمانده و او میسراده کینه با اقصا و با قرا و غربا مردمان و اکثر ایشان اهل قزوین و زمرای خود پروردگار و با یک سیرت یک
جو میرزا محمد علی و میسر زامن این میرزا محمد کاظم نیز در فضایل انسانی آراسته و بعلیه کمالات نفسانی میراسته اند و اتم گوید از بعضی شیفته
شد که آشتیان از توابع بروجک نغمش است الله اعلم ذکر آشتیام و لایبی است میان چین و بنگاله و میان بنگاله و آشتیام
در با فاصده است و میان او و چین جبال شامخ و جنگلهای پرورخته واقع است چنان شدت دارد که هر که با شام برود برنگردد
مصرع آنرا که خبر شد خبری باز نیامد فقیر نه کلمات شام دیده و نه اهل شام مشاهده کرده اند مگر شنیده شده است که مردم
آشتیام بسیار بنگاله تنه میزنند و آه و شد میسنانند اینقدر تحقیق شد که مردم آنجا یکی کافسه سحر خیز و جادو در آنکند و اولست
و الله اعلم بجای کمال ذکر اقصو لفظ آن در لغت ترک معنی سفید است مسوآب را گوید که با آب آلود یا سفید است لهذا باین
اسم موسوم گردیده بای حال اقصو اسم دو موضع است یکی از بلاد شیراز است و در آشتیام نیز در حرف شین مذکور خواهد
شد و دیگر نام یکی از مداین چین که داخل بلاد ترکستان است که آشتیام در دو قسمتی یار کند واقع است بجای خوش و حلی و کوش و کمر
رودش صاحبان حسن جمال خداوندان خیره دلانی اند از بعضی مستباحان استماع افتاد که در فراخی آشتیام رود است که در آن رود سنگین
اعلی فراد است مردمان آنرا خروف و آونی سازند و طعمهای بسیار بزرگ دارد و نسیه سفیده شده که قبر حضرت امام خیر صادق
در قرب اند یار نشان میدهند و گروه انجوه هر سال زیارت آنحضرت میروند و خدات پسندیده نسبت به آن تربت میکنند چنانکه قبر
حضرت امام محمد باقر را در فراخی شسته خوندن بلاد نظارستان و قبر جناب لایت علی ابن ابیطالب در پنج از آن مشهور است
که کسی تواند انکار نمود مصرع چشم کنا قدرت بزوان بین بن یلوفن لطفوا فوق الله یا فوا همیم و الله مبین نوری و لوف
کینه الکافرون ذکر اقصو برای لفظ آن برای مرکب است از ترکی و فارسی معنی شده سفید یا سفید باشد شدت
سرت فراد بلده است و کشت از بنای امیرالدین فیلیج ارسلان سلجوقی از قسیم چهارم هجری پس روی بایل و آتش بجایت معذل
قدیم آلمان میسر همزوره بوده برود ایام و کردش پدید آورده خام روی بخوابی نموده اکنون مثل است بر هزار باب خانه خوب قرار
می پاره قریه مرغوب اقسام فراگردد و پیرس تمام از جوب و خلاش باقیار است مردمش خفی ذریب خوش شرب و غیره
و ستوده بیزدان شهر از بلاد اناحولی و در پنج منسرفی شرفی و واقع است و جانب اربده اش و اسب است سگان آند یار یکی ترک است
و نیک مهربانند مسجدی عالی در او دیده شده است ذکر آشتیام شهری نیک بلده بدل زانیکت هجری است در غایت برودت و آب
در نهایت حدیث است آشتیام در بندی اتفاق افتاده و جانب اربده اش کشاده است از اقصیم رابع و از بلاد اناحولی است از بلاد
مکه سلاجقه است قدیم الایام مدینه الامم بوده اکنون مثل است بقرب سز هزار باب خانه آباد و عمارت حرم بسیار و بافت
نیک و بسیار چون سیند خانهای آنجا از سنگ خام در غایت استحکام و جانب جنوب آنجا قریب شهر مرغزار است که آنرا بسیار
و حیون بسیار در وی جاریست آن مرغزار نیز نگاه مردم آند یار است مسجد جامع آشتیام از بنای امیر ابراهیم یک از طوک قرمان از آنجا
دو روز است اکنون که مدت ششصد سال آند بر آن گذشته بجزی از امحار او شوک کشه است فقیر روزی داخل آنجا شد و بیت
بجانه دو خانه بجای آوردیم نگاه بمرتبت بر مناسبت مطلوب آنجا مع نگاه کرده مانا نظرم بر کتیبه افتاد که مکتوب بود در آن اکنون منی
التجید کالتجید فی الماء و المنا فی التجید کالتجید فی النفس فقیر از امام جامع سوال نمودم که آیا این حدیث است
یا کلام نبویست و اسانسی چیست جواب گفت که نمون در مسجد آند یار است در آب یعنی چنانکه راحت است ای در آب است احت نمون در
است و ملاکت ماهی در خوشی ملاکت نمون نیست در پردن بودن از مسجد است شذوق در مسجد مانده مرغی است در نفس سنی چنانکه مرغ شیب

حرف الالف

پروان آمدن منافق نیز چنین است غیر کت از این حدیب چنین است و می شود که مؤمن این صفت را در روز مسلمان گفت آری هر که
مسلمان لازم نیست که اراکل ایمان باستد تا بهر که از اهل ایمان باشد وی مسلمان است از آنکه گوید نیستند مسلمان می شود قالنا لا اخرجنا
اننا قتل لوثنا و اولیکن قولنا انما امرت به فرمائی درباره مسلمانان که در زمان سابق بوده اند و بسواره در مسجد عبادت
و بندگی می نمودند که نامبر ایشان مانند راهروی تنزیهی بنده اند که تبحر و حیثی ایشان با زمین پرستند بود من بعد از آنکه
و عبادتی امید چنانچه آورده که ابو مسلم فرمائی زاهد از اصحاب معاویه بود و مردم برابر عرب بنید او مسیبا ترغیب و تخریب می نمودند
از حضور ایشان ششم پوشیده در مسجد امام است و چو شش افتاده بودند و شش را از حضور و محله و سایر عبادات نهایت
مبالت می نمود و یکی ایشان شارب گرفته و تمامه در مسجد و عسای با دایمی در دست بردار و شش صاحب تخت کنگر و با سپه
بند دار بودند و قسم نهایی فرادان در مساجد اصفهان شیراز و خراسان و آذربایجان و غیره نمودند و مانند حلقه سب معن سرور و اولی که
و عوام کلا خام نیز بغیر ایشان فریفته شده ایشان را تا بم اقبل و صام الله بسره گفتندی و او امر و نواهی ایشان را از اول جان
بیرفتندی و با او از بنده فریاد کردندی که ایشان زمان و دختران را را بخند کرده اند مخالف ایمان کافسه و مرتد و خارج از دایره اسلام
و ایمانست و حال آنکه همین فسرده تر از ان ایمان خود را بچندین بار فروخته تا بهر جدال بگفته با سرور او بیا و او ایار دین و اندک مصون
است و ختمه چنانچه در این زمان زنا و دوائی و عبادت و نمانی بسیاریه و اکثر اوقات خود را در مساجد و جوامع گذرانده و برای قرنی درونی
دوامی سلامت باطل را بر خود لازم شمارند امام بعد از استماع این کلام صدق انجام فسرود که ای عزیزان مؤمن که تو میگوئی و اولی
ایمان که تو میگوئی در وصف تو من خست صادق فرموده است المؤمن اکثر من کفره بینا الا آخر مؤمن از اکبر عظمه و محمد قریم
نایب تر است از آیه شریفه و ظلیل من هب الی التکاور نیز از آن مجرب است مسجد را جز دل مردی در آن و خرباب المؤمنین
الله الا عظمی روحان مسخوری ایمان عظیم مسجد میکنند در خضای اهل حدیب مسجدی که اندرون دنیا
جمعه که هر است با نماند است نیست مسجد جز درون مسجد دوران آن مجاز است این حقیقتی حیرت انگیز است
و لا تنالین و لکن بسعنی قلب عبدی المؤمن صدق الله و قوله و التالیه علی من التبع الهدی و امره
بروزن جاد کبریم و سکون دل ابد در ملک دایر است اکنون جان تهر او با بر کونیا تهر
آتش فرسودار و هوایس سازگار خاکش چمن خیزد و بنفش فرج کبینه منس است بجزده
یر از عظام و حور و اقسام شهنیات اردوی موثر و انواع مبرذی به ویریش با حصر است
ساعتی پر مشال نور است مندل عالمی که سحر بشت زلفت همین حور است و بی ارادتم راجح و جوش
در بهش و اسب و در کله و حد که آنجا است اقع طوش از جزایر خادرات شبح هم و عرض از خط استواری که ح جال تلال
از اراض و در در خواجه خوب قرار سمور و اردو دستم کندم کون و سعید چهره و از سلاح حسن جمال با بهره اند و در دس از کاش
و عقل و فطانت و احتیاجت عمده اراسته جاد و روم و حیره ممتاز و همی از علماء و علماء و صاحبان تصانیف کثرت ارا بلی سنت
و باحت و غیره از بنامه خواستد که از سایر علماء و اصلا با مستیاز در دست تواریخ و غیره مذکور است که آد باره کشور ایران
بوده اکنون قریب دویست و چند سال می شود که آل عثمان تصرف نموده اند و در عسکه آنجا فرقه خلقی سبب عمومی است و دیگر سایر
ظایر اند و حلب نکان قراد نواهی کن شهر که وحشی به سبب و غیر علی القلی و دیگر در ماس و کرد و بریدی و اقل قتل سبب است
دست بتمامه در آن شهر تسلطت نموده و با جهی کثیر از آسمان اهل حکمت طریق و سرت پیروده و ارب مصداقت روئی

توضیح

(۲۳) ملک دولت درین دولت نشود که ذکر به است طول نظام خواهد بود لاجرم ذکرده غنسه بستان اختصار خواهد نمود فکر ابراهیم پاشا
 ابن امین آقا آیسری صرف شمار و زبری حکمت آثار بوده غیر مانند آن در معرفت صیغ از فرق نظام و اهل احکام کفر شایده
 نموده بزور حکمت علم و فضیلت آراسته و بعلیه سخاوت و کرامت معرفت پیراسته و در فن کیمیا سازی و اناور و علم کیمیا گرم توانا
 و در مراتب انجمن و طبیح مرایه میا بود چنانچه ازین بگویم بقوت تمام ساختی و سپهر و زراعت و قنات ناقص پرداختی در ستاد انجمن
 در جواروم و مشام و غیره قبول نمودی صاحبان بصیرت ارباب خبرت خریدی روزی غیر از آن آیسری سوال نمودی
 از دانشمندان علم کیمیا را انکار نموده اند و وجود او را چون قای اهل زمانه وسیع گفته اند شعر و فاعلوی زکس در سخن شیشوری
 بجز طالب سیخ و کیمیا و پاشس در این باب چه فرمائی و این عهده مشکل را چگونه حل نمائی در جواب فرمود انتحاصی که علم کیمیا را انکار
 کرده اند و وجود او را معدوم دانسته اند از خود سخن و دلنمایی پرورد عقل و پشس بیان کردند و کیمیا را غیر گفت که مگر آن گویند قلب
 مایه است حالت زیرا که مایه است شمس و قمر خیز از مشربست جواب فرمود انتحاصی که مایه سازند و زهره ترنج را شمس پر داند ایشان
 در معنی خوبتر قلب مایه است گفتند دوم از محالات زنند بیت زمره آب با بخار زنند او را از پی تنه زنند کار این آب که
 بازی نیست شرفی از سخن مجازی نیست بر معروف و قاعد بیان بگرفت این سخن زمان زمین ارباب بیان فن گویند
 طبیح و انجمن موالیه طاشه و حاکم در بدنه شخص و متین و معدود طبیح آنها بر صایر اصحاب شیش و آتش روشن است بعضی گرم و خشک
 و بعضی گرم و تر و بعضی سست و خشک و بعضی سرد و تر بعضی با حرارت غالب برخی را پوست در درج بر یک در حرارت مرطوبت
 برودت و پوست معلوم است مزاج طلا با قندالی قریب و قند بستر می قابل است و قنات ناقص است و او را اندک بکال زنند
 و قند بر سنده چون قنات و مانع در میان حاقین شده و انجمن قنات مایه و مرین کشد پس اگر صیب حاذق و حکیم فاعلی
 بندیر لایق دفع علی آنها کند و بکسر صایب امر انص قنات را به سخت تبدیل کرد اندر آنه قنات ناقص معلوم صحیح المزاج گفته
 بمقام قند و مرینا و جند که جهادت از مقام شمس و قمری باشند و اصل شوند درین سخن شکی در بنده نیست چنانچه کفر در عالم بیست
 دیده و مشاهده کرده است اونی کسیکه درین علم غم شد حضرت آدم بود و بعضی گویند که جبرئیل بودی تعلیم فرمود بعد از آدم
 و او را پس سرد و انجمن سبای نظام بودند این فن شریف را در جهان اسکار نمودند و حضرت موسی علی نبیاً علیه السلام ساخت چه که در
 جود منجات بخت بود چون جسی در کشته و عمل برانی میکرد حضرت موسی با الهام ربانی جده تیر برانی از جانی تیر آب او
 آورد صحیح آیسری روی شود هر که در او عش باشد اخباری که بر وجود کیمیا دلالت دارد از سرد و او را لیا و انده می بسیار است
 من جوجاب از فرمودن حل الطلق ضد ایت معنی من الطلق و متحان گفته اند که آیه و تخریج من طویر سیدنا علیه السلام
 و صبیح ثلاثی در بیان علم کیمیاست ناقص ساختن قند کیمیا سرد و او را لیا و او درون بخدمت بخت و فرمودن بخت که این فلان
 حیب در و بنای مشهور است و چون این علم بنایت شریف و فن لطیف است لاجرم بدست بر میر وانی نیاید و اخن بر سانی
 حل و عقد این نماید و او را استادی کامل و مرشدی مکل باید (صحیح) که کم شد آنکه درین و بر حسبری زبید حکا کیمیا ساخت
 الفی و سنه الولاية و مشک الکلیان و مرتع الکلیف گفته اند بیاید و انست که نظا کیمیا یعنی جود و تیر است در اصطلاح قوم ساختن
 حیرت از آنرا چند و یا از شیمی واحد و تیر است در نظرات ناقص که کمال رسد یکی را کیمیا گویند اکثر بر سه قسم است اول
 آنکه اجزای چند را از مواد به خش برقی تصفیه و نظیر و ترکیب و تنجین و ترمیس و تقطیر و تقطیر و تصفیه و تسمیع و عمل و جود
 فصل در وصل فرموده مانند خاک اخیرا بهین حاصل کرده بر قنات ناقص طرح نموده کمال رسانند و در طرح اینگونه آیسری اخذند

حرف الالف

(۳۵)

چنانکه کوبیدگی پرینج و ذوالی یا فصدان بسندار طرح کنند و دره بسند از نیک گفته اند و در حکم آنکه شنی واحد را تا بسند نوده نفسی در روحی و جسدی
از آن شنی واحد اخراج کرده بدو نارضصل و وصل نموده و مثل و حد کرده پس سیر سازند آن نیز عالی احمد سرور الحسن و الحسن و الحسن و الحسن است
انست کوبیدگی فعال ازین اسپر بر برار بلکه صد هزار بلکه یا فصد بسندار شمال نحاس طرح نمایند از نخست بیرون آید و هلهای احمد شود بر
تقره بر قطار گفته اند در ماده حجر کرم اختلاف نموده اند و هر یک از شفقان جزیری خستیار کرده اند اگر صاحبان این فن گفته اند که حجر کرم
خاک محترم است و خاک سرخ نیز از خاک سفید است و خاک سفید از سایر خاکها بهتر است بنسی کوبید ماده و حجر کرم است و حجر کرم سلی نزدیکتر
است از سایر اهل فصد گفته اند که حجر کرم موی سر و اناست و این قریب الفصل است و زمره بر آن بقده اند که سفید بنسی تخم مرغ است
و طایفه بیان کرده اند که حجر روده است و بعضی دیگر گفته اند که فرست و جمعی کشیده و آب حجر کرم دانسته اند و زمره بیان نموده اند
در مواید طایفه حجر موجود است بنسی سلی قریب و بعضی بعید است این کلام عالی از قوی نیست سیستم آنکه طرات تا فصد را بوزن محاس
و بسیار خصوص در آورده و ذوب کرده نزد مسخ و تقره سفید بر آید بی آنکه طرات را محید کند و ظاهر نماید و همین طریق درست است
صاحبان این علم بنایت نادر و غیر البرجواست چنانچه را تم در عالم سیاحت عالم بین زمین و آسمان و کسب نیز بسیده کردی و پاره
باشد و لیکن اندک هم فی الجمله مشاهده شده است در بلاد هند و سند و مغرب بلاد روم دستام و مصر و بربر و صاحبان این علم هم سینه
بر آنکه جمعی از حکما و عرفا درین فن شریف نظا و ترا عربی و فارسی و ترکی و غیره کتب بسیار در میان شمار یافته کرده اند و بر فردی که
شماره و کلامی تصریح نموده اند مانند اهل طون و ارسطو و نظرا و خالد از حکما و چندین ادری و جلال الدین و می و می الدین عربی و ذوالک
مصری دستیدند که مانی از عا فاسیازند و لانا رومی فرموده است (فادرم بر کجهای شرف و غرب بکست است
فادرم در فراغ شاه و خاندان شمس نره در موده بعیت جوهر نریخ چه سنده نشین نازکن اوقته خاقان چین اکثر اهل صناعت
که چون جوهر نریخ مثبت و فرغش درین تابت را بوزن مناسب جمع نموده با اخاله کتر زنج و حد نموده و مس طایم دهند از آنجا
از نخست پاک کند و بر تفرسند درین خصوص جناب نور علی شاه قدس سره بیان فرمود مشهوری کوبی جوهر گرفت آواز علم
با کس کس القم بنور ضم پس دو جوهر بسیار کرده بر فرار و زحباب نامش فصد و چهار بعد تیرا ت و تجس بیخ میم و ت
افغانه بر سو بسید رخ و نیز مولانا شمس الدین سبزی در علم عربی فرمود بعیت ترکیب این صناعت در بیکی ننماد
روشن چنانکه در زیر بزرگ سخن دان از آب دبا و شمس از خاک پاک صفت چار و دولی مضاحت مخلوط کن مغزین تابه
کشف کرده اسپر از آن تمامی جمع آورشت و چاری با شمس بکن بریشان است نمران صعب این رو چون بریدی بود که
بفرز از علی ابن سیامان تابه دبا و شمس از خاک مانعیزی زنانه تا مری چون بود است و درین و کسب برید
در شرق و غرب موجود پیش می دور و بیش باشد یا در دهقان خار و غیره مسکن بعیت بعیت چون در دو جوهر
خاک و آب ارزان و شیخ احمد بولی در کتاب شمس المعارف

در علم میزان چنین بیان نموده تصفیه الفل به آن تا خلد من المینج
الخالص من التواد و جوه واحد و من الترهرة المذمومة الخلی
جز این هم نسیبک و تا خلد من الفیر المرین ثلاث خز این و
من الفیر أربع جز این و نسیبک ایضا شمس علی المنسول علی منسولک الثاني جاد علی حای بصیر اجسد واحد انیم
تا خلد من الجذال الثاني من الفیر جوه واحد و من الترهرة فلتة الخراة بمن المینج

کاشن اتول

بِأَنَّ كَسْبَكُمْ فَلَا تَسْبُوكَ الْأَوَّلَ عَلَى الثَّانِي كَمَا فَعَلْتَ وَلَا حَادِثًا عَلَى حَادِثٍ بِحَسَبِ مَا جَاءَكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ
الْبَعْضُ الْجَدِيدُ الْأَوَّلُ عَلَى الْأَمْرِ مِنَ الثَّانِي حَادِثًا عَلَى حَادِثٍ بِحَسَبِ مَا جَاءَكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ وَتَمَّ بِهَا
مُتَقَيٌّ وَكُنْتُمْ عَنْهَا تَفَعَّلْتُمْ كَذَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَكَرَّحِي أَسْمَى
مردی وانا و بر عواقب او برسینا بود و در فصل و کمال بر بختان توفیق می نمود و همواره تحقیق طریق طریق تحقیق بجای آوردی از تعلیم آبادیها
بنایت اختر از کردی و پیوسته مخفیان قوم و در همان وقت را غالب بودی و از جهت عوام انکاس مردم جهالت اساس اجتناب
فرمودی روزی را تم را مخاطب ساختی گفت که از معتقدان بر مذنب اختر لازم و از معاشرت حاجان اجتناب از لازم است
و در وقت معتقدان حلال و مشرک و غیره و در وقت راست و مضمون آیات قرآنی و اخبار نبوی و اقوال علماء بر این مذکور است تا
پشه و کسب و خار خسته که باندک حرکت بادی از جای برود و بجانب دیگر میل کنند **عصم** شروع شکر که کسب می و شکر
یم اگر چه عمارت آبادی بوجود عوام منوط است کولا انما یحقها لکربیبنا الذنبا کار و بار دنیا با ایشان مربوط است و مانند سایر
حیوانات با کسب و بار بردارند و فرطسب بر اکل و شرب و جمیع و سواری و پوشیدن و مانند جزئی بسیارند و تمیز شک و تمیز
کفر و دین و حق و باطل و ناص و کامل نمیشد و آنچه از پدر و مادر چون طوطی دیده و شنیده اند گمگم کنند و تمیز دین که کافر
حقن نیز است از مسلم معتقد زیرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اهل باطنی نفس خراب بود و ارواح معتقدان کافی و با بود
آیه شریفه **أَفَلَا تَكْفُرُونَ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا** دلالت دارد بر اینکه **نظم** جان حیوانی نباشد جاودان
یعنی گنستند بعد از زمان چون ندارد جان جاودان **ثقیف** جرات او بر اهل از اجمعی است آن از جای
گوزارد و فرجهان بول فاروده است **تذییش** همچنان ارواح ایشان را خرد و مقرر خواهد بود و اگر هم باشد خرد
شده بهایم خواهد بود و اگر بگوید **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِإِلَهِكُمْ اللَّهُمَّا مُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا إِنَّمَا نَحْنُ قَوْمٌ مَرْغُوبٌ**
مرغوب ایمانی دارد و حدیث **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا إِنَّمَا نَحْنُ قَوْمٌ مَرْغُوبٌ**
دلالت دارد **فَالَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ بِآيَاتِنَا أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ قَوْلُوا إِنَّا نَحْنُ اللَّهُمَّا** در تعریف اسلام مخرج صادق فرمود
است **الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ** و نیز فرموده است **الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ**
بر که خدا را نشناسد و معرفت خود حاصل نمیشود و می نیست اگر موزیت که بخلق خدا آید از اراده رسالت حکم بازگردد و اگر کسب
و اما هم دارد حضرت سول در باره ایشان فرموده **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ قَوْلُوا إِنَّا نَحْنُ اللَّهُمَّا** و اگر نیکو کار و بی آزار است در خطا کار
و گویند **أَسْتَرْوَأَسْأَلُهُمْ** است کستن ایشان **بِمَا أَوْفَلَتْ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا** نیز جایز باشد نفس از کستن با کسب شخص نیست بلکه نوری
و کسب طرف تر آنکه آن نیتدان نیست معتقدانند زیرا که ایشان تقلید کسب خود میکنند و بدان عمل میکنند و از سخن
إِنَّمَا وَجِدْنَا آبًا مُشَاءً عَلَى أَقْدَمٍ قَالَهُ نَاهِيًا قَادِرِهِمْ مُعْتَدُونَ تجاوری کنند **ششمی** از سخن **بِمَا أَوْفَلَتْ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا**
آن یکی و او در آن دیگر صد است هر که گوید چه حق است و شقی است هر که گوید بعد باطل از اجمعی است **بِمَا أَوْفَلَتْ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا**
زود چند باید جان ما را رنج برد فکر **آهسته** در وجه تمیز آن گفته اند که در زمان خلافت عمر بن خطاب **شکر**
تبریب **بِمَا أَوْفَلَتْ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا** در میان ثنائی بر وجود مسلمین استیلا یافت بدین ناخوشی جمعی کشید راه عدم شتافتند بعد از
تقریب آن و بارها بدین سبب **آهسته** موسوم گردید باقی تقدیر بدین بزرگ و شهر مسترک بوده و بکثرت آب و صوت بود و معروف
در موردت و حقیقت **بِمَا أَوْفَلَتْ كَمَا لَا تُفْهَمُونَ أَضَلُّ سَبِيلًا** در میان کوهستان واقع و ارا فقیه راجع است اکنون قریب سه هزار خانه خوب در دست

حرف الالف

دین فری مغرب از مصافات است باغات بسیار و انبار بسیار و اقسام بسیار میوه دارد از آن بار بسیار است و جنوب مغرب
 فراوان و از آنست آنقدر دره مستزلی توغات و مست غربی آن و طرف جنوب طراوت آن اتفاق افتاده و جمیع مشنیات
 در آنجا مینامد و آماده است مردمش ترک زبان و نسبت فقرا و غربا محسبان و خالب خفتی در جنبه دیگر عیسوی قتلند
 از بلاد اطالی است و علامه الدین کتیب و سلجوقی در تفسیر آن کوشیده و یکی از سلاطین عثمانیه مسجدی عالی در آنجا تمام کرده اند
 است و در آن شهر چرخاب و دو لایب بسیار است که آب میگرداند و بجای مرتفع میسر زود و بخانههای بلند روان شود و بعضی
 باغات بسیار بر زمین سنی میکند اگر چه قهیر آن شهر را برای العین ندیده و اما بخاکش رسیده و مردمش بسیار مشاهده کرده
 و محاسن نموده است و ذکر آن در فصل موم و فتح در آورده و مسکن آن فری است قصبه ماند و مملی است خاطر سپندند
 میان جبال شام اتفاق افتاده و طرف شامش فی الجمله است آنش خوش هوایش و گش و اقسام ذکا و آنجا فراوان است
 در امتش اندک و سبب عی و عقل از قرب جوار از آنست اگر مردمش تلاح و مسباح و اهل عفت و عین و قرب چهارده
 خانه در اوست و کوش و سخن آنجا به نهایت یکوست که در قسیم آله از توابع عوگ تفرش است الله اعلم بالتعویب و ذکر
 آنکس اتقی و لاتی است جزیره که در طرف شمال اسلامبول در سمت آن متصل است به ریای سلطنت و جنوب آن متصل است در طرف
 ادیبای عالی همانست چون را قلم ندیده و لهذا بگردن متصل آن نگریه و ذکر آن که بگردن فاری و فتح را در سکون دارد اسم قدیم آنکرا
 است و آن در حدود آنکه کشور رسیده بوده در ضمن آنکه آباد کرده اند خداوند است الله تعالی و ذکر آن اطلس به
 معرفت در ایرار باب بهار بر پوشیده و تصور نماید که ملک روم را بدو قسم تقسیم نموده اند واری که سمت شمالی طلح خطه و
 ایست بروم ایل موم شده و بلادی که طرف جنوب طلح اسلامبول اتفاق افتاده و سمتی باگاولی است که آن حولی و لاتی است
 معروف و بخت بار و صفوت بهر آنصورت محذوره است از طرف شرقی بر لایت ایران و از سمت مغرب در ریای انحر و زنجیر
 بار سنیه مغربی و ملک شام و دیار بکر و از جانب شمالی طلح روم ایل و بعد از در جبال طلال در آنجا زیاده از دشت صحوست بکر
 جادش از اقلیم نیم و عین از چهارم است محویت بر بلاد قدیم و در این عقیبه و نصیبات مشهوره و نوای صحوره و مراتع خوب
 چمنهای و دیندر و شکار گاهی پر تخمیر و جنگلهای پر سنوبر و صنوبرهای سیاه کسر مسکن اهل خیم و ما من ار باب خدم مترخان
 جادات آنکه آن تقریف کرده اند آنکه بر آنند چون جنس این استی این ابراهیم بود در خود بقوت او روح کرده معرم
 بیرون آمده به قولایت رسید باری تعالی آن حضرت را فرستادندی که آمد نمود و آن نور رسیده باغ نبوت را در دم نام نهاد
 چون آن فرزند بر تیر شد و عیسه رسیدت خود را بسیار آن کشور معروف گردانید و آن کشور را با ابا مومر کرد و با سه فرزند
 ساخت و بناهای بلند و عمارت را بر چند و موم خوش و قواعد و کس در آنجا پرداخت اهل روم گردون انبره و قومی با سکنوند عمار
 سرخ و سفید رخسار و از متاع حسن و جمال برخوردارند و از لطافت بیکر و مساحت منظر بره و در نزد چنانکه خط روم دولت رها
 دارد زیرا که خط روم منی سفید و خط رکن عینی سیاه است قدیم الزمان است بل آنجا که کوب پرست بعضی بیرون بوده بعد از ظهور
 عت چینی مدب آنحضرت با قبولی نمود چون اعلام خلفه جام اسلام بر سپهر سپرد و زده قام رسید بزرگ از وی محمد ن حوثا
 که با مسلمان شدند اکنون ساکنان آن کشور بر چند فرقه مشرفند اول خشی مذهب یشان سواد اعظمه و دویم شاخی این فرقه
 نسبت با تالی که سیم با یکی از برودت و کمتره چش ارم خشی این طایفه بسیار با دره پنجم خشی و شب
 عتی اقصی بر مانند این کرده بسیارند اما فرقه دارند تقب با صده چناه سه ارحا و از آنست که شبیه با نه از آنست

اینست
 اینست
 اینست

کاشن اول

شترق و در سبجائی سکونت دارند تخمیناً پنجاه هزار خانوارند، مستم صافی اند این فرقه نیز بسیارند و بطریق تفرقه
به جا سکونت دارند ایشان در ای مرقد شیشه و شی و عالی سپارند آنها بشریب شیشه و مایه قریب احکام این فرقه در مجیب
که با قریب چهل هزار خانه دوده باشند هشتم صیوی قتی فرقه و از حد افزون از شمار بسیارند و در تحقق غیر
بزرگانند هفتم صیو و ایشان فرقه در این و قطبات قریب پنجاه هزار خانه باشند و هشتم یزیدی این فرقه در
جبال و قتل و قتل سکونت دارند قریب چهل هزار خانوارند و غیر از فرقه مشرکه مذکورده صاحبان مذاهب مختلفه بسیارند و عموماً
کنند اما طری ترک زبان و محله پانزده لیکن ارباب لغات متفرقه مثل کردی و ارمنی و هجری و غیره که نیز فراوانند صورت ایشان
و باید نوردان بلاد انکسور بچند مرتبه تخمیناً پانصد هزار خانه اند اغلب ایشان ترک و بعد کردند اهل روم بود و صد اقسوسید و
امانت اندیشه اند و پاس حقوق دارند و در فرودت و قوت و جماعت و همان نوازی و خستیر بروری مقدم بر اکثر اهل و کافر
انگوت و کبر بر فراج ایشان غالب و بر صلح و سد او را غلبه و در مذہب خویش استوار و متعصبند تخمین فرقه که از اهل اسلام
در انکسور حکومت نمودند گروهی نبی است بر بودند و بعد از انقضای دولت ایشان طایفه نبی عباس بر آمدند یا استیلا یافتند در
زمان احتلال خلافت ایشان ملوک سلاجقه حکومت انجاشاقتند و در او از سلطت سلجوقیه مذقی خانان چکنیزید به اولیاست متوفی
شدند و در سده شش صد و نود و یکصد هجری همان یکت ابن یحیی بن طغرل بر آمدند بار افسر اقدار بر نفس حق نهاد و در اندک روزها
دست استیلا بشاد اکنون که سده هزار و دویست و چهل و هفت از بخت است فرمایند که جمیع بلاد اناطولی در تصرف
اویا آل عثمان است اقم گوید که مدت سه سال دگری در انداز بود و با اکابر و اعاظم و علماء و عرفاء آنها صحبت نموده و در حق
معاشرت و مجالست ملوک و اهل ملوک انکسور پیونده است هر یک در موضع خویش ذکر شده و بدین نیت بر آمدند اگر چه بر طغرل
الشریفة و اذین المعضوم بدان کشور محصور فرقه و از محضوسین کسی در امکان منتهی نگرفته اند اما اصحاب شرکان ارباب
ایمان از انداز بار بر خواستند و بزور کالی صوری و فضایل مسخری و کلبه از ن سیده و نعلی گرفته اند و استیلا در موی
خود خواهد آمد انشا الله تعالی در این مقام به که یک نفر ایشان کفایت بنماید و که مولانا و انشمسند به حسب خبر الا فتاوة
فی ذل من التیاء مطابق نام خویش انشمس بود و در فضایل صوری و مسخری کن سبب از کمان میر بود شخصی جان ش
بجهت اکابر ایام رسیده و صاحب اخلاق حمیده بود و باز مره عرفا و اهل انزوا کمال لطف و احسان کردی و لوازم اخلاص و
ارادت نسبت با ایشان بجای آوردی و در علم ریاضی دانا و متن نجوم توانا بودی و کسی با انتخاب در این فن در انداز بر ابروی
نمودی روزی خستیر خدمت انتخاب عرض کرد که اگر از قواعد نجوم و تقویم فصلی بسیار نمائی و در اختیارات ایام و سس نماز
شتری بیان فرمائی غایت حرمت باشد در جواب فرمود که تو سالک راه خدائی و طالب طریق مولائی ترا بعلم ریاضی و نجوم چه
کار و بخت ما را ایام چه شمار حضرت منزل و در خاتل نجوم کذب المخبون و در ذل الکتاب فرموده من امن بالنبی
فقد کفرت بیان فرموده و جمیع در علم نجوم تو عمل دارند باب مذمت بر روی ایشان کشاد است در اخبار آمده که صاحب
ایام زوید و در شخص سده و غن ساعات اصدار کعبه و خواست آنرا با تصدی رفع نماید و بفرمان اصدقه تراد است علی سید
تیا احکام بجهت ایام که جو دروغ و چراغ عثمان خیر و است تقسم فافند این بجهت از کار نیت در کارشان
دل بسیدار بر باد است کج باد انکار تو را احکام خیسره دست بهار از ترا جی چنین بر آنکه نماند راه در او کج
در کش خلق را کور حسد از این و آنچه کرد از عمل بس کردان نیت او قدرت نیردان یکند و در کش

حرف الالف

ارکان بی قضا و خلق گنیزند مرد عالم حسین جرس نزنند بدانکه جمیع فسرده کلان در اهل جنای دوست چنان و سکنه کنت
 مردان اعتقاد بعلوم نجوم و اختیارات ایام ندارند و از بدایات و تقریبات جاهلان شمارند و بسیار کار را بر وفق قانون عقل
 و دانش گذارند لاجرم امورشان با تقصیر و حکومت ایشان بر دوام مشایه میشود ای درویش این حکایت را گوش کن
 دشمن اوقات فراغت حکایت بود و قسمتی بخی گانا بجز اهل زانرا بسینا یادشای در با خدمت خواند
 گاه و بیکاه پیش خود بنشاند پادشاه زیرکت جهان مین بود ظاهر و باطن برآوردین بود یادشده مرد را سوالی کرد
 ششساره از جهانی کرد گفت روزی برای خود بگزینم مرد تقویم حال خویش بین آن زمان گشت همه کالی بود
 کوکب غمگین در بگالی بود کوکب غمگین در و بالی بود طاقت شامه شرف باشد حال تو بر تو شکست باشد
 پنج کت نباشدش پیدا خیر و دل شادمانه نزد من آ تا تو را خلقی در هم در خود تا شود غمگین فادای گز
 مرد ابد برفت و روز گزید آنچه مقصود شاه بود ندید با دای بر بسته آمد زود که آنرا بر تریش روز بزرگ
 شاه جوان دید مرد در اد نشاد عهد در پنج دغم بود بشاد گفت در حال کردنش پیش بنده و برآورد پیش من کشید
 مرد در خیم مرد مار کشید برداند زمان و سبب میرید می ندانست و زینک از بر بود تصدیق امام او را خود
 در کتب اخبار و تواریخ مگوییست که از فسرده کیمهان صاحب دلی و خداوند شوقی طور کرده باشد چنانکه از اهل حرفت عاید روان
 و بلاغت در آن حرکت نامدار و سلاطین کردن اقامت از خروج این بار و کت شریاری عروج نموده اند اگر در حق الواقع زمره بجهان
 پایه بودی بسزایه از اولاد ایشان صاحب دلی طور نمودی پس معلوم شد که کار با قدرت نزدانت شبه ست نجوم و هدایت
 دارکان غیر عرض نمود که حق همین است که فرمودی و سخن اینست که بزبان کشیدی اما چون از جناب سلامت پناهی داد من بیست و دو
 جای در ضمن همین جنسی اوقات اختیارات ساعات اخبار و اورشده و نسبت بقدر ضرورت دانستن بر علم در احادیث
 نظر آمده است تحقیق آن گفته اند که دانش مطلق بقدر احتیاجت چنانکه در شریعت مقدسه رخصت که اگر کسی علم بحمد جاود و کماست
 آنروز و جسته رفع مخاضین و رفع مشبهات احدای وین نذر این در محاکم اخلاق و مراد هم اتفاق مائولت که آنقدر بکار آید
 ضعیف که باب آن رفع ضرورت کشاید بیان نمایند و این فرموده اند که در اینست آن در معرفت تقویم و اختیارات ایام فرسوس آید
 رسائل مسخره اند و اصحاب نجوم بدین فن تا بیانات خوب پرورفته اند ما در جناب فصول چند بیان میکنیم که مختصر و کافی دانست
 بعیرت را داننی بود الا حاتم بن اصفی الاعمی فی فصل در حرف من و مراتب اعداد و عدد بروج منطقه ملک البروج مطلق نماز که در
 عمل است و پشت حرفت بر این موجب است **بجمله خود خطی کلین سغفص قریشت شکت صنف**
 و مراتب اعداد و چهار است اعداد عشرات نکات الف اعداد حرفت که یکت زیاده میشود آن است ا ب ج د
 ه و ز ح ط اما عشرات آن نیزه حرفت که ده اعداد میگرد و بر این موجب است که م ن ص و ح ف ص ا ن ا ن ا ن
 نیزه است آنها صد زیاده میشود بر این ترتیب فی در شت و ش و خ د ه ص ظ و الف که حرفت و آن مع است چون هزار
 با صد جمع نماید عدد سز از مقدم دارند خلق نویسد و یکبار و عدد پنجاه و پنج را چنین نویسد تخفیفه بر اینست پس چون عدد
 هزار عدد و پنجاه را نویسد مضمون نگارند در سز سال چون عدد سز از زیاده باشد بواجب عدد اعداد با عشرات است مضمون
 مثلا عدد یکصد را پنج نویسد و عدد سه هزار پنج اعداد و عدد هزار پنج نویسد و عدد پنجاه و پنج یکبار و این
 پنج را اعلی نویسد و عدد پنجاه و بیست و پنج را هفتک نویسد با آنکه بروج در منطقه ملک و اوست باشد که آنکس هم است

حکایت
 حکایت
 حکایت

حکایت
 حکایت
 حکایت

حکایت
 حکایت

کاشن اول

خطابن حکم را بسید و شست جزو قنای قیمت نموده اند و بسهم جزوی را درجه خوانند و بسهم درجه را شصت قیمت نموده اند و
قسمتی را دقیقه نامند و بسهم دقیقه را شصت ساخته اند و هر خطه را ثانیه گویند و کذکک ثانیه و ثانیه در ابجد و خامسه و سادسه که
تا با شماره و بسهمی درجه را برمی نام کرده اند و عدد بروج دو اذده است در این نظم اسامی از بنا مذکور است قطعه برجه اول
از مشرقی بر او روزه بر جو در تسبیح در تخمیل حتی لایموت چون عمل چون نور چون جو زا و سه طان آمده سفید
میزان و حقرت و سس جدی و دلو و حوت علامت رقم این بروج را در تقویم قیمت می کنند و در این قطعه نیز معلوم می شود
قطعه از عمل صفائف زئور نشان ب ز جزو اوجیم از سه طان از اسد دال وان و سفیده و زیران شناس
عقرب و سدرح و نشان جدی بنا دوی الف بای د و با که طول بروج از مشرق مغرب است عرض آن از خط
شمال تا خط جنوب چنانچه طول بسهم برمی می درجه است و عرض بسهم برمی می صد و هشتاد و درجه که نصف دوره است این تقسیم
و دوازده برجست و عدد صورتی در کلان ششم چهل و هشت باشد و دوازده صورت در نفس منقطه و بیست و یک صورت است
شمال خطه است پانزده صورت در طرف جنوبی است اسامی به ایشان اینچ و کتب نجومی است اختلاف کرده اند حکما
که یا این صورت حقیقی اند یا بسهمی یعنی گفته اند که حقیقی اند و بعضی بر آن گفته اند که بسهمی اند و سه صورت دیگر غیر از این که او کتب تو هم نموده
که اضافی است بر این چهل و هشت که در چاه و یک صورت باشد اما اثری از آن سه صورت بر ایشان ظاهر نشده و معلوم است
شده که این صورت حقیقی میسازند و زیاده از این چهل و هشت صورت تصور نتوان نمود فصلی در کواکب سبب تبار و ویرت که
دو نفر در این در یک بیت کواکب بسهم راجع نموده است قیمت تراست و خطاره و زهره شمس و قمر و مشتری از حل و
ابتدا از آن کرده که قریب تراست از سایر کواکب بر زمین شماره افلاک را بعضی از ایشان از کلان قمر گرفته اند قمر در فلک
اول میسازند و در این فلک بنیر از قریب کواکب بیت خطاره در فلک دوم است غیر از خطاره در این فلک کواکب بیت
زهره در فلک سوم است و غیر از زهره در این فلک کواکب بیت شمس در فلک چهارم است و غیر از شمس در این فلک
کواکب بیت قمر در فلک پنجم است در این فلک غیر از قمر کواکب بیت مشتری در فلک ششم است در این فلک
غیر از مشتری کواکب بیت زحل در فلک هفتم است در این فلک غیر از زحل بیت ثوابت در فلک هشتم است و نزد
اهل شرح فلک نهم که جمیع ستارهگان در اوست عبارت از کواکب است فلک اطلس دی فلک نهم است و بزبان
عربی او را شمس خوانند و در آن هیچ ستاره نیست از این جهت او را فلک اطلس گویند و حرکت شبانه روزی از دست و جمیع
در میان اوست او بعد از حرکت میدهد بداند که مزاج قمر سرد تراست و مزاج عطارد مستخرج یعنی با هر کواکب که با میز و طبع
انگوب را کتب کند در هر کرم و تراست و پیش کرم و خشک و قمر نیز کرم و خشک و مشتری کرم و تراست و زحل سرد
خشک قمر دور را در بیت هفت روز و فلک ثبانی نوزده سیر میکند و برمی زیاده از دوازده روز است از آن روز سیر
خطاره و یک دوره فلک را قریب یکسال می کنند و هر یک دوره را قریب یکسال می نمایند شمس در
یکسال که آن بسید و شصت پنج روز و پنجاعت و چهل و هشت دقیقه است یک دوره را سیر نماید قمر در دو سال تا
یکماه و نیم تقریباً یک دوره تمام میکند مشتری در یکسال یک مرتبه و تقریباً می کند زحل در دو سال و نیم تقریباً یک
سیر میکند و در دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد مشتری در سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و قمر در یکسال
دو ماه و نیم یکماه راجع باشد و زهره در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد و عطارد در هر یکسال و شش ماه و نیم راجع است و زحل

حرف اول

برای باشد و خمس در زیره و ایزد منطقه البروج سیر میکند و او را بر هیچ عرض نباشد و حدیم العرض باشد و اگر کوکبی در سمت شمال (۵۱)
از منطقه البروج باشد گویند عرض این کوکب شمال است و اگر در سمت جنوب از منطقه باشد گویند عرض این کوکب جنوب است و عقلا
کوکب سبزه را در تقویم حرف آخر میسند مثلاً زحل مشتری می فریخ نح شمس من زبسته و عطارد و
قمر در این حد و خمس کوکب سبزه مشتری و زهره سعدین باشند مشتری سعد اکبر و زبسته سعد اصغر و زحل و مریخ
نخین زحل خمس اکبر و مریخ نخ اصغر و شمس در قراریترین گویند شمس را نیز اعظم و قراریتر صغرنما مندرترین در تده سیس و تبت سعد باشند
و در باقی نظرات خمس و عطارد و مریخ باشد و بابر کوکب که مثل شود طبع این کوکب را کسب کند از سعادت و نجات مریخ مذکور
نوشته بودن کوکب زحل و مشتری و مریخ و خمس در گفته در زهره و قمر نوشته و عطارد و زهره است نه داده نمید و در نخستنی گویند
و کوکب دیگر بنمایند که مریخ که او بار بسته و قمر که نوشته اند و شمس یاد نماید کوکب است و قمر نوب یاد نماید زهره است
و هر یک از این کوکب را یک خانه برای ایشان حد بسته اند و مریخ که در مریخ موافق است برای خمس خانه خمس بر آورده
و سرطان که در مریخ نیست موافقت با مریخ فرخانه فرخ آورده اند و خمس دیگر را هر یک دو خانه با بدان داده اند و جهت بسته
خانها چنانست که عطارد و قمر نوبست بنده جان بنده چون تیره و وقف حضور میسبانه و در مریخ که طرفین سرطان سه میسند و زهره
این در مریخ بنامهای ایشان دیگر است و آن جزو است سبده است خانهای عطارد فرخ آورده اند و چون یاد شاه اکبر و قمر
محتاج با باب طریقت از برای تربیب مانع و مکان ایشان عالی میسبانه نزدیک پادشاه و سبب زمان که خواسته باشند
با حضور ایشان امر فرمایند و در مریخ که در پہلوی خانهای عطارد مذکور آن نور و میزانت خانهای زبسته قرار داده اند و اول
طرف از جهت قمر نوبان زیره میسبانه و چون پادشاه محتاج با امر اسپه داران و لشکر از برای دفع دشمن و تسلیع مغرب
فریخ و اسپه سالار شمس قرار داده اند و خانهای او را قبل و بعد خانهای زبسته قرار داده اند که آن خانها هست چون پادشاه
محتاج بنویسند صاحب تدبیر و حافل و کامل و با تو قیر مشتری که سعد اکبر است قمر نوبست بوزر او و اشرف و خانه او را بعد از
دو خانه فریخ قمر نوبست قرار داده اند که آن قمر نوبست چون پادشاه محتاج بقلمه داران که کوکبان جهت قمر نوبست
و باطلات اشخاص و اهل نزاع و در قمر نوبست این جماعت ایشان در او پادشاه میباشند در خانه زحل با جدی و
و قمر نوبست قرار داده اند که در مقابل سرطان داده میسبانه و در زهره این در مریخ نسبت به سرطان و اسپه مریخ دیگر میسبانه و در
خانهای کوکب ابو سعید است که نظم جمیع حضرت باهرام قوس و حقیقت شیر برام قمر نوبست این در خانه زهره
است مریخ را در صدی و در مقام نسیم جزو او حشره مسلمان خانه آفتاب شیر برام و بال کوکب بر میسبانه
که در مقابل خانه است و آن مریخ بنامست بحسب شماره شود و اول سبب است سعدی و بال قمر نوبست که کتبی و سعدی و سبب
نویسند کوکب نیز زکات او را اول باشد مقابل دو خانه و کوکب در خانه خود بر تهنیتی باشد که در خانه خود با ستر است و کتبی اول
و ضربان خود بگذراند و بال سبب زبسته شخصی باشد که در از خانه خود با سبب و زبسته خانه خود کند در سبب و زبسته نام
نی باشد فصل در شرف که به است تحت آفتاب در مریخ بر آنکه شرف آفتاب در مریخ عمل باشد در نوبست در مریخ
فریخ در مریخ جدی باشد و در سمت و شمس در مریخ مشتری در مریخ سر هانت در پارچه در مریخ و شرف زحل مدست است
م در مریخ و شرف زهره حقیقت در سمت پنجم در مریخ و شرف زهره در مریخ و شرف زحل مدست است
را سبب جز است و شمس در مریخ و شرف زهره در مریخ و شرف زحل مدست است

نویسند

کتاب اول

(۹۰) سیف علامت نرف آ علامت زحل و علامت میزان کا علامت بیت یکدرجه یعنی شرف زحل در میزان
 بیت یکدرجه است چنانچه علامت مشتری آج علامت سرطان یہ علامت پانزده درجه یعنی شرف و
 مشتری در سرطان پارویم در برج است خلیج آج علامت برج ط علامت جدی کج علامت بیت بیست و
 یعنی شرف نیز در جدی بیت بیستم در برج است سیفا علامت شمس ص علامت منفرد و منفرد علامت حمل است
 یط علامت نوزده درجه یعنی شرف شمس در نوزدهم در حمل است بیا که علامت نهره یا علامت جوت
 کز علامت بیت بیست و هفت درجه یعنی شرف نهره در بیت بیست و هفتم درجه جوت است و علامت عطارد ه علامت
 سیف یہ علامت پانزده درجه یعنی شرف عطارد در سیف پانزدهم در برج است راج علامت قرآ علامت ثور
 راج علامت نهم درجه یعنی شرف ثور در سیف راج علامت راس سب علامت جوزا
 راج علامت سه درجه یعنی شرف راس در سیف در برج راج جوزا است نوب در مقابل راس میباشد شرف نوب در سیف در
 برج راس است چنانکه سیف راس شرف نوب است سیف راس است برج و درجه سیف راس کوکب در مقابل
 برج و درجه شرف میباشد چنانچه سیف میزان و سیف قریح سرطان است سیف جدی و سیف زحل است سیف در
 سیف است سیف عطارد و نوب است سیف عطارد و نوب است و درجه سیف عطارد در مقابل درجه شرف و حکم بودن کوکب در برج شرف کل
 شخصی است که در مثل و عمل خود متکی مستقل باشد و کوکب در سیف باشد کیست که از مثل و عمل و منصب خود مغزول باشد و بودن
 کوکب و شرف است سعادت حال کوکب و درجه شرف اصلی مراتب وقت در سیف و نصف کوکب است وقت کت آفتاب ما
 تقریباً در برج ابو زهره است یعنی در یک بیت کت رعیت (لا اولاب لا اولاشس است لک و کلا ل شور کوکب است
 صبح اوشش جوت برای شش برج چنانچه آفتاب در هر یک از حمل و ثور سی یک اوزکث میکند و در جوزا سی و در روز و در
 و اند و سیف سی و یکروز کث میکند و در میزان و عقرب سی روز و در قوس و جدی بیت نوزده روز و در ثور تیرسی روز کث
 میکند فصل در صبح و غروب برج اثنی عشر و نوبات و دوازده گانه بدانکه طلوع و غروب برج حسب تقایم مختلف میباشد
 محقق طلوع و غروب برج را در وسط فصلیم چهارم استخراج نموده و در این زمان بدان عمل میکنند و در مشتری
 بیان فرموده رعیت (طلوع برج و ساعاتش مفصل گویم و عمل صبا اک ای ال بعب عجبک ذرکث بوبل ص
 اشارت بصفر و منفرد علامت کت یا علامت جوت آ علامت یکساعت ک علامت بیت نقت است یعنی طلوع
 هر یک از حمل و جوت یکساعت بیت نقت است ای ال آ علامت ثور است سی علامت لوال علامت یکساعت
 سی دقیقه یعنی طلوع هر یک از ثور و لوان و نقت یکساعت سی و سیب است بعب علامت جوزا ط علامت جدی
 سب دو ساعت یعنی هر یک از جوزا و جدی و نقت طلوع ایشان دو ساعت است بعب علامت سرطان راج
 علامت قوس یک ساعت دو ساعت رعیت نقت یعنی طلوع هر یک از سرطان و قوس دو ساعت رعیت
 است در یک آ علامت اسد ز علامت عقرب یک ساعت دو ساعت رعیت یعنی طلوع هر یک از اسد
 و عقرب دو ساعت رعیت است بوبل آ علامت سنبل و علامت میزان بل علامت دو ساعت رعیت یعنی
 طلوع هر یک از سنبل و میزان دو ساعت رعیت است و در هر دو سیب نقت از برج که در افاق مشرق باشد آن را طالع گویند
 و سیب درجه هر دو نقت از برجی که در افاق مغرب باشد سیب آن برج از درجه و نقت مغرب خواهد بود مثل برج ص و درجه و بیت نقت

حرف الاف

سابع آن که بروج میزانست همه درجه و بیست دقیقه غارب خواهد بود و همچنین در این بروج مقابل طلوع غارب بود و غارب بیت سابع باشد (۵۴)

برج دوم با بیت ثانی خوانند و نظیر آن بیت ثامن باشد بیت نهم از طلوع نظیر آن بیت نهم باشد بیت سابع از طلوع نظیر آن بیت
 عاشر باشد بیت نهم از طلوع نظیر آن بیت حاوی عشر باشد بیت سادس از طلوع نظیر آن بیت ثانی عشر باشد و هر بیت
 نظیرش در هر دو قید ایشان مثل سابع باشد سابع طلوع در برج سابع در برج عاشر را او نامد گویند و برج ثانی و برج خامس
 در برج ثامن و برج حاوی عشر را مایل او نامد خوانند بیت ثالث در بیت سادس در بیت ثامن باشد دو خانه از خانه های نزلی
 که اندا دس و ثانی عشر است و منوبات خانه های دو از دو کار در از نظم بیان مینمایند (نظم)

اولین خانه تن و جانست و در تمام احوال لذت و اعوانست قفل نزدیک خانه اخوان از بیم خانه حکم آن میداند
 چارمین خانه ضعیف و حقارت آن ز آب و مقام کج شمار بیت نهم از آن فرزند است خبر عشق و یار و بعد است
 بیت سادس غلام در بخوری سحر در دیده دان دستوری غایب و در روزن بود خشم خوف و میراث که گذارم
 بیت نهم علوم و خواب بود سفر و در از آن صواب بود عمل در حال مادر سلطان این که حکم از او پرسند
 خانه یارده امید و حبیب باشد دینت اندر و تکلیف ده دو بیت مدوم زندان سکون دشمنان بهم چو یار
 در آن محل داند و فرس نازند و نور و سبک و جدی تر آیند و جز او نیستند او بر توانی اندر و عاقبت هر دو حوشه ثانی اند
 و حصول از بند بودن آفتاب در محل داور و جزا فصل چهار باشد در این بروج برابر بروج برمی نماند و بودن آفتاب در سرطان و
 اسد و سنبله تابسان باشد و این بروج را محسینی نامند و بودن آفتاب در میزان و حدسیر و سنبله و میزان باره و این بروج را
 خرمی گویند و بودن آفتاب در جدی در دلو و حوت زمستان باشد این بروج را مستوفی خوانند و بروج اولی در محل آفتاب است
 بروج دوم تابستان است بروج سیم در جدین چنانچه بروج مقرب حل و سرطان است و این بروج در هر دو
 بروج در جدین جزا دسبند و فرس حوت باشد و خطه اول حل و ازل در این بروج است و در این بروج در هر دو
 این دو موضع باشد شب روز مساوی باشد در ساعت از خطه اول سرطان و اول بروج در هر دو موضع از خطه
 اول سرطان سه ساعات بنا بر شرح میکند از زیادتی نقصان با کله تیاچو اقلان در هر دو موضع در هر دو موضع
 طلوع دلیل شرفست درجه عاشر دلیل حال درجه سابع دلیل شرفست درجه سابع دلیل شرفست درجه سابع دلیل شرفست
 و برج ثالث که از درجه سابع باشد تا عاشر در بر و نوشته گویند و برج ثانی را از یار باشد تا سابع
 طلوع مقبل و مذکر خوانند فصل در نظرات غمته و اجرام سیارات به که نظریات پنج مینماید که در هر دو
 و ثبوت و عقاب مقارنه است که دو کوكب در یکجه و یکجه باشد اصطلاح این خواهد بود و اختلاف و اکب بعد از آنست
 مرکه دو کوكب یا زیاده از دو کوكب از این شش کوكب که آن قدر و خطار در هر دو بروج و مشتری در هر دو موضع
 باشند فقط مقارنه گویند هر که شمس یا قمر باشد آن را غلط اطلاق نمیکند و هر یک از اکب یا حده را سس و ثوب یا پیا
 دید که درجه و یکجه جمع شود آن را مجامده گویند مجامده شمس یا زحل را سس یا زحل گویند و مجامده شمس یا زحل را سس یا زحل
 رقم کند سیمکبره یا پنجین سایر کوكب را بعضی لعقب لعقبه که ثوب کمعس اما ثوب سس است و ثوب
 درجه فاین دو کوكب باشد که آن سادس دوره طکت است شدت کوكب در اول درجه عمل باشد و یک کوكب دیگر در اول درجه
 جزا در بروج است که در ربع دوره طکت در میان دو کوكب باشد که آن سه رجبت که در درجه طکت کوكب در اول درجه

در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج

در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج در هر دو موضع از خطه اول سرطان و اول بروج

کاشن اول

۱۰۱

عمل باشد و یکت کوکب دیگر در اول درجه سرطان تثلیث است کوهت در وقت در میان دو کوکب باشد که آن صدف است
 درجه است مثلاً یک کوکب در اول درجه عمل باشد و یکی دیگر در اول اسد معاطه است که شش برج از هر طرف در میان
 دو کوکب باشد که در ششاد درجه است از هر طرفی مثلاً یک کوکب در اول عمل باشد و دیگری در اول میزان بدانکه تثلیث است و نسبت
 نظردوستی و محبت و تثلیث تمام دوستی و نهد پس نیم دوستی است و تریج و معاطه نظردوستی و عداوت است معاطه تمام دشمنی و تریج
 نیم دشمنی است معاطه با کوکب بعد صدف است با کوکب غل غل و اجرام کوکب سبب در این شهر مختصر در عمل اشارت بان شده
 (بعیت) بدان اجرام سیارات بریب لطیف پنج سبب در تریج مفضل شمس و زهره که لطیف است علامت زحل
 علامت زحل در جی علامت مشتری علامت زحل در جی یعنی جسم زحل و جرم مشتری هر یک در جهت
 غل علامت تریج علامت مشتری در جی یعنی جسم تریج است درجه است سبب است علامت شمس
 علامت با زهره در جی یعنی جرم شمس با زهره درجه است زهره علامت زهره علامت مشتری در جی یعنی جرم مشتری
 علامت درجه است علامت عطارد علامت مشتری در جی یعنی جرم عطارد و مشتری درجه است سبب است علامت
 قریب علامت با زهره درجه است یعنی جرم قمر و زهره درجه است بدانکه مبداء و منتهای اتصالات کوکب سبب
 سیارات از نظرات غل مفضل آن اینست که آنچه در تقویم مرفوست اتصال مرکز است که آن وسط اتصالات مبداء اتصال و غل
 و بحرین قبل از اتصال از درجه و دقیقه بعد بوده باشد و همچنین آخر اتصال مثل معارضه قمر با شمس در یا زهره در جی که آن وسط
 اتصالات منف جرم شمس و مشتری در جی و منف جرم قمر شمس و زهره در جی و دقیقه است هرگاه این قدر بعد نماند
 باشد قبل از معارضه ابتدای اتصال باشد و سر تا این قدر بعد نماند معارضه آخر اتصال باشد و همچنین سایر نظرات کوکب
 با یکدیگر **فصل** در ساعات شانزدلی و نوبت کوکب با یکدیگر بدانکه ساعات بر دو قسم است ساعات مجموع و ساعات مستوی
 ساعات مستوی است که مدت ساعات شبان روزی برابر است چهار قسمت مساوی قسمت کنند و هر قسم را ساعاتی گویند و آنچه
 از ساعات روز زبانه باشد و از ساعات شب کم بگیرد و با آنکه بیسی آنچه ساعات روز کم شود بر ساعات شب میافزاید مثلاً
 ساعات اتمار در روز ساعتی که در ساعات ایل یازده ساعت میماند و آنکه ساعات متخرج است که هر قدر که ساعات
 اتمار باشد خواه در ازوه ساعت مستوی باشد و خواه کمتر ازوه و خواه زیاده در و ازوه بر دو ازوه قسمت مساوی کنند
 آنر ساعات متخرج خوانند و همچنین ساعات ایل را بدین نحو قسمت نماید و نوبت کوکب تمام بقدر آنست که ایام بقدر نوبت کوکب
 برین تریج نظم آورده اند **بعیت** چون یکشنبه است نوبت خور زمان که در وقت است روز قمر روز سه شنبان
 بر است آنکه تریج عرومان است چهارشنبه شمس کوکب نیز بعد از پنجشنبه آمد تیر روز جمعه نیز سه روز
 زحل و او شنبه عداوتی عزوجل در نوبت ساعات با نام و لیالی کوکب آنست که ساعت اول هر روز نوبت بان کوکب
 دارد که با و نوبت بان روز نوبت با و ساعات تویم نوبت بان کوکب که فردا است از و همچنین تا بنگهدت قمر رسد بعد از آن
 زحل نوبت میکنند و کوکب کوکب که فردا است در ازوه ساعت که بر ساعاتی از روز کوکبی نسبت است از نا و ازوه ساعت
 نوبت کوکب با ساعات بحساب ساعات متخرج باشد آنکوکب که با روز نوبت آنکوکب است ایام آنروز گویند و کوکب که با
 نوبت با اتقاد باشد و از باب لیالی شب شنبه نوبت تریج تریج باقی است باشد و شب یکشنبه عطارد نوبت با
 و در وقت تریج نوبت شب رتبه بر سه روز نوبت شب چهارشنبه زحل نوبت شب پنجشنبه شمس نوبت شب جمعه

ساعات شبانه روزی

حرف الالف

نو مرتبت ساعت اول شب آن کوب مرتبت که نام آنست با کوب مرتبت ساعت دهم کوبی که فرود ترست و همچنین چهل مرتبت
 فرجه از آن بر محل و از زحل بیشتر و پنج و شمس زهره و عطارد و قمر فصل در حالات قمر و اختیارات ایام طاری و عروجی و بان سینه
 با که در صورت قمری در میان اتصالات قمر کواکب حالات را بسبب معنی نویسد و علامت شرفه قمر را قمر نویسد و آن نیم درجه قمر است
 و طریقه نیزه تا نویسد و آن نوزده قسم درجه عمل باشد تا نیم درجه قمر و طریقه محرقه را قمر نویسد و آن نوزدهم درجه میزان باشد تا نیم
 درجه عقرب و بوط را قمر نویسد و آن سیم درجه عقرب باشد و علامت جماد و قمر بارشس قمر نویسد و علامت جماد و قمر
 بکیده بنی یه در بنی و نویسد و علامت تحت الشعاع را قمر نویسد و آن دوازده درجه قبل از اوج باشد و علامت
 خروج الشعاع را قمر نویسد و آن دوازده درجه بعد از اوج باشد و اگر اختیارات ایام فرسخ از نظم بیان نموده اند و طریقی
 تحقیق آنرا بدین نظر نموده اند (نظم) اول ماه ای سپهر بر سر * احتیاط است بیج و نقل و سفر
 و دهم ماه بس مبارک دان عمل و نقل و دیدن سلطان ششم ماه سخت مذموم است و اندر وجه کار تا شوم است
 چارم ماه مرد و سس و حکانی اختیاری خوشت باد آن پنجم ماه که است روزی بد روزگی نامبارک است از حد
 در ششم حاجت و تقای صد اعتبار است بیج و وجه امور بنفین ماه روزهای قدیم اختیار است شگفت و تعظیم
 ششمین روز خیر سفر شاید جو کار را که پیش آید ضعیف نخواست ایام سرد دیدن پادشاه و نقل و رفت
 سفر نوزدهم و بیبا در دهم نیک باشد روزی با است محبوب و زیارت و هم نقلها را دیدن مردم
 در ده و دوازدهم روزهای قدیم صفت تاج شاید و تعلیم میرده از قدیم باشد بیج کاری در نه می نویسد
 سوز نوزدهم و بیس کار در دوازدهم و پنج دان و چهار نامه ای مستور و نسب عمل تسل از طوری و طلب
 شانزده روز چون شود از آن بیچکاری کن که است تباه اختیار است به خدمت بسند سفر و فصل و دیدن ارا
 بیستم ماه چون که است محل بهرج و دواب و شغل و عمل زیبا اندر دوازدهم و نه سفر و غم و غم نقل و ۵۵
 بیستم روز دیدن سلطان است مختار خواندن قرآن روز بیست دهم کن کاری که لذت خوری تو بسیار
 روز بیست و دوم کف دانای بیج اسباب بکف زینت است سه خوش بگزیدن بهر ترویج و جامه پوشیدن
 چون بد است از قدیم است بیچکاری کن روز نهم بیست و پنج نیند مذموم است و اندر وجه کار تا شوم است
 بیست و شش در چهار کف بخراک و بیس تجارت کن بهر اعمال و شغل سلطانی است و هفت را نکند و اسل
 در هجده کار را که پیش آید بیست و شش می شاید بیست و نه نکند بگزیده است در همه کارها پسندیده است
 اگر ماه فرسخ شود است سفر و عقد و بیج محمود است در اختیارات ایام سوره عرب بدانند اختیارات ایام مشهور است
 بیان عمل خاصه و عامه اختلاف است آنچه از این بیست ساعت صد و باقیه صفت آنست و بیس امور است برای عملی در این بیست
 شود روز اول بیج شوره ای عشرت مبارک است جهت جوی و فلاح کردن و نوزدهم کف رتق و طلب ملک و سفر نمودن و خریدن و دنیا
 چهار پایان و نسر زندی که متولد شود فراج روری کرد در روز و نهم بهر ماه شوم است برای زن گرفتن و خانه بنا کردن و خانه
 و حاجات طلب نمودن و سفر کردن و از سفر بجا آمدن و نهم زندی که متولد شود نیک تربیت یابد و روز ششم جو را
 کانه بطریق نجوم مذموم است بیج کار را در آن شوم است که عمل جدا و سایر حکایت و ظلمات که اثر هر دو در روز چهارم
 مرد و از ده... خوشتر برای زراعت و شکار و غارت کردن آن خوشتر روز نهم همراه بر حق بود نیزه شده...

حالات
 ۱۵۵

کشتن اول

نهم است روز ششم میخ شورانی قهیر یک است از جهت طلب سانس و نگرار و حاجتی باشد روز نهم جو شود خوب است
برای نگرار و طلب بوزی درخت غرس کردن و تخم انگه زن و نرزد طوک رغن روز هشتم بد شود روز دوازده کانه میونست از برای
مکار و بسره حاجتی از خریدن فروتن و نگرار نمودن روز نهم بر راه بیاورست و جهت بر کاری که اراده کنی مطلق
خوب و میونست از روز دهم جو شود بگوست برای خریدن فروتن و سفر کردن و فرزند می که متولد شود مگر کرد
روز یازدهم بمشاه شایسته و برای ابتدای کار و خرید و فروخت و تخم انگه زن مبارکت روز دوازدهم
بجمع نهر خوب و جهت نخواستن و دکان کشیدن و شریک شدن بدینا سفر کردن و در ادای دین نرزد طوک رغن و خوب است
روز سیزدهم میخ شور موافق نجوم نینسند موت روز چهاردهم بر راه مبارکت برای طلب علم و خرید
فروخت و سفر در غرض گرفتن بدینا رغن و دیدن اشرف و علم و طلب حجاج و فرزند می که متولد شود شایسته و مستور باشد روز
پانزدهم میخ شور بگوست جهت بر امری که فرض دادن و فرض گرفتن و بیادقتن و دیدن اشرف و علم و طلب حجاج
و فرزند می که متولد شود اول باشد روز شانزدهم در همه حال بد باشد و بخاری در آن خوب باشد روز هجدهم
براه در همه حال مبارک است که کردن که آنروز نبراست اگر نچار پس اقدام کند نقد و روز بیست و نهم خوب برای بر کاری
و جهت خرید و فروخت از راحت و سفر و تزویج و طلب حجاج و خوب است روز نوزدهم جو شود شایسته و برای سفر طلب
علم و وزی وسی در امور باشد است بد است بنده و حیوان خریدن روز بیستم جو شود میان بابل و نیکو باشد برای سفر
بنا کردن روز بیست و یکم در همه حال موافق نجوم نینسند موم و کار در آن نوم است روز بیست و دو موم در راه
میون برای میخ و سینه می رغن نرزد طوک بیاورست و فرزند می که متولد شود محبوب مبارک باشد روز بیست و سه
جمع شور مبارکت برای مسد کار همه من طلب حاجت و تجارت وزن کردن و نرزد طوک رغن و فسب نرزد می که متولد شود نیکو کرد
روز بیست و چهارم بر راه موافق نجوم نینسند موم و کار در آن نوم است روز بیست و پنجم جو شود بر بزرگ نجوم
نیز نوم است و کار در آن نوم روز بیست و ششم جو شود خوب است جهت سفر و راه می که اراده کنی که رزن گرفتن
بد است از نرزد که در این روز متولد شود نیکو کرد روز بیست و هفتم بر راه میون برای همه که بیاورست از نرزد می که متولد
شود خوشتر می و بگو خوبی و طویل عمر است روز بیست و هشتم جو شود رنگت جهت بر کار و نگرار سفر کردن و
فرزند می که متولد شود محبوب کرد و در آخر عمر برضی بسنجانود روز بیست و نهم جو شود خوب است برای کار و نگرار
لغات طوک موافق نجوم این و زحمت و تشامع و در دست روز سی ام بر راه نیکو است برای خریدن فروتن چار بایان
و تزویج کردن و فسب نرزد که متولد شود مبارک کرد و بداند در راهی چه رود و نیکو بانه نیکو و آب چشم چشم و سینه نوم و شایسته
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم باشد و این مختار است شروع و نجوم است روز هاشم از نرزد رغن بر باشد و روز
ماسو که نوم نیکو است بعضی روز هشتوم میون نرزد خوب نینداند و بیست و نهم سفر و بیست و یکم ترخان بر ادانایم
خسته روز دوشنبه و چهارشنبه غس باشد و گویند از حضرت سال روایت شده که بیست و چهار روز در سه سالی نفس است
که در بر نرزد و روز باشد و اگر کسی در آن ایام مریض شود سخت بود و برای هیچکار خوب نباشد شهر مگر هر روز دوم و دوازدهم شد
مگر یکم و بیستم شهر ریح الاول و یکم و بیستم شهر ریح الثانی با نهم و بیستم شهر جمادی الاولی و دوم و پانزدهم
شهر جمادی الثانی و نهم و چهارم شهر رجب با نهم و نهم شهر شعبان نهم و چهارم شهر رمضان نهم و بیستم

کتاب اول

عداوت جنین زیر انو علامت سفر بستن ساقی علامت مال جنین میان ساق علامت غایب جنین پیوستن ساق علامت سر
 جنین اندرون ساق علامت مال جنین میان ساق علامت غایب جنین پیوستن ساق علامت غایب جنین پیوستن ساق علامت
 سر جنین کف پای علامت تحویل جنین انگشت بزرگ پای علامت نموت جنین انگشت اولیم علامت خبر خوش جنین انگشت میان
 علامت امر مردوف جنین انگشت چهارم علامت عداوت جنین انگشت پنجم علامت نموت در میان احکام حرکت
 اعضایی حب جنین فسوق سر علامت جاه و عزت جنین نیده سر علامت عداوت جنین خبر علامت مال جنین زلف
 گاه علامت پیش جنین شیبانی علامت خبر خوش جنین ابرو علامت تحت جنین میان ابرو علامت خطه جنین پیش چشم علامت
 دوستی جنین زیر چشم علامت ضحوت جنین رخسار علامت دولت جنین خانه چشم علامت شادای جنین بینی علامت جاه
 عزت و منصب جنین لب بالا علامت وزنی جنین گوشه لب علامت پیش و خوشی جنین لب زیرین علامت حرمی و مساد
 جنین در نخلان علامت کاهرانی جنین گوش علامت خبر خوش جنین کوه علامت بیاری جنین دو گوش علامت ریج تک
 جنین بازو علامت مال جنین آریخ علامت خبر خوش جنین ساعد علامت ریخ جنین بند دست علامت عداوت جنین پشت
 دست علامت جاه و عزت جنین کف دست علامت وزنی جنین انگشت بزرگ علامت جاه و عزت جنین انگشت دوم
 علامت شادای جنین انگشت میانه علامت سرور و فسوح جنین انگشت چهارم علامت عداوت جنین انگشت خرد علامت
 غایب جنین بند علامت شادای جنین پستان علامت جاه و عزت جنین شکم علامت لطم و در او جنین ناف علامت شاد
 جنین پیلو علامت دولت جنین تنی گاه علامت شادای جنین سبیرین علامت وزنی جنین زمار علامت سفر جنین خضیه علامت
 آذینه جنین بند علامت سفر جنین بران علامت سفر جنین زانو علامت شادای جنین زانو علامت عداوت عداوت عداوت
 جنین ساقی علامت عیش جنین پروں ساق علامت وزنی جنین درون ساق علامت خمرست جنین کوزی پای علامت مال
 جنین پشت پای علامت جاه و جنین کف پای علامت نسب جنین پیوستن پای علامت مال جنین انگشت بزرگ پای علامت جاه
 عزت جنین انگشت دوم علامت وزنی جنین انگشت میانه پای علامت عداوت جنین انگشت چهارم علامت یکی جنین انگشت
 خرد پای علامت مال و نموت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ذکر او تا کبریا شریعت غریب و نیر
 مرغوب شگفت برود نزار باب خانه آباد و چندین نواهی محسنه بنیاد است و در میان هر شش راحت افزای جان مسو به
 مرد سبیری و گرم سیری انجا فراوان خوبه فغانش بنایت ارزان گویند در پوزاخر اقلیم ستم اتقان افتاده و اطراف از کجا
 کشاده است مردش ترک زبان و مردمانی است زحفی در سبب تک مشربند که بر رانم آذما نماندیده اما بنبر سادیا رسیده
 وایش مشاهده کرده است اوله اعلی غنیمتیم و مسکون لایم تدری حنیم و بلده است که غنیمت از قسیم چهارم و سواد و علم کث
 طبرستان در مسو و در کجاست در برنج و ابریشم و کتان و شکر و نبره در آنجا از اوست ساکنان آید بار خضیه هم در سبب سیه
 دارند و عین بید که بنایت فعلی و بی عمارت و عموها از مراتب نس و بطور دشت و نور سینه بریزور صوم و صلوة و سایر عبادات
 از استاده و سواش مختلف و بار طوت است سواد و در اکثر عمارات انجا روان اتم کند برای العین دیده اما تجربت جوارش
 رسیده و جمعی کثیر از اولی اند پارا ویده و طریق تحت الفت مسپرده و خد گاه معاشرت و مجالست کرده است چنان معلوم شود که
 عونا مردمش بزرگ و با خطرات نباشند و نوعی صداقت به باهت و آشنه باشند آری اکثر اهل آنجا **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 مشغومی زبکی مغوش و جیرانی نگر زیر کفن است جیرانی نظر و جمعی کثیر و جمعی فقیر از عدا و حکما از انجا بر خوستا

کتاب اول
 در بیان علامات جنین
 در سبب تک
 در سبب تک

کتاب اول
 در بیان علامات جنین
 در سبب تک

حرف الالف

(۵۹)

بهار

سحر

سحر

سحر

در بزرگترین انسانی و کلمات انسانی در استناد من جمیع اقسامین سینه حدیث علی صاحب تصانیف کثیره از آنجا ظهور کرده
است و اگر چه از بلاد و فرزستان بوده اکنون سالهاست خراب و متلاطم و قریه آبادی و مساوت آتش از رود کوکوار است و
بیشتر گرم و غم افزاست و خاکش بکثرت بصره متصل و مردمش سخی مایل قدیم الزمان اهل ضیالی از آنجا بر خواسته اند و بزور
کلمات انسانی در استناد گویند امیر از آنجا ای اردو شیر با بکان است بارقهستان اکثر فرزندسان نام امیر از آنجا و اند
را تم ندیده و اگر آید در آوده نیست گویند در چهار فرسخی مساده واقع و جوانب اربعه اش دایره اش از فاعله و متصل و غیره
بکسی مایل در قدیم شهری بوده و قریه قریه و غیره روی بخوابی آورده و مردمش سخی مایل قدیم بوده اند اکنون نیستند
غریب از آنجا همیشگی است از علماء و فضلا و وزرا از آنجا ظهور نموده اند که در دیده شده و حال کسی که ناخن بدل زند دیده شده و نیز
آوده نام قریه است که مابین قسردین و بهمان اتفاق افتاده و اطرافش چنانچه فی الجمله گفته است بسیار آب خوب هوای
مخوب دارد و اقسام میوه های سرد سبزی فراوانست خوب و خفاش از زبان و این آوده از قریه بلوک خرقان است قریه
در دست خانه در اوست و اطراف و جوانبش بنایت نیکوست و مردمش ترک زبان و نو خواسته اند و اگر آید بین لفظی
در لغت ترک یعنی ماه است و این خود معلومست یعنی ماه دین و لاتی است مشهور و در افواه و استند مذکور و متنت بر جاد بسیار
تصبات میمار و جمال را سید و آنها را جاریه اش خوشگوار و جویش سازگار و خاک سرد سبزیش موخورد و میوه های گرم سبزی
ناحصر مانند نارنج و ترنج و زیتون و پرتقال نارنجی در خایت فراوانست و غیره مانند انجیر آیدین در عالم سیاحت مریح علی مشاهده
کرده و طرف آبادی و شهری در آنجا بار دیده چنانکه شفت فرسخ طول و چهار فرسخ عرضا غیر از شاهراه از زمین لم یزرع مشاهده
کرده که مجموع باغات بسیارین و زراعت بوده و در مسافت یکس دو قوه خانه و مسافت نیم فرسخ قریه و در هزار کامی جونی عربان
بسیار و بجا باغات بسیارین آید و در او رود و مردمش ترک زبان و نو خواسته اند و بزور مردی را بسته اند و در آنجا
حسن و جمال و رخ و دلالت و کرم و لانا کمال الدین عارف معارف عرفان و واقف مواضع ایقان بود و در علوم ظاهری و باطنی
و کلمات انسانی و ضیالی انسانی یکنه میبود و اکثر بلاد و مسند و غم و مردم ای و اناطولی و مسرد ستام را سیاحت نموده و طریق
تجربیه انوار و زیارت حضرت خیر الانام و آنکه بیع عظیم اسلام را بر آورده و روزگار بسیار با عرغای گبار و حکمای عالیقدر
و علمای بار معاشرت و مصاحبت فرموده و ابواب مجالست و مخالفت بر روی محققان مسدود و نه خان بر فرقه نشوده بود
و روزی خیر از حدستان بزرگوار سنوالم که چون کسی در چین نقصان از عالم عالی بسدی جای داد انی انتقال کند آیا در آن عالم
جستان ناقص کمال حاصل میشود و از خفیف منتصب با برج کمال ترقی بنماید یا آنکه در جهان نقصان خواهد بود از انتقام منتصب چگونه
ترقی خواهد نمود در جواب فرمود که پوشیده مانده مردمان در این مسئله فرقه اند اول جاعلی اند و مطلق ترقی و منتزعی است
ندارد و این بخان را ادای و دانشی از کرای میسازند و میکنند که ترقی و منتزعی نقصان و حال امر موجود است آنها را اصلی و فرعی
و اعتباری نیست صاحبان این اعتقاد غایبند و علامه و در هر تیره و طبعیه و اشالی ایشانند چنانچه را تم از این فسر فی جمعی بطور
وجهت ایشان را کفر مشنیده و بعضی از ایشان در کسوت در روشن نری صورتی مشاهده کرده و ایشان خود را وارسته و بنده میدانند
گفته میداند و در جمیع جاعلی اند که ایشان متلی و کمال را در همین نشاید اند و میکنند که ترقی در عالم ما و تانت نه خودات و اگر کسی در
این عالم کمال تحصیل نمود در عالم دیگر با همان کمال خواهد بود چه آن عالم مقام عیانست نه سنگام بیان این فرقه زمره بسیار و بسیار
کتب مساری از آن خبر داد بسیار بدان زبان کشاده اند و مظهر باشند و کفر تا و بل کند و غیر از این قوم نیستند و وجهت ایشان

رسیده است تیمم مع فسق اسلام و ارتقا غیرالایم مستحق برینکه در عالم برینج و یوم القیمه ترقی و کمال میباید و این مطلب عقلاً و شرعاً
نابت اما محققین حکم گفته اند که اس بدیسی است که هر چه ذاتی حسینی بزده باشد البته موجب مرخصی از آن چیز خواهد بود و
حرارت آب گرم که چون ذاتی آن نسبت البته بواسطه امر خارج از او حاصل شده است و کذا لکن چون نفس انسانی در بریده
حال با تعان مجبور عقلاً میباید چهرت که هیچ امری از امور مستند بذات او نمی تواند بود بلکه هر چه او را حاصل شود البته بر میآید
در تیه خواهد بود و هر گاه آلات معدوم و منقود شوند سرچشمه آلات باشد با ضروریه فانی خواهد بود و چه عدم علت مستلزم عدم
سکونت پس میباید که هر چه سبب آلات بدیهه او را حاصل باشد بعد از فساد و آلات بدو زایل گردد و لیکن زایل شدن آنها
بواسطه کباب و صنایع معاصی متفاوت خواهد بود و اینها سبب شدت سوخ و قلت آن متفاوت است بعضی را نجات دهد و بعضی را
در نزد و شوارتر خواهد بود اما بعد از خلاصی در سنگاری نفوس با رجوع به عالم اصلی خواهد بود و حکم کل شیء بر رجوع الی کماله
انها را در عالم حذایی نخواهد بود و اینها حکم فرس گفته اند که فرشتگان را حالت نظره است جان چسب را نیز حالت نظره
است نه آنطور حالت که در خیال است و تواند بود که از بیات جهانیه مکتبه مستخلص شده پیاید بند تر از آن که دارند و از ترس با بند
خردمند چون گوید که ممکن را حالت مستغربه نیست بلکه گوید ترقی و مستعمل برای کفالت نباشد از خرد نیست اما شرعاً آیات قرآنی
و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت بسیار است که دلالت بر ترقی و کمال میکند در جاتی باری تعالی میفرماید یا هبنا
الذین آمنوا علی انفسهم لا یظنوا ان رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و جایی دیگر فرمود
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذَٰلِکَ لِمَنْ یَّشَاءُ و جایی دیگر فرموده اِذَا لَقِیْتَ غَافِقًا فَخُذْ مِنْهُ
و نحو صورت نمی بند و مکر در کسی که از خفیف نقصان با رجوع کمال ترقی نماید میگویم که اگر قایل این قول از اهل اسلام میبود بر این
انسان و رسل و اولاد ان سبیل را انکار نمی نمود و معنی آنکه گوید و لَقَوْفَ بِقَطْبِكَ رَدِّتَ فَنَزَعْنٰی رَاکُمْ نَشْرًا و آخرت که گار می
میوند که پیروان ایشان در خارستان نعمان نهند و ایشان خویش را بوستان کمال نرسانند زیرا که معنی شفاعت است
که شخصی واسطه شود و حضرت خداوند از جرم مجرم بگذرد و بعضی گفته اند شفاعت یعنی دفع مضار و استعاذت عقاب از مستحقین است
حباب رسول است که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کباب از آنست من تا مگر کاران احتیاج شفاعت من ندارد و محققین
فرموده اند که بوجوب کل شیء جمیل الی مرکزیم اما چاره است جز در آنکه مایل باشد بکل خویش (بیت) بدان را
عشق باردی کل است جز در آنکه سبیل رسولی کل است و در هر حال کل جاذب جزو خویش است و باید گردید قوم خدا حق
کل آنان را با ما میباید بر مطلب لالت نام دارد صاحب مجاز المؤمنین فرموده که علاوه در نعمانی بر این قایل شده و کرم
فرق اسلام منظور در رد و خد و ارتسلاط سرور خواهند بود و هیچ طایفه از طایف اسلام در نار محله نخواهند بود و اینها مع
فرق شیعه بان حدیث قاید حدیث علی حسنة لا یضربونها معهما متبته که در اینها ایشان امید شفاعت از آنست
دارند زیرا که آنحضرت قبیم الجنة و الثارات چگونه ساقی کوثر را راضی میباید که شیعیان ایشان در سراب نقصان
بمانند و نقصان خویش را از آب کوثر کمال سیراب نگردانند و اینها بطایع شیعه امامیه بر این است که با در این خصوص ایجاد
متواتر است که شیعه امامیه داخل جنم نمی شود و اینها حدیث است که در روز قیامت ادنی مؤمن بهما و نفس در شفاعت میکند
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ اَجْمَعِیْنَ ذکر آیه نام دودنه مرفوع است در کشور فارس یکی در شش تری
شیر و صمت اصحابان اتفاق افتاده و جوانب بار به شش نبایت کشاده از قسیم تیمم و بواسطه قرم و شش از قنات کوکابا

درینش و گناه محروبت بر باغات می فرساید بر مای سرد سیرش همانا دستنی و قریب پانصد خانه سمور در دست در محنت
 قریه سموره و مضافات است مردمش یکی شیشی خرمی با جانی در صفت خود کامل باشند کما و دیگر در راه کرمان با بظرف یک
 و کنار عبیده واقع شده است شالیس مقدم فرخ دور و جنگل آنجا موفور و طرف جز شمس عمیره است طول آنی عمیره قریب است
 فرخ و عرضش بعضی دون بعضی یکیل الی یکیت فرخ است آبش شور و خلق آنجا از مردی و در مسکن طایفه شنی غشیخ لام و شین
 مشقود دون مع الیاء کشته ایشان دزد و طلاع القرون و شیخ خجده را در فستین اند و نیز نام قریب است از قرار باغات و باغات
 نرادان دارد و کمر با نزه برادر است و لاتی است قریب بکرستان از انبیسیم خیم و برایش بسیار سرود و اکثر باوش در کوه
 مردمش میروی قنت غیر ندیده و مردم آنجا نیستند مشاهده کرده است که اگر آب بر قوه جمله است مشهور در اسناد و انوا
 مذکور است چون در دامن کوه واقع شده بدین جهت بر تو گفته اند وی از بلاد فارس بوده اکنون از توابع اصفهان محسوب
 از اقلیم ستم و در زمین هموار واقع و اطراف اربعماشس و اسع است سمت مشرق آن کوه نزدیک مسکنان آند بار بعد با یکت قدیم
 اقلان مرتبه نزدیک بوده و بر دریا نام روی بخوابی نهاده اکنون قریب هزار خانه در دست است قریه سموره و مضافات است
 از کار نزد و برایش جهت آئیز مردمش شی خرمی و قبل الاذیند عموما عالی از شمر است و خوبت باشند و به قیسه جو و با خا خا کمان
 بخوابند بر مای سرد سیری خوب آمد گویند اگر بود زیاد از چهل روز در آنجا ماند خانه قریطادس و محرم در میان شرو واقع
 احوال آن نزدیک در کتب متداوله مطبوعه بین العرا مشهور است و قریب آنجا کوه و ایف ایل و در کار است و کراپه
 و مسکن را قصبه است بکن معنی است بل نزدیک قریب مقصد باب خانه در دست چند فرسده مضافات است و
 مشقت بر باغات دل نشین و با تین جهت قرین و نوری وسط در میانش جاری و با کرات و باغات آنجا است رانم
 کز روده است قریب شیخ قطب الدین از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره و فرزندان آن قصبه از اقلیم
 چهارم و برایش خرم است مردمش شی خرمی ترک زبانند و کراپه شیخ ختمین و مسکن را اقلیم نام بود است از کوه
 فارس در میان کوهستان واقع است جنگل بسیار و باغات بسیار دارد آبش خوب و برایش مرغوب میوه سرد سیرش
 نرادان و حوربا تش از آن است چند پاره قسریه سموره مضافات است مردمش شی خرمی و قبی مشربند کز روده
 شده است و کراپه و بفتح اول بای مع الیاء و تسخ و اهل مسکن به مع اقلیم می داخل است خاوران و از بلاد
 خراسان است قسطنطنیه از شاه افشار از قابل ترکانست از اقلیم چهارم و برایش خرم و آبش کم و قنقه کلات که قریب
 با کاست نموده بن سیاهوش در آنجا از دست طوس کشته شد آن از قلع سموره ایران در کله سلاهن جانشته چنانچه فرودی گفته
 عیبت یاه و بسیار ایران زمین قنات و مظهر و کلات کزین جمعی از مشایخ عظام از آن مقام برخاستند
 و بکمال صوری و مسندی بر استند جمله شیخ احمد از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره و فرزندان و کرا
 اثر از بفتح اول و مسکن نام مشقود کزیند از کلات خوارزم و او متقل کزین کستان است شهری نزدیک بوده و سنگم حلیه
 خورد و ککان آنجا را قتل نموده اکنون قصبه خوب معنی مرغوب است از اقلیم خیم و برایش خرم قهرمانه از روده و نه از روی مشاهده
 کرده است این بخان را از کتب مورخان نوشته و کراپه است بفتحین و مسکن کاف عربی نام در مضمون یکی در
 خراسان شمال طوس کبری در راه دار قند و لاهور کسبر غله نظیر واد غله چهار در و در قصبه است موفور است
 از بناهای جلال الدین کسبر شاهین صیر الدین جابون بن صیر الدین بایر شاه کورگانی است آمدن در لذت ترک و درین

زیر

سریه

چندین

سریه

سریه

سریه

سریه

کاشن اول

دنیای رانیسه گردید و چون آنکس از کاشن به استان اول هندوستان است بدین جهت آنکس خوانند و آنکس خراسان نیز
آنکس خراسان و اول ملک توران در جانش است که هندوستان از اقلیم سیم و هوشم بسیار گرم و آتش کوارد و اهل نفس کاشن
آفتاب کجوه متصل و رود بزرگت مانند و جبهه افد از کنار آن میکند رود سه طرف آن گرفته دست مغربش کشاده و آنکس ششپا
جنا و آگاه است و آن قلعه قریب نیم فرسخ باشد از سنگ تراشیده در نهایت مسانت انجام رسانیده اند قریب و فرار باستان
در اوست و چند فرسخ مضافات اوست که هر دو مستمسک در اکثر شش هندوستان مان قاطعه که قسمی از انانامی روحی است
و در مساج پخته نمایند و خوراک ترکان در هند اول در میان اینانست در آنکس بنایست همانا سازند و طایفه ترکان نیستند خوب بل
آوردند و نگه ایست در آنجا بود و متصل با قسم در آن نگید در ویشی با حاکمات نرو که سعلی نام مردمان در حلی شاه بود با خلق پند
و اوصاف حمیده آورده در فقره فدا و صدق و صفا مرتبه حاصل کرده بود او را مردی بود اول با شاه گفتندی عیبی ندی
بودند که دل برابر روی آب نند بود او را تم برای العین ندیده و کرد انکار نیستند کرده شاید قابل این مرتبه باشد زیرا
که انسان چه بر قابل و کورسکه کامل است **نظم** کارند این کتب بد کردان کند آنچه کند جنت مردان کنند
رود آنکس آب بزرگت در اورد دست بر بخیزد و نصف آن از جانب مغرب از جبال بمیان و غور بندد سواره بر فرخ است و
کنار و قریب جوار کشته و جلال آباد که شته و قریه دگه و دگت و آب و سنگ جوید نموده اند از کنار آنکس میکند و نصف دیگر رود آب
نام دارد و از شمال برخاسته از صحرای پنج هزاره عبور کرده در بیک فرسخی آنکس و بزرگت گردیده و در قریب آنکس داخل رود اول
کشته و چند منزل که شته آنگاه برود و جلم و راوی داخل شده و از میان ملک سند عبور کرده بدربای سند میرزا این رود رسیده
مانند سدا العرب گردد و بنایت هریض و عین شود و اتم گوید که قلعه آنکس در رود آن کتر بر نظر رسیده و شاید که گردیده است و کمر
۱. **چیمیر** بنوع اول و سکون چیم و نیم مع البیار و راد الموقفه شهرست عظیم و بده ایست از قدیم از صوبه چین و آن کشور را قریه این
است قریب به هند و خانه عالی در اوست و قرار خوب و نواحی مرغوب از مضافات اوست و قبل مرد شمس مسلمان و خابش
هندوست و ارتفاعات که میر شمس بنایت بکوست از اقلیم دیم و هوشم گرم و آتش ساط و قبر خواجه معین الدین چشتی در وسط
آن شهر زیارت گاه طریف نام و عبارات گاه گفته اسلام است اگر چه اتم ندیده لیکن تجربهش رسیده و مردمش بسیار
است و کرا **اصن** بنوع اول و سنج تانی و سکون یا و فون صوبه ایست از کشور هندوستان و شکت بر جاد و فراوان و قصبات
بسیار و قسه بسیار اگر شمس از اقلیم دیم و قلبی از تیم هوشم گرم و آتش از چاه و ساز کار و خوراک که میر شمس بسیار اطلب مردم
اند یا بر هندوان و قلبی مسلمان و مکی بلاد شمس در زمین جوار احقاق افکاره و جوانب اربعه اش بنایت کشاده است جوار مقبر
نوک و نیرکت و سلاطین با شمت بوده و در نهایت دید در آنکس حکومت نموده اند آنکس بکنه اش هندوان در قلبی مسلمان
یعنی داخل قبل اهل ایما بنند اگر چه غیر همین ندیده و اما بقرب جوار شمس رسیده و با اهل چین صحبت نموده است و کرا **احمد**
ابا و دکن نام شهرست در کشور هندوستان و چند موضع است در بلاد سند و چند قریه است در ملک عراق و فارس و
راقم در این مقام احمد آباد کوراست استای شهر بزرگ و مدینه مسترک بوده و در احمد شاه ابن تانار خان مغربه احمد شاه
نوده و آن شهر را دارالملکت خویش فرموده اکنون قریب بیست هزار باب خانه در اوست و چندین نواحی معوره از مضافات اوست
اکثر مردم اند یا بر هندوانه و دیگر مشیبه امامیه و دیگر خنی بدیند و سایر قسمتی نیز در و سوادای که میر شمس فرورد و خوب و حقا
ناقص است از اقلیم سیم و هوشم گرم و آتش وسط وی در زمین جوار واقع و اهل نفس و اسع است و عمارت شمس یکی و در هند

حرفالاف

از اجرد و خورشید و آنچه در آنجا افتاد بنیاد بنیاد است و بسیار با او تیر با است باز است اگر چه غیر در آن
 شده و لیکن نزد یکسان رسیده و مردم آنجا را دیده و طاعات نموده و سیرتی خجسته را پیوسته و کرا همه کرا
 کرده اصل نغز است که بنی شهر درین شهر باشد شهرت عظیم و بده است که بریم از بلاد کوشه و لیکن همه چیزش حسن از اقلیم و نوع
 جوایش گرم و آبش سازگار و با خاشش بسیار جربیش از آن همه چیزش خردان در زمین جو را اتفاق افتاد و جوایب
 اربیه اش کشاده است که با قریب ده هزار خانه در او است از راه مغز و تصببات مشهوره مصافات اوست و اگر خفلس منند
 در دیگر خفی ندریب و قبل شنبه امامیه اند و آن شهر از بنای ای ملک است که بنی نظام الملک الجوری اول ملوک نظام شاهیه بود
 و ملوک نظام شاهیه قریب صد سال آنجا را دارالملک نموده و در آن زمان احمد کرا از دو حام پیچیده و مرد استند بینچه در تاریخ
 مطرو است که حسین نظام شاه بن بران نظام شاه بن ملک احمد بن احمد بن سواد و پانصد هزار پیاده داشته و اثر مسترین
 در رکاب آن شهر بار بود غیر که بدجسب است بود که او یا آن شهر از سایر بلاد کن اختیار دارد و کرا احمد آباد
 نصب است و پسند و از الاماره میان سرداب طرح حاکم آن نواحی است و قده بر سوزن از سنگ بنیاد تکم دارد و باغات
 و بناهای زیاده و در زیر قسده قریب هزار خانه سکونت دارد یکی بنیاد و یکی مشیقه امامیه اند از اقلیم دوم و همای آنجا گرم و آبش
 ناکور و خفلس بود که در میان سواد امیری عالیقدر و قسح القدر بود و در حساب امامیه داشته از طواغیت چون در دوره
 او بر امثال خود متفق میشوند در ایشان مسافران را محبت کردی و لو از ماضی خلاص و ارادت بجای آوردن نصیر خنده گاه
 همان آن امیر کرمت معیر بود و از اسم همان امیری بچگونه تقصیر نموده و کرا **احقاف** ولایت است از بد عربستان
 بود علی نسبتاً و علی السلام برای احقاف بهوش شده بود و مسکنان آنجا بار بران نموده و از ایمان نسیا و روزه عقیدت
 آنحضرت کردند لاجرم غیرت الهی آن مخدولان ما در یافته نمیدار حقیقی گرفتار شدند و یکی بدیا رفتی سید احمد **عظیبت**
 نادل مرد خدا نماید برود **تجیح** قوم را خدا رسوا کرد و کرا **احقاف** طائفت و استین و مدینه جهت نبره بود و از آنجا در
 شور و اجوام او را خراب نموده اکنون قریب پانصد خانه در او است چند قسمی معروفه از توابع اوست از اقلیم رابع و در که
 بخیره واقع و جوایب اربیه اش و اسب و طرف شانش که مقدار نیم فرسخ دور و نواحی آن بنیاد همواره است و شش بار در
 نامازار و محرابت بر باغات حرم و سبای چون ارم و انعام میردای شریکیش خردان و جوایب شانش اردان زرد کوی
 آندبار تمام از جهات کند مشی یا قیامت قدیم آن زمان شهر اختلاط دار الملک است از من بوده و مردار از صدقات عربیه
 فخره ویران شده در زمان خلافت عثمان بن عفان حبیب ابن سله جالی آنوقت است از تاریخ قیس که بنیاد در زمان
 اسیر و همیر گردانید و در روزگار خزانین حسن کزیه و امای جوایب خرابی و پریشانی آندبار بنیاد رسیده و لغات لغات
 بارکان عمارات آن خرابی راه یافته مردمش ترک زبان و بنسب با مردمان و خفی ندریب را تم گوید که در آن مسفا که جوایب
 آن ولایت نمودم حاکم آندبار مشیخ احمد نام از خاندان کرام بود و سلطنت کرد است غنس و همان نواحی معروف و صحرا
 منظر و حاجت بیکر موصوف بود و در صدالت مرآت و قوت از اکابر آن نواحی کوی سبقت میرود (چهارم) **عظیبت**
 شاهراه بود از طاعت صد ساله زهد قدر یکسانست عمری که در او داد کند و کرا اولی در شش اول و کسر اول و سبقت
 را در شش نون و سکون باشد است از بلاد روم ایلی در سه منسندی واقع است و در آنجا دارالملک است عثمان بود و آنجا بود و اسکندر
 مردم آنجا را دیده است و کرا اولیه شهر است از بلاد اناطولی و در قریب مینه آندار است و آنجا ندرید و مردمش از شهرت

تقسیم

تقسیم

تقسیم

تقسیم

تقسیم

کشن اول

(۶۳)

ایران

ایرانی

گردد و فکر آن که گفت ترکی یعنی که میر است چون آندیا رفته مغرب و او خود که میر است لهذا آنکان آنجا ماران گفته اند بای
 حال ایران غنچه بجز در اربعه الاف و نون مسکنه و لایقی است معروف و بکثرت آب و حضرت مرصوف آندیا را ما بین بود
 ارسس و کردافع شده و حدود است از طرف شرق باذربایجان و از سمت مغرب بمضافات بروم و از شمال بوخان و کرج
 و از جانب جنوب بکشتار من محویت بر بلاد مشهوره و حسابات مسموره آن مکتب طولانی اتفاق افتاده و قدیم الزمان
 ولایت طنجده بوده اکنون سالهای فراوانست که از توابع آذربایجانست مذت دیده در تصرف اولیای ملوک فاجعه
 بود اکنون سه سال میبود که طایفه کرده سینه تصرف نموده اند دارالملکت ایران شهر ایردوانت فکر اروپا و سیل
 پنج بسزده و سکون بر او قسح دال حلو و بار مرده کنور مع سکون ایثار و لام شیدیت هایت تمام از بلاد آذربایجان
 بیرونت بود و از حدوت ما مشهور بجانست طوئیس از خرابی خالداست **قطب** و عرض از خط استوی
مخ از اقیانوس در شرق و در چهار قسمی که سیلان اتفاق افتاده و در جانب اربو ایش کشاوه است
 طرف شرق شهر تبریز و مغرب ولایت طالش و اقصت صاحب وقت الفعا گفته که اربو سیل از بنای می گیرد است و نمی
 گویند که از اینست اربو سیل این ارسس ابن العلی ابن یونان ابن عامر ابن مشایخ بن ارفشید ابن مسام بن فرج است جاعلی
 از نور خان راجعه است که در بیستام معارضه کینخرو این سیاوش و فربرز ابن کیکاووس و در امر سلطنت در کوه سبلان
 حصاری بود در خاتمانت موسوم بهین در در قرون بسیار کند بیچ و میوکت بشرفات آفنده نرسیده به خیال تصرف
 بیچ صاحب شتمی کرد آن کرده و فتح آفنده را برض خصومت شمر ساختند و بسباب آلات فتح آنحصار گردون آثار پرده
 تخت توتیو با حوسس رفته بعد از مرده بسیار محرم و نایوسس با زکنت آنگاه کینخرو پاکو در زینت سردی اقبال رفته قطعه را
 گرفته طان زمان بنیاد داد و اولادش در اربو سیل نمود و ایش بقایت سرد چنانکه در بعضی سنوات حاصل را حصاد نموده و مسال
 دیگر کندم از نگاه جدا کنند و از نو که کیکاسس آنجا حجاز است بر اقم فکر آنجا را دیده و مشا به و نمره است فرا کثیر از اوار شیخ
 صفی الدین در آندیا مظاف هوا خال بود که راست در محرم دولت ملوک صنوبر در سیل بنیاد معمر و عا ذر یک دور بود
 بعد از انقراض دولت آفندیه بسبب ترو دات سپاه مخالف و موالف بارگاون عمارتس خرابی راه یافته سیستانه سال قبل
 لشکر و سستیه جبراً و قهر اگر فتنه آنچه کردند کرده ما را از کتب خانه و آسباب موخرات شیخ صفی الدین نرسید بر آوردند
 و آنچه آنحضرت از زینت و اشته برنده اکنون قرب و سه هزار باب خار در اوست و اوجی چند مضافات اوست
 مسکن طایفه مشاهسون از طوائف قریباشس جمیع ساکنان نبرد و معر شیدا فانیانگی سفید چهره و ترک زبان
 و با سفسان مشفق و مهربان اند از ایاام زبده الواصلین شیخ صفی الدین آن زمان سلطان حیدر ولد سلطان جنبه قرب
 دویرت سال اربو سیل و اولادش او بوده و سرفیان گرام و مشایخ عظام ان مقام را در اولادش آورده بودند و عقوبت و محو
 حب آنجات مشهور و در کتب موالف و مخالف مذکور است نسب آنحضرت بدین بر وجهت قدوه العارضین شیخ صفی الدین است
 ابن شیخ ابن الدین جبرائیل ابن شیخ صلاح ابن سید قطب الدین ابن سید صلاح الدین رشید ابن سید محمد الحافظ کلام
 ابن سید عوض الخواص ابن سید فیروز شاه بدین گناه ابن سید شرف شاه سید محمد ابن سید محمد بن
 سید ابراهیم بن سید جعفر ابن سید محمد بن سید اسمیل ابن سید احمد الاعرابی ابن سید محمد قاسم ابن ابراهیم قاسم ابن محمد
 اعم الطام موسی الاظم تمام آید او آن حضرت در آن ولایت بنیاد محرم بودند و ملوک روزگار نسبت باقی صلح علیه کمال احترام

حرف الالف

نمیسوزند احوال استان در کتب اخوان انصاف و غیره بطریق التفصیل مذکور است و سلسله طریقی آنحضرت بدین تفصیل است آنجناب
میرد شیخ تاج الدین زاهد کلبانی بود و او میرد شیخ جلال الدین تبسیمی زری و او میرد شیخ شهاب الدین آهروی و او میرد ابو الفیاض
مکن الدین سنجانی و او میرد قطب الدین ابوبکر آهروی و او میرد نجیب الدین سرور روی و او میرد قاضی و حبیب الدین ابن حجر
و او میرد ابو العاصم شیخ حیدر بن دادی و او میرد شیخ سمری سحلی و او میرد ابو محمود شیخ سرور سمرتی و او میرد دربان حضرت قطب
الاولیا و دعوت الاصفا و الامام ابراهیم علی ارضاء علیه التقیه و المشاور است یکی از درویشان گفته اشخاصی که حقیقت
صوفیه را مطلق انکار میکنند و در تخریح و جرح آنحضرت عجز مبالغه میکنند و زبان و لحن نسبت بر این طایفه عظیم گنجد
آیا در حق صوفیه صغوبه چگونه جرات میکنند و چه دلیل ایشان بر این است بمانند و چه دلیل آن بزرگواران را در جوامع و مجامع شیخ
و ترویج میکند و حال آنکه یکی ایشان در راه دین در وقت مجاهد بوده اند و در ترویج شریعت متصدیه ایستقام تمام نموده اند و در راه
مذهب امامیه احوالی ننویسند خرد را نبل و ایثار کرده اند و در قرب چهار صد و شصت سال در اعلام شرب حیدری لوازم جد و جد مجاهد
آورده اند و در دست و دست شصت سال بطسیرت تقیین دارم که مصیبت و موخت سکنه ایران در دم و سایر عزیزان را بدست
نموده اند و در قرب دست و دست سال دیگر با برف و سنان با عصا و صوفیان صفوت نشان مردم را بر راه حق دعوت فرموده اند
لازمین بت و توجه و سعی ایشان اهل ایران بدایت یافتند و دشمنان این مبین از ساحت ایران بگزار گشته مکان بیابا
ادبار شتافتند چنانکه بر ضمیر مستقیم کتب تواریخ و اخبار مخفی نیست بلکه در کتب روم و توران و سایر بلاد مخالفان مشهور
و در اسناد و افواه خاص و عام مذکور است که مذهب شیوا از قهر عات شاه اسمعیل صفویت مولانا محمد بن شمس علی عابدی
چند در حق سلاطین صفویه و خشم و ج و تهریف ایشان در کتب خود نقل کرده است از آنچه حدیثی نقل میکند که خلاصه آن اینست که آن
عالیقدر از محمد ابن ابراهیم سنائی که از احاطه مسم محمد بن است در کتب غیبیه مستبر از ابو خالد کاتبی روایت کرده است آنرا
بنام محمد ابن علی الباقی که آنحضرت فرموده است که گویا میسرم گروی را که از مشرق ظاهر شوند و طلب این حق از مردم کنند
و مردم بآن دعوت نمایند و بعد از آن چون این رایه بیسند شمیرای خود را در دو شهاب بگذارد و جدا کنند پس مردم بدین حق درآید
پس اقبان باین راهی نشوند تا آنکه ایشان پادشاه و والی شوند و یاد مشایخ در میان ایشان بماند و یکی از صاحب
کتابی صاحب الزمان صلوات الله علیه و رسد که با ایشان گفته شود در جنگ شهید شده است ثواب شهدان دارد بعد از
این کلمات مولانا گفته که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسیکه بدین حق مظاهر نموده و طلب کرده و مردم را
بدین حق دعوت نمودند پادشاهی یا قده بجز از سلسله علیه صفویه نخواهد بود بلکه در این حدیث جمیع مشایخ صاحبان
انصاف و اخوان بدین دولت با توانان را بشاد و بسیار است بر حائل پوشیده است تمام شد کلام مولانا و در قرب بصیرت
این حدیث بلا صرح و استه از آن چند حدیث دیگر نقل کرده است بعد حکم نموده است که دولت صفویه منتقل خواهد بود و بطور
و خروج صاحب الزمان را تم گوید که در حکم کردن انصالی دولت ایشان بدولت صاحب الزمان سرور خطا نموده و ابواب جهنم
و مواخذهات بر روی خود گشوده است زیرا که اهل سنت و جماعت نیز حاو شیخ چند روایت کرده اند در باب خلافت عباسیه و هند
زمان ایشان تا زمان ظهور مهدی خمس الزمان و مولانا قاضی نور الله شوشتری نور الله مرقد در کتاب مجالس المؤمنین
متفصل ذکر نموده است و کلمات امامیه ایشان را جواب ثانی داده است و اگر دیگران نیستند بر مولانا بجللی اعتراض کرده و جواب
گویند که اکنون حدود و آرزو سال شود که دولت صفویه انفسه انفس و خاندان سلف ایشان بکلیت عدم شتافته و موافق خواهد

کاشن اول

خواهند فهمید و آردیش کوبید با دو دهنل کردن مولانا این حدیث را همیشه و کبیرا در عرج خانان صنوبر و تخبید نمودن صوفیه در ویام زاد او با دو غیره که در موضع مذکور خود فریاد بر سر شد از دماغی دیگر مذمت صوفیان افسوس ایشان لازم نبود و این تعذیب و تاختن در کلام از روی غفلت و دنیا داری خواهد بود یا اینکه دیده و دانسته شده و بجای کرده است چنانکه در این زمان بنام اکثر مردم بر اینست از اینجا میتوان دانست که خانه مردم عداوت صوفیه و انکار ایشان را از روی وینداری و پرسیز کاری و حق پرستی نمیکند بلکه از جهت شرت است یا است موجب منفعت تمیل جاه و عزت و قبول حامد و زینب جامه و مصلحت است دنیا میکنند چنانچه بر ضمیر اهل انصاف بصیرت پوشیده نیست نیز بعضی همین مضمون را گفته اند و تفسیر بر کرده اند که ما از برای صلاح امور خود اظهار عداوت اهل عرفان مینمایم و انکار ایشان را حاجت است و دستگاه میکنیم تا خود با الله مین مشر و ائفینا و صوره اخواننا همه موصی برادر باب بصیرت نمی خواهد بود که چون سلطان مسین که آخر ملوک صوفیه بود بر سر سلطنت ایران عروج نمودی شمس با غفلت شمار و خسر خویشتن را بر بود در نظام امور نام و جهاتم خاص و عام استقام نینزد و امور چند از آن پادشاه بطور رسیده که هر یک با بحث اختلاف دولت از زوال سلطنت کرده و تخت آنکه اولیای دین و عرفای اهل حقین را در نزد او دست جوید و جابر صوفیان صفت و صفات بکشاد و در سینه مصلی خیر بر آشنید آن میوار اولت و اولت رسانید و بهر مکانی در دیشی دیدیدار اولت و عمارت کشید و در هر حلقه استماع و ذکر نمودند اگر آن را از حلقی او بگشتند در سینه انجمنی که نظر او برده شد خون آن اهل انجمن از بیعتی حاصل بود از دو مان در ایشان و اکثر از خاندان صوفیان بر آرد و در وقت آن در ایام و ادبیت هیچگونه تفسیر نکرد چنانکه عارف بانی مولانا محمد صادق اردستانی حدیثی تریا که در جید زمان و تفسیر در زمان بود بعد از ادبیت و آزار بسیار حکم بر اخراج آن زبده اختیار نموده و غفل صنیر انجمن در آن راه از شدت بر دست بر او فاسد یافت **مطلب** چون خدا خواهد که سرده کس درو میباش اندر طبعه پاهن در جهان عالم نما و عالمان جهالت بر این سیروی انسان نادان نسبت با اهل عرفان آنچه لازم بود و حد و ان بود ظاهر است چنانکه در تمامی ممالک محروسه سراجانی عارفی و درویشی بود از ملک ایران بر آید نهند و در هر حلقی اهل حق دیدند بیست طس ظاهر ایشان خسته و بسنگ من مرآت قلوب آن عزیزان در آنگشتند و در هر بهاری پر سیر گلدری در هر بلوگی این مسوکی بود دست ستم بر اینان کتودند و در سمر ولایتی صاحب معرفتی و در هر محالی اهل عالی بود فرادونی اعتبار نمودند و بهر زمیننی اهل حقینی در بر نهانستی صاحب لایستی بود بر اندام وجود ایشان بهت گاشتنده طرفه ترا که این امر شیخ را صواب می پنداشتنده و این فعل نشنداد و درین نام میکنند **بصیرت** لطف حق با تو دارا آنگذ جو که از حد بگذرد و رسوا کند مناسب مقامت

حکایت شیخ مجدالدین خبنداری

مرید شیخ نجم الدین کبری خواندی قدس سره بنا بر فساد اهل فساد و سبایت حناد سلطان محمد خوارزم شاه آنوقت تاب رتبه نورانگاه نادم و پشیمان شده بخدمت شیخ نجم الدین آمد و عرض کرد که اگر دیت خواهی اینک نرو اگر خاص کنی اینک سر شیخ فرمود که دیت فرزندم شیخ مجدالدین زودیت را خاص او سر من و سر تو در سمر و میان دولت تو و سمر الهی حکمت تو است بعد فرمود و کان آخر الله مقولاً اندک زمانی گذشت که خنجر خان از منورستان طرور یافته خوارزم آمد و که در آنچه کرد و شد آنچه شد تفصیل آن در کتب تواریخ بیانت (بصیرت) تامل مرد خدا نام جدید هیچ قومیرا خدا رسوا نکرد عملی در دنیا دوستی که بیانت آن مجلس بر تن ارادت و قانون طریقت طرور رسا به و صاحب اولتیت برود با روی صوفیان جان فشان نگار

حرف الالف

و با صد بار بکناید و بقوت آن فرقه روح ذی برب و اجازت کند و نیمی عمری از طایفه اعدای دین دولت را معدوم و با بود سازد و قوت
 دولت و نصرت سال ملک است بر آئین مذکور قسم را گیرد و شیرازه سلطنت و فرمان بهی تخفام پذیرد و بالاخره صاحب ملکیت
 با آن کرده بیسنا خدمت کند همواره اینها را محذول و منکوب سازد و عدم وجود آن قسم و را در جهت سازد و بر قتل و
 اخراج آن جماعت فرمان دهد و قوم اراذل را بر اشراف قبایل مستولی گرداند و قسمه حارثان را داشته اند این را بر سر عدم رعایت
 نهالی این افعال چه فرقه خواهد داد و فسرکت این اعمال چه کرد خواهش کردی این الله لا یغفر لکم حتی یغفر لنا ما
 بکافینهم و دریم آن امر بزرگ و مهم است که را با شما صیبت نظرت مردان چون است بر جمع داشت کارهای بدون خداست
 زبیر و با کف کفایت اعدای دانشمند و علمای پایه بلند داشت آن از عهد بر نیساید و ایشان از عظمت قوت شدند ستم
 آنکه اعدای دین بسین و مخالفان مستبد المرسلین را بر عکس استیلا داد و ابواب بیخ و عنق دشور و فستق بر روی عایاد و برای ایشان
 و شیکا که خان بی ایمان که آنکه فرمان مال سلطانان را بر بند و خون چارگان را فرزند و گوشت خیر از ابریان ساختند و
 عاجزان را که اقتضای دوست سکنان را کندند و در روزگار زبردستان بر آوردند بزرگان گفته اند که بردستی ایشان
 احوال و بسیار کرد و با چه رسد بر بیگانگان کفایت کافران بی ایمان و بجهت مخالفان تصریح الله اعدا شتری برزد و آن
 چهارم آنکه زمان بد ائس مردان به منس و خادمان بی خایه و کار زمان بی مایه را در مشورت ساخت نظام دولت مهمان ملک
 بجهت کرده جابل و قوم اراذل انداخت چنانکه در روزگار آن شمس را بر هر بی نسی خداوند نصیبی مسر بر تقدیری صاحب صد
 و بر بخردی مالک مسندی بود و مسر بر غنی صاحب غمگینی و مسر که ای خداوند جای و مسر بی مایه غنیه پای شد و هر که در
 سامانی و بر غیر استی بریاستی و هر دو نتمی بدو می رسید و هر بی پذیرد و زیری و هر سید کاری سپیداری و هر بی
 و هر بی تمیزی غمگینی کشت بر اسط زمان و خواجه سرایان امور مردان هیچگونه نیکوشت (حقیقت) کفر می زینت نسیر ما
 نوی صد بر بسین چشم خود کشای تا شود تعین بعد از تقدیر انبوی و بحکم سرودی چون معرفت و سامان کشت فرایم آمد همگروه
 بر دیس خلبانی از جماعت افغان با شش یا هفتاد شکر مسلمان از شهر قدس حرکت نموده بعد از قطع هر حمل و قتل و غارت
 منازل بظلمت اصفهان رسید و قیل ذلت محاصره نموده فی سینه از اصد و بی چهار بجزی جبر او تمام شو کردانید و خناب و دروغ
 از فریبان و فرزندان آن پادشاه را بقتل رسانید و چندین بسزای شمال تا فریبان را از پای و آورده و خود آن پادشاه را
 مجوس و متغیر کردانید پس از آن شهر اصفهان که قرون فراوان از حوادث دوران سون بود دست غارت بشود و بفرمان
 آیات الملوک اذا دخلوا ارضهم افسدوها و جعلوا اهلها ذللة را انگار نموده در بلاد فارس و عراق
 و کرمان و سایر مخالفت کیش رفت آنچه از دم قتل و غارت و فسق و مجرمتی حاصل آورد و اگر قوه العلماء و زبده الابرار
 میرزا نصر الله آن بزرگوار از اکابر علمای دزگارد و افاضل هر فای عایمتدار است جامع علوم غایب سری و باطنی حاد
 فضایل صوری و مسنونیت عارفیت که در شمار حانه کاتبان سری در او اول جود در هر باخته و مالکیت که در مطهره دهر با و حسرت
 تریاق و با اتم افاق چون شکر شیر در ساخته هم زمره لوک او و برود هم اهل سلوک را و تکیه دیدار است بود بخشای و بده اما در
 افزای صبرت قهر با همه بار و از همه کنار با همه بر سسته و از همه کسته مجلس و گفتار مجلس است و در خفا است سخن خراق و فارس
 و کرمان و آذربایجان و فرامان نموده بجهت بسیاری از علمای عصر و عرفای وقت رسیده و تحصیل کمالان و فضایل در سینه
 و صفیان فرموده و منظر منظر مستیخ عظام گردیده و بخدمت العارف بالله حسین شاه طریقتی راه ششانه توبه و تقوی

و از زبده الامم
 حضرت امام
 علی بن ابی طالب

کشن اول

(۱۸۸) - دارش از آنجا که چون حکمین اهل مین پنجاب اورند با رانده اند خود را در لب طعن و تشنیع بر روی روزگار آن بزرگان

گشودند و معنای آن کمال بلیب القسطه و سوس برزاد پنجاب با بخت بیخیم برزاد و سظم و فسند کرم نیز برزاد سبب کثیف
نمود و آن بزرگان پس بر اصله در مصلحت کار این امر قبول فرمود و چند گاه تکمیل حال تحصیل کمال و تصنیف با من در سخن
امیرزاده مشغول بود چون امیرزاده عظیم بکریم و نیکویی کرم گردید و کارکنان تضاد قدر بوزارت و لویه اجاب را مقرر کرد و
اصحاح (۱) کل بدین نیز آراستند بلکه در این مثل خبر استمال بار و اوقات شریف خود و آنرا فی حال قرار و ضما
میگردد و چون این کمال الواصل مجذوب عطشانه سس اند سره انفریز برود شد فقیر در شهر تبریز رحمت باری تعالی و اصل
شد بر حسب بخت و حضرت جناب میرزا بشیر و کتیبین و نه نین آنسر حله اهل مین قیام نمود و بدین بر حسب عقلی و حلیه کسب می
بین المرغاب و انقضا مقهور در تارکشت اصحاح جزاء تصدیق الدارین عسرا فقیر گوید در دار السلطه اصفهان شد
آن نه و اهل عرفان چند مغل سسده در ارض صحت پنجاب مخطوطه بهر مست کردید از کرم حضرت کرم و لطف خداوند عطا
اسید و راست کردید از فیض آنگاه آن بزرگان و دیگر باره فرمودند **وَاللهُ الْاَجْمَعُ** و کرا برده باد

بضم اول و سکون مائه و ال مع الواو و با مع الالف و سکون ال قبله است بحت ال حقه حکم دارد و آب فسده و آن و با حات
بیار و دامن و میوه سس و سیرش فرادان و نکوت از اتم چهارم و هجده شش حرم و از بلاد و از با حات خلقتش هم از نایب
امام و از مذ و از مقلع حسن و عالی فی البجه بر فرادان که بر راقم اوله است انیده اما چند نفعه از اهل آنجا را دیده و صحبت آ
خاله از معرفت و مردی نباشند و کرا **ار و سمان** بنوع اول و سکون بر او که و ال و سکون بین مع و نایب مخطوطه
مع الالف و سکون نون قبله است بحت مفرد ن قرب پانصد باب خانه در اوست و تفسیر با پانزده قریه اند توابع این است
از قسیم رابع و جوان اربعه شش رابع و در زمین بهر و واقع است کشته فواک آنجا خوب فرادان خصوصاً انچه در اوست
عماد و از آن آن تصد از مضافات اصناف پیش از کار نبرد متصدل بهر شش سرت نیز و کرمی با ال آن قبله طرف شمال
اصفهان و چهار سندی آن دانست مردش یکی ششیم نایب در احوال وسط احوال مکرر دیده شده است کسی که بتواند
در بیان آورد و بنظر نیاید لیکن اشخاص عظیم نشان از آنجا که بر خواسته اند مانند شیخ مرتضی علی و سیر جمال الدین صاحب
تجارت کثیره استان و در بزرگوار در زمان شاه مسیح میرزا ابن امیر تیمور و کرا که کرده اند من **العجايب** در دم

آنجا عادت چنانست که شمال را از آنجا که در بزم باج چینی می دهند اگر نهند ثمرات بسیار و با حات و اخصان خاص
رسانند چون چیزی از آنجا که گلات مانند جگر و غیره و نند با حات از اذیت سالم و مخطوطه با نذ و کرا اراک بجمع برده و در مع الالف
و سکون کاف عربی گویند که یکی است از بلاد اناطولی مردش یکی اهل سنت با حات بهر شش مرد فقیر ندیده و مردش بسیار
مشابه کرده است **کرا اردوگان** بنوع اول و سکون ثانی و فتح و ال کاف عربی مع الالف و سکون کاف عربی گویند
است یکی از توابع نرد جالی خوب و معنی مرغوبست و متقل اینی آنجا هم از سار نذر راقم انصیه برانیده اما مردم آنجا را بسیار
است یکی اهل آنجا شنیده اند و دیگران در حال شیراز و ضمیمه است بنیاز است مکرر دیده شده است قرب هزار خانه در اوست
در چند قریه سموره مضافات اوست این در کمال عنده است بهر شش در غایت برودت در میان دو کوه واقع و طرف جنوب
فی البجه و ابع است فواک سرد سیرش و افرو و خلاش در کرا میرزا علی در ضمیمه شخصی صاحب تصانیف از آنجا بوده مردش
عموماً وسط احوال و ششیم نایب خالی از مردی نباشند و کرا **ار حسیس** بنوع اول و سکون ثانی و جیم مع الالف و سکون

چهارم و بیستم

چهارم و بیستم

چهارم و بیستم

چهارم و بیستم

چهارم و بیستم

چهارم و بیستم

حرف الالف

شین مشغول قصبه است از راه در شیبه لبری در سه فرسخ اعلا طایفه از قسطنطنیه باقی است خوشنوار و جویش سازگار در دهنش میلان و نیز
 مردان را تم غنیه و بقر باور رسیده و اما انانی اینجا چند نژاد دیده است و گرانرو لان بیخ اول و سکون ثانی و فتح وال
 لام مع الالف و سکون ثانی گویند نام طایفه است از طوایف کردلات که بستان سفنج از آن طایفه اند ایشان از خاندان
 بزرگ و در زمان سمرگند و قرون بسیار و سالهای بسیار است که ابانت از نایب سلق با نطایفه دارد و در سمنان وانی امکان
 امان الله خان این خسرو خان بود و قریب بیست سال من جت است استقلال حکومت نموده امحق والی در مراتب قوت و قدرت متنا
 و ایس و غرق و حسن تهر و مشغول ضمیر حد بل و نیز نداشت همواره حکم لطف احسان بود و سمنان بر زمین خاطر بسیار جوان
 بیگانه دولت و افروختن متکاثر و جاه عربی و حشمت مستغنی داشت در کرم قرا و تقسیم عرفا و ترغیر غریبا و تحت ایل از نوادگان
 اصل مستقل شکر است مخلص در دیشان و متفقد ایشان بود و ادوات خویش را خدمت جناب محمد و ب جناب محمد حسن تهر در دست
 میبرد و گویا در شکرانه هزار دو دست و اصل جبری بر حمت نیروی در اصل کشت از این جهان فانی بسدی فانی در گذشت و حشمت
 علیه از آن خان و الا سمنان چند فرزند از جمله یادگار نامند من جمله فقیر محمد صادق خان و خسرو خان و حسینعلی خان در ملاقات
 نموده است خسرو خان بمصاهرت شهر اراکان مشغول و سکه افروز و در بعضی اخلاق حمیده ممتاز است در نفس ذکر سنج احوال
 ایشان از مساهرت بخت است و گرانرو لان بیخ اول و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی از جد سمنان
 و لایق عظیم و دیار است از قدیم مشقت بر جا و معموره و حسابات مشوره و چند دست از طرف مغرب در ریای ستام و در
 شرق بیادیه العرب از جانب جنوب در یار فلسطین و از جهت شمال بکرم دمشق و کجوه جاد اردن از قسطنطنیه سیم امام آب و در
 سالست بحال اقل آن سبزه از صحاری و بیابانست و میباید که میریس فراوان و فوکه سرد سیریش از آن جمیع املی آید
 مسلمان شانی برب و طبعی نصاری و اقل قبیل شیدا نامتند و گرانرو لان بطریق سخی خواهد آمدانست الله تعالی و گرانرو لان
 بیخ اول و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی
 خروج نموده و در بدو خورشید در آن محل قتل فرموده است و گرانرو لان از قوم سبزه است و در بیابان ترک برایش بود
 ایش و پسند شغل است بزواجی مشهوره و قسری معموره مرد مس ترک زبان و خنی مذموب و دیگر نصاری و طبعی شیدا نامتند
 و اقل قبیل خالید گویند پانزده سکه از خانه در است و عمارت های اندک بسیار بکوست مساجد عالی و جوامع متعالی دارد اگر چه
 را تم غنیه اما نزد کسان رسیده است و مردم آنها را بسیار دیده از زنده از مردم بعضی خصوصیات دارد چون نموده بودم جوانی
 تواریخ نمودم و گرانرو لان بیخ اول و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی و سکون ثانی و فتح والی
 فرم و دیدار است بخت توام از بلاد اناطولی و بنول خواهد آمدند مستوفی صاحب تربت القلوب از بلاد ایران بود و اکنون ساکن
 در میان تصرف نموده اند و اکثر در زمین سوار اتقانی افتاده و جوانی اربد است نیابت کشاده است اطراف آن شهر را قریب
 با چهار فرسخ جبال شامه احاطه دارد و جمیع جوانی اربد اش معمور و آباد و نواحی و قسری اینجا یکی خسته بیاد و آنها بسیار
 در شهر و سبزه جاری در جمیع عمارت های ساری و قریب به هزار خانه آنجاست اگر عمارت های گشت سلطان علاء الدین کعبه
 مطبوعی از سنگ تراشیده بار دوی دورش کشیده و اسواق تکلف و دکالین مستفاد که در سبزه ای خوب تکامی مرغوب و قوی
 خانهای دکشا و مساجد عبادت فراوان است می از قسطنطنیه چهارم و خاش خرم اش خوشنوار و جویش سازگار است در شمش
 طب انگر و خاش من خیز با خاش فراوان و فوکه سرد سیریش از آن عمارت های خوب و جویش مرغوب و خاش مرغوب است

مردمان

مردمان

مردمان

مردمان

مردمان

کاشن اول

۲۷۰

و جلال و تخلص اهل حال و ارباب کاند ساکنان شهر و فرادختی در بس و کنگان جبال و کوهستان عقیق نفیذ و نصاری نیستند که شود
 گنار باشند را تم گوید در عالم سیاحت از خوبی آب و هوای روح و صنفا مانند از بنجان کشته شهری دیده شده اگر چه شهر کجاست
 و انبیا با سعادت و رود فرات از یک فرسخی شهر میگذرد و پیش آن از ملک ارزنة الروم است و از گنار از بنجان در کلاخ و اکن
 گذشته و در گنار معدن و عقیقی از جبال اوج بر روی داخل شده آنگاه حکایت عاقلیه را وضع نموده و از طرف مشرق جبل جبرود
 از قریب شام مرور نموده با دی عیراق عرب امی کرده از گنار شهر عد که مشتهر داخل است العرب گفته بدریای عمان میسوزند
 و اگر از هم صاحب میگویند که آن غنم اول و فتح ثانی و سکون سیم بیده است قریب مینه ساری از نواحی طبرستان االی ایجا غنم
 از قدیم مشتهر است از نام ندیده و گنار اسکندر از غنم اول و سکون سیم و بعد از غنم کاف فارسی و اول مع الالف و سکون راء
 محو بد ریست منظم و شهرت کرم شهر طغر از اسلام بودست چون در بیا فاسد است میان او و اسلام قبول است اما طولی در است
 و جرم شهر را از بلاد اناطولی نوشته اند بندریست در خات علمت و در مینه است در حال است در زمین است بعد از اتفاق افتاد
 و طرف شمال و مغرب و گشاده است تا بدینار معتدل بهر پیش بر طوبت و سردت نایل از قسطنطنیه و بروایتی پنج فرسنگ است
 باب خانه گنار است یکی از خوب است طبعه و در نظر با بیکوست و در وقت درخت گنار است در وقت کجاست
 در نهایت علت بحر و صحرای سرد و چار در آن بسیار دیده شده و در آن شهر قریب است که طول آن کفریخ و در عرض پنج فرسنگ
 و بر سر قریب سردی رسیده و در بیکوست کشته و در سردی قریب کس بسیار دیده است و آن چنان در تکه های در بلاد دیگر نظر نیامده و سایر
 احوال اسکندر در ضمن ذکر حفظیه خواهد شد انشاء الله تعالی و گنار ایجا از بلاد هند است و از گنار شام است از قریب نیم
 و در دشت انقب سلطان شافعی در بس خانی از ولایت ناسند و گنار از خداب از بلاد خراسان و از قلمی راجع
 را تم نه از خداب دیده و در نایل از خداب مشاهده کرده است و گنار از سنجان پنج اول و سکون ثانی و کس سیم و سکون
 نون و جیم مع الالف و سکون نون تانیه بود کجاست از فارس در شمال شیراز واقع و چهار مده از آنجا دور و در پیش کبری نایل
 و پیش معتدل در دشت یکی مشهور در بس عقین لادنند و از شهرات خانی باشند و چند پاره قریب خوب از منافع است و است که
 میروی ایجا خوب خصوص نامرست که بنیاد نیکوست و گنار کس نام رود است که در بلاد اذربایجان دارند که
 و آن رود است میمون که از جبال خاریقا و ارزنة الروم بر میخیزد و ولایت ارمن و از آن عبور نموده و آبهای آن رود تمام بر آن رود
 و در شهر کجاست و بنجاه فرسخ در بس نام عیان پیش هر چند کجاست در آن سکت بسیار و در کشتی حسب شوار است و بنیاد سیم
 ابرمان و از طرف جنوب است شمال برو است در اطراف آن در اعدت فراوان در عجایب المخلوقات ذکر است که اگر معلول است
 رسته یعنی کسی که برونک داشته باشد از آن بگذرد بشرط آنکه پیش از آن رود آب باشد همان مذهب از آن علت نجات یابد و اگر شخصی از آن
 آب بگذرد چنانچه بگذرد برین او در آب باشد چون است بر پشت هر لوله نهد فی الحال وضع حل شود از کس خصوصیات بسیار دارد که
 در آنجا بر ج کند و گنار من بسنج اول و سکون و نیم و فتح سیم و سکون نون نام رود است یکی از سبب گیری و دیگری از سبب سوزی
 و نخل کجاست دست از سبب گیری از گنار در است و در آن موضع از سبب گیری است اولانی است و کجاست و عقیقی است
 از آنست که بر بلاد مسوره و قصبات مشهوره و در مینامی خوش و عجاج کس پیش معتدل و هوایش سردی نایل و اگر کسی از
 از قلم چهارم و قسطنطنیه که گنار است که در آنجا است و در آنجا است از طرف مغرب بسیار کرده و ارزنة الروم و از دست مشرق
 با قریب ایجان دوران و از جانب شمال ابرمان و چو در محدقارص و از جهت جنوب بجایان کردستان سکون نوا این بسیار و نامن بسیار است

ایجا
 از خداب
 ایجا
 سیم

زینست

حرف الاغلب

تقتضی در صحبت نظر مناسب بیکر از کشته بلاد ممتاز و مستثنی است بر این در عا و خود شیرین نورانی و دلیل و کواست قبل از اینست
عیسی علی نبینا و علیه السلام بر کیش زرد شسته و صاحب سید بودند و بعد از نبوت عیسی دین آنحضرت را اختیار نمودند و بر تبت دین آنحضرت
روایع دادند که مطلق عبودیت را از منی گنهند و چون رایت اسلام بر سر سپهر خاقان کشید و هیبت وقت بیجا شرق و غرب عالم رسید
در زمان خلافت عمر ابن خطاب عثمان ابن عفان تمامی آنکس که عیبه اسلام در آمد و آن ملک را برای اسلام تسلیم شد اکنون صاحبان
مذاهب مختلفه در آن دیار بسیار هستند منجمه عیسی زید ابن معاویه را عیسی مامی پرستند و گروهی کثیر عیسی پرستند و ایشان را از کثرت
کوبند این فرقه اهل حرفه زراعت اند و بعضی دیگر بودند این طایفه در غایت همت و دلشده در مره حلی انقلبه ایشان از فرق دیگر
کترند و بیکر شنبه آبی شمرند و قومی دیگر اهل سنت است جماعت اند ایشان متفرق بدو فرقه اند طایفه شامی مذاهب با حاشی برودند و سواد عظیم
و اهل ریاستند قابل عمارت اند بار طایفه اگر از در تجارعت و مردانی بگذرستم نهادند قریب بعد هزار خانوارند و در همان نواح
و غریب پروری مقدم کشته یارند از آن فرقه نیز فرقه هستند اکثرند و از دومی در قطع الطریق میسرند قدیم الزمان حال اولی
از طرف ترک عمده بوده اند و در سسگام فرصت گابی ولات آنجا طریق بنی دلفیان میسرند در دست سبجی در زمان خلافت
ابن عثمان سلطان این بیده بود و اجراء ولایت را بکند و بعد از سلطان حبیب بن سنده آنجا فرستید و در آنجا که در آن ملک
قتل یافتند و در ولایت غارت و اسیر بل آورد و چون زمان خلافت خلفا راشدین سپری شد اسمای دولت بنی امیه
تصرف نمودند و چند گاه امنا مختار بن ابی عبیده هفتی ضبط کردند و چون کار کارخان خلافت ایشان اختلال یافت چون که امنا
به آنجا شتافتند آنجا همواره مسلمانان بود با بجان بر انداخته و کسب کردی و در زمان ملوک الطوائف خاقان آنجا سفر بود و بدی
بعد از آنرا ارض دولت حکیم خانیه و امرای جوانیه و ایغانه و آق قویونلو قسمه آید و ویای دولت صفویه مستقر نمودند و سلطان سلطان
ابن سلطان سلیم خان فیروز هم بنفس خود لشکر کشید و از تصرف کاشگهان ملوک صفویه منع کرد و انبند و شاه طما سب این شاه
صفوی همراة و قهرآرز و در میان استر و او نمود و نرات بیان سسما صین و در پادشاه عجم در سر حرکت ارض شور و فتن واقع شد
باز خیره سلطان مراد خان رابع در عهد شاه صفی فرقه ثناء عباسی نفسی تصرف نور تا حال که سینه هزار در دولت چهل و هفت
هجرت جمع بلاد مرین در تصرف او و اما آل عثمان است را هم گوید که مدت مدید در عهد سعید در آن کشور گریه و بخت صاحبان ملک
قتل و دین دولت آنکس رسیده و آنچه از بلاد آنکس از ارباب و خان و اهل کمال و اصحاب جن و حال مشاهده کرده و در طریق
معه و در نور خواجه شده اتقا و اندیشه ای ذکر از مستند صفیری و لایقی است معروف و بار نیست خوبی آب به او صرف از مصفا
کشور اناطولی و محمد و است از طرف شرق بولایت یازگرو از سمت مغرب بریای رودم و از جانب جنوب به راستام و از جهت
بکشت اناطولی و مشقت کوهستان سخت جنگلهای برونست مجموع بلاد سس از اقلیم چهارم و هوای آنکس بلاد شس خرم و اغلب کند
اند بار طایفه و اهل القدر و ترکمان و کرد و قاجار و بسیار بود نشانند و سواد عظیم آنجا حاشی مذاهب بعد خصاری اقلی هم هستند
بسیارند و محویت بر جاد قدیم و در این عظیمه و قصبات بسیار و نواحی بسیار و انبار و حیوان از حد فسنون و موافق فرستند و مراتع کما
مروم امکان همونان ترک زبان در بر غراب و هفتصد اجربان سفید رخسار و از حسن و جمال برخوردارند قریب سیصد سال میروند که در
آل عثمان و کاشگهان ایشانست اقم معروف میدارند و خدا که در آنکس سیاحت نمودم و طریق معاشرت با فرق مختلفه اند از پرور
و صحبت با مانده و آنه پر کشور رسید و قی از در دستند حال نامل آنجا چیدم ذکر بر یک در موقع خود از مساعدت بخت و دولت و کمر
ار و میه بقرآن و ثانی مع الواد کبر مع ویای تقانی و در اساک ستری و کما بر سه روح انراست گوید از قدیم آنکس را در

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

کاشن اول

۱۲۲

کندی می از بلاد آذربایجان مویش قرم میان و آئین فراوان در اکثر خانناروان است قریب پنجاه باب خانه در اوست و
 نواحی خوب و قریب در خوب مضامین است باغاش خرم و میوه پیش بکوست از اقیانوس باریج و در او من جبال واقع و طرف شرقش
 واسع است مردمش یکی مشید و بیهوش است نه از دشتبند از فردا آثار و عموما جهالت شعارند را قلم در خلی آتش کشند اما
 از خورشید گذشته و باطل آنجا معاشرت نموده است عموما ترک زبان و درند مشرب و خوش گذران باشند ذکر قدوه و آتشکین
 و زبده المتعبدین میسر ترا شمل امجد و بلاد در کار و از بد زما و اکثری در دست زیور کالات خفانی آراسته و بکله
 خفایل انسانی پیرایه نایب مندرج شریعت غرادر خارج معارج طربت یقینات از خلفای قلب انصارین و قدوه و الو صغین
 آتش انزبانی مجذوب عیاشا بهدانی قدس الله سره و غیره میسبانه و چندین مسالی علی الاحتمالی در خدمت آنحضرت بوده
 و بر خدمات پسندیده و در ایامات حمیده قیام و اقدام نموده و یکی مطبخ و طبع و مقبول مزاج شریف آنجناب گردید و بنا بر علی بن
 نقیب حضرت عیاشا فخره مرده و به شرف خلافت مشرف گردانید و بعد از آنکه آنجا بار ما مورثان کنون در همان ولایت
 بارشاد عباد و بیایه اهل آن بلاد و اشتغال دارد و از لوازم محبت و نصیحت آن ولایت فرو میگذارد و ترفیقه حال قهرا
 و تفریح بال صفا مشغول و از توجهات آن بزرگوار مطالب طالبان آنجا یاد بجهت است آنم که یکدست چهار سال قبل در
 دارالملک هران با آنجناب خاقان نموده و ابواب معاشرت و مصداقت بر روی یکدیگر کشیده امید از لطف عمیم خداوند کریم جانش
 که غنیمت کرده بعد از خوی دیدار آن بزرگوار خیر گردد و با حسن وجه عز و ذوق شود و ذکر آرزوی میل و مسیح اول و سکون بر او دادند
 ایضا تمامی و سکون لام بوده است سترت انجام از عراق عرب عموما خفی مذہب از اقیانوس باریج خرم و بکر می بایل و آئین
 منزل و مردمش طایفه ترک و کرد و عربند در قسم اینخار از دیده و تابند و یکدیگر می رسیده و آنجا با آنجا بسیار دیده است
 ذکر از میسر بکر اول و سکون زاد مجید و میم مع ایبا و سکون را بنده بر دست عظیم ایشان شویست دست جبین در کله
 بحر این اتفاق افتاده و طرف شمالش آنکس گرفته و سایر اطرافش کشاده است چون آن بند دست بلاد که اقیانوس شده و سکون
 اکثر مردمش جسونند لهذا اهل روم کا و از میسر خوانند قریب بیست هزار باب خانه در اوست نواحی چند از مضامین است
 از اقیانوس باریج تا میم مسکن ارباب دولت و اصحاب تجارت و مردمش سفید چهره و از شجاع حسن جمال با برده اند مناج منف
 کشور در آن بند مردم فرود آفته معروض شام در آنجا محمود است و کرا از یکت هم اول و سکون زار متعوط و فتح با تمام
 و سکون کاف عربی نام طایفه است در توران در خدمت کثرت زیاده از این دانست یکی خفی مذہب و در آن طریق متخصیصند و جگانه
 و در میسر در بعضی نکارم و لیدر رود که در ام حمان بنی خیره عموما ترک زبان و فارسی کوی نیز بسیارند و یکی آن فرقه در اقیانوس
 و نیم سکون دارند مردان ایشان کوچ و بد منظر و زانسان از حسن جمال برخوردارند اغلب ایشان از حقایق انسانی در روا
 معارف عربی مجربند را قلم بر یاد و فایده بسیار با فرقه از یکت بوده و با ایشان طریق مجالست معاشرت پیورده و در سفر با خود
 با اهل معرفت ارباب محبت ایشان صحبت نموده است کاف از یکت با اهل ایران بعضی عمار دارند و در قتل و غارت بر ایران بجزو با که
 ندارند و بیشتر اوقات از اهل ایران اسیر توران برده خرید و فرودخت نمایند و کرا از یکت بکر اول و سکون زار مجید و کسرون
 سکون کاف عربی و میم مع ان سکون اهل بند بر دست محبت آن در دست مندرجی شهر قنطنیه اتفاق افتاده و طرف شمالش گرفته
 و سایر اطرافش کشاده است قریب و هزار خانه با مصالح یکی مرد صبور او دریا واقع و اکثری در آنجا واقع شده
 دست شرقی آن مجرب و بزرگست و طرف جنوب و مندرجش بحر خضرت است آئین بسیار و در ایشان فی الجمله باس از کار است و کاشن

کاشن اول

اروس

باز

از یکت

بیمیه

حرف الالف

داراست در آید بار سرد و صوفی و سایر درخت سایه دار در دیره و در برقیار است چنانکه برودت که در دو مسافران سخت است و در و قریبی
 آنجا است و جمال را سید و جمال عالی در قریب از چهار شهر و اقصی میوه اش و سواد شاه پوتا آنجا قیماز و مان با ناریش با نیا است
 نکته اش که خفی مذیب و دیگر نصاری و قبیل صافی ناند و عموماً در امور مدانش گانی و ترک زبان با قهر و غر با حد بان و قوه خانزما
 خوب و نگایای مرغوب و محاربات با مطرب در در مسکن ارباب دولت اصحاب تجارت و عموماً صاحب حسن جمال و سفید چهره
 از حالت پیکر و صحبت نظر با بهره اند و نشاط و انبساط بر طبایع ایشان غالب و صحبت اهل حال و صاحبان کمال را فتنه
 من الغرایب وقتی از ادوات را رقم رایگی او را کار بر اندازد و حوت کرده بود و جمعی از کسب امی آنولایت از اهل معرفت نیز ما فریفته
 و از هر مقلد صحبت و اختلاط میسر و در آخر الامر مشغول بطلقات کشیدگی از چهار پر رسید که آیا در این زمان کسی باشد که علم بر کج
 بداند و آن را به کمال برساند یکی از قهر که درده محمود نام داشت در طریق علوم غریبه قدم میگذاشت فرمود که هر علمی در هر زمان که
 بوده اکنون نیز میباید زیرا که محتاج گفته اند که نیست شود و دست نکرده اند که کلامی ظهور و کلامی بطون و کلامی بروز و کلامی
 کون هر ساند بر علمی که طالب پیدا کند آن علم ظهور و بروز هر ساند و چون بفرمود **الْمَرْجُوُّ لِمَا جَوَّلَ** بر علمی یک دشمن پیدا
 کند بطون و کون هر ساند در پرده خمار و در چنانچه در این بروز کاراکش علوم غریبه و فسون عیب در پس حجاب نه و چون علوم
 در جلد و ترخند و اکنون سخنان مردم زمان حرف ضرب بضر و فعل فعل اصل ایاخت ایست دست تصرف قوی دستکند
 سودا و استن خطاست حدیثان اندیشه و ادب عرفان و حکمتان بدیر معیشت نیاید اعداد ایشان اندازندگان خداست و
 رشان جوهر صفاد علیشان علم بر عیانت تکبیرشان تکبیر باطن و اکثرشان تخمیر ایل حالتی از قهر اندست درده محمود عرض کرد آنچه
 بیان نمودی حق نسر بودی اما اینک گفتی اکنون علم طلسم موجود است این بیان را بر مانی و این کلام را نشانی باید و اکثر شخصی چنان
 عطشی لی دلیل کند نزار اهل خرد و مدعی نماید و آنچه گوید نزد خردمندان استماع را نشا بر چون رده محمود این کلمات را استماع نمود و همه
 کاغذ قراضی طلبیده و از آن کاغذ صورت آدمی بریده و شمس خد بر آن کاغذ کشیده و در حروف مختلفه بر آن نوشته و تیر
 نیز از آن کاغذ بریده بدست انصورت براد انگاه انصورت ابر زمین نهاد و مانند شکل در حرکت آمد و در قمار کردن گرفت بگل
 رسید و فرار نمود که رقم و حامل انصورت خوب بزرگی در خارج مندل که آهسته مقدار کوچی سکه خوب او اهل مندل بود
 آن صورت تمسیر بر آنچه چنان نوانت که مانند خیار تر و در وجه ساخت یکی در حیرت افتادیم و جنب کردیم آن خردا را چیزی خوانده در آن
 دیده آن صورت را گرفت و بالید و معدوم گردانید **الْكَلَامُ حَلِيٌّ عَنِ اتِّبَاعِ الْهَلْدِ حَى** ذکر اسرار ما کبر اول
 بین عهد و بای خارجی مع الالف را در عهد و نام مع الالف شدی خوب جمله مرغوب است از تسلیم رابع و در زمین مسرار
 واقع و جانب ارباب اشش و اسح اشش و شگوار و جویش مبارک کار خاکش حسن خیر و زمین او فسخ آنکیز قریب ششزار خانه بود
 و قریب خوب و نواح مرغوب صفات است فرام که سرد بریش فرادان و جرب و خاتش امدان مردمش اگر خفی مذیب و
 بدوی شربد آتش از بلا و ناماطی و طرف مغرب شد قویه اتفاق افتاده و اگر مشتیات در آنجا نمیا و آماده است خیر را اندیاز
 بسیار خوش آمد باغات و کسا و بیاتین روح فسنه و آبهای که از ابر جمیع عار است آنجا جارت است ذکر استر ایا و
 بنج اول و سکون سیمین صود و قح نام منقوه و سکون را و شربت و کسا و درینا البت سبب آنرا از سلیم چهارم جویش
 گرم و اشش فرادان و جرب اشش ابرزان بعضی او را در انگکت چنان گفته اند صاحب بحر الملاد که یک روی صورت در میان
 طبرستان و خراسان و جوینی آرا از خراسان نمرده اند و جمعی در طبرستان و اصفهان اول کسی که او را بنام نور برین و صاحب

سجده

سجده

کاشن اول

این ابی صغره بود و بنید از جانب سلطان ابن عبدالملک در آن حکومت خراسان میفرود آفریدت محمد و دست از طرف مشرق بدشت
 نردان و خوارزم و از سمت مغرب باز نردان از جانب شمال بدریای خزر و از سمت جنوب خراسان و محتویست برای خوب انوائی
 و خوب پیش فراوان و در گذشته خانه های سردان و بویش خرم مسیلان با آنکه برف بار و بویه گرم پیشین نیز بسیار است و در
 پنج بار باب خانه در اوست و نواحی چند منافع است دست مسکن طایفه فارسی زبان و ایل قاجار و اطرافش فرود ترکان بسیار است
 مردمش از قدیم مشیت نامیده و با آنکه طایفه ترکان بسیار ایشانست بی ترس و قتیقه مماشش نمایند بگو و گذشته اوقات بزرگان
 حکم که از بد سخی برانند که بواسطه استر با اختلاف اردو صاحب این جهان و زیر لوک ایاله در دست هوای اینجا را کرده است نصیر علی
 الدین خدیو انباز یکس از بار رسید بسیار می انزالانی اینجا را دیده و بیال سخت جنگلهای پر درخت اردو ایشان بسیار فرود علما
 و در خانه از اند بار بر خسته اند و زیر کالات نسائی و فضایل انسانی از گذشته اند بجه میرتیه شریف صاحب تصانیف شیر از اینجا
 بر خسته در زمان طوک آل بویه و در نظر ظهور نموده از حکمای سلسله در آن قاجان طریق ذوق التالین بود و در مراتب سخت در
 زمان فرود کوی سبقت از بختان بوده است نصیر گوید که اگر فصلی از کلمات ذوق التالین در این مقام گفته شود مناسب خواهد بود
 در بیان طریق ذوق التالین علی بسبیل الاجال شیخ آقا حسن تهره الغیر میفرماید که این طایفه وجود را واحد و منفرد
 موجود و مانند در این طریق ذوق التالین منسوب ساخته اند و بنا بر این در حساب خبا و عروس وجودی نخواهد بود با نیات لازم
 نیاید و میرسد شریف جرجانی و مولانا اجال دانی و قاضی نور الله تستری این قول را اختیار نموده اند و مولانا قاضی نور الله
 در کتاب احقاق الحق بلامه علی مستدرین قول را منسوب ساخته و شیخ بهاء الدین عاملی در کسکول و حق ضری مولانا احمد اردبیلی
 در حاشیه البیات مخیر ایشان از تحقیق اختیار این قول را کرده اند و این قول را شیخ محی الدین عربی در شرح مفاتیح البیاب
 و در مجالس المؤمنین نسبت او اند بلکه صدر المحقق در انصار گفته که گفته اشخاصیکه بعد از مولانا اجال دانی آمده اند اینقول را
 اختیار نموده اند و تحقیق این در ذب برود مقدمه لازمست مقدمه اول بدانکه حیاتی کب غیر ذوق قبیل اطلاق غریبه
 و گاه هست که اطلاق شود فعلی در عرف بمعنای که مساعدت میکند با دلیل بکه حکم بخلاف او میکند و از برای این نظایری میباشد
 از آنچه لفظ علم است که اطلاق شود در عرف معنی مصدری که استمن باشد و مرادف او از چه باشد میوم بشود درون او را از قبیل
 و هر صائب نظر ناقص اقتضا میکند اینگونه چنین نیست بلکه تحقیق او صورت مجزوه است و بسا باشد که قایم بنفس جوهر باشد مثل علم
 جوهر زود اشخاصیکه میگویند علم بر مقدار از مقدار است و بسا باشد که قایم باشد بنفس خود مثل علم نفس ذات خویش و از آن نظایر است
 که تعبیر نموده اند از حصول جوهر بر با لفظا حکم بریم میشود آنها که حصول از امور انصافی میباشد و عارض باین جوهر امور عده میباشد
 مثل قول مقول در حد کتم نفس اینگونه او چیزیست که ممکن باشد اینگونه فرض کرده شود و او اجزائی که متعلق شود بر عدد و مشترک و در حد
 و کما و عاری بودن اشکاست بسورت موردت انسان حیوانیت که در کلمات باشد و در حد سینی جوهریت مستند با آنکه نفس است
 که حصول از قبیل نسبت اضایات امور حدیه میباشد چه جزو جوهر میباشد لاجرم مقتضایه دویم بدانکه صدق مشتق بر شی
 اقتضا میکند قیام مبد استقامت را باین شی بر چند که عرف لغت میوم این باشد تا مرتبه که تغییر نموده اند اهل تجربه جسم حاصل با بجز
 که بر امری که قایمست با مشتق منه و این کلام دور است از تحقیق چرا که صدق حداد برید بسبب بودن حدید است موکلف است
 او چنانچه شیخ و غیره یاد خویر کرده اند و صدق مشتق بر آب بسبب نسبت است شمس بر قنچین خوردن شمس او با جهت متعادل شمس
 ما و به جهت قیام مبد مشتق با نفس حداد یا آب هر گاه در نسیم شد صورت این در انده در ذوق تپس بدو کله جایز است

در بیان طریق ذوق
 التالین علی
 بسبیل الاجال